بهاییگری

فهرست

	صفحه
بهاییگری چگونه پدید آمده ؟	۳
مهدیگری و تاریخچه آن	۳
مهدیگری و شیعیگری	۸
شیخیگری	۱۲
کریمخانی گری	۲۱
بابیگری	۲۴
ازلیگری	۳۵
من یظهره الله	۳۹
بهاییگری	۴۰
عبدالبهاء	۴۴
شوقی افندی	۴۵
ایرادهای بزرگی که به کیش بهایی توان شمرد	۴۸
زیرنویسها	۸۸

گفتار یکم

بهاییگری چگونه پدید آمده ؟

بهاییگری تاریخچه دراز می دارد ولی ما آنرا بکوتاهی خواهیم نوشت ٠

باید دانست بهاییگری از بابیگری پدید آمده ،و بابیگری از شیخیگری ریشه گرفته ، و شیخیگری از شیعیگری برخاسته ٠ پس یک بخش از تاریخ بهاییگری از تاریخ بهاییگری تاریخ شیعیگریست ، و ما چون از شیعیگری و تاریخ آن در کتابهای دیگری سخن رانده ایم ، دراینجا به آن بخش نخواهیم پرداخت ٠ ولی از مهدیگری که به داستان باب و بهاء به همبستگی نزدیک میدارد و ما در آن کتاب به کوتاهی نوشته ایم ، در اینجا کمی درازترسخن خواهیم راند٠

۱ـ مهدیگری و تاریخچه آن

باید دانست مهدیگری یا " باور داشتن به آنکه کسی در آینده با نیروی بیرون از آیین (خارق العاده) پیدا خواهد شد و جهان را به نیکی خواهد آورد " از باستان زمان میان ایرانیان و جهودان می بوده ٠

ایرانیان که به اهریمن باورداشته و کارهای بدجهانرا از او می دانستند چنیـــن می پنداشتنـــدکه روزی خواهد آمد و کسی از نژاد زردشت بنام " ساالوشیانت" پیـــدا خواهد شـــد ، و او اهـــریمن را کشته جهان را از همه بدیها خواهد

پیراست ۰ اما جهودان چون آزادی کشور خود را از دست داده بزیر یوغ پادشاهان آسوری و کلدانی افتاده بودند ، یکی از پیغمبرانشان برای آنان چنین نوید داد که خدا مسیحی (پادشاهی) از میان جهود خواهد برانگیخت که بیگانگان را دور راند و جهود را از خواری و زبونی برهاند ۰

این پندارها در میان ایرانیان و جهودان می بوده و هرچه زمان می گذشته در دلها ریشه بیشتر می دوانیده و در اندیشه ها با رج و بزرگی می افزوده و دلبستگی مردم به آن بیشتر می شده تا آنجا که یک آرمانی برای ایرانیان و جهودان گردیده بوده ۰

اکنون سخن در آنست که این باور (یابهتر گویم : این پندار) کی وچگونه و از کجا به میان مسلمانان راه یافته است ۰ زیرا بی گمان است که درزمان بنیادگزار اسلام ، چنین سخنی درمیان نمی بوده و نمی بایست بود ۰ از آنسوی دیده می شود که هنوز صده یکم اسلام به پایان نرسیده این پندار در میان مسلمانان شناخته می بوده ۰ چه ما می بینیم که محمد بن حنیفه (پسر امام علی بن ابی طالب) که پس از مرگ یزیدبن معاویه در مدینه به خلافت برخاست پیروانش که کیسانی خوانده شدندی او را مهدی نامیده اند ، و چون مرده مرگ او را باور نداشته چنین گفته اند : زنده است و در کوه رضوی (در نزدیکی مدینه) می باشد و خود بیرون خواهد آمد و جنگها خواهد کرد سید اسماعیل حمیری که یکی از شاعران بنام عرب و خود از کیسانیان می بوده شعرها درباره محمد حنیفه داشته ۰ ازجمله چنین گفته :

الا ان الائمه من قریش	ولاه الحق اربعه سواء
علی والثلاثه من بنیه	هم الاسباط لیس بهم خفاء
فسبط سبط ایمان و بر	وسبط غیبته کربلاء
وسبط لایذوق الموت حتی	یقودا لجیش یقدمه اللواء
بغیب لایری فیهم زماناً	برضوی عنده عسل وماء (۲)

چنانکه دار مستتر شرقشناس فرانسه ای (۳) نیز نوشته چنین پیدا است که این پندار را به میان مسلمانان ، ایرانیان انداخته اند ۰

زیرا محمدحنیفه که نخست کسیست که مهدی خوانده شده پیروان او(یاکیسانیان) بیشترشان ایرانیان می بودند ۰ مختار درکوفه ایرانیان را بسرخودگرد آورد و به پشتیبانی آنان بنیاد فرمانروایی نهاد ، و او که محمد حنیفه را به خلافت برداشت غلامش کیسان نام ، محمد را مهدی خواند و کیش کیسانی را پدید آورد ۰

هرچه بود این پندار از نیمه دوم صده یکم تاریخ هجری در میان مسلمانان شناخته گردید در اندک زمانی دردلها جا برای خود باز کرد ، و آنچه رواج این پندار را بیشتر گردانید این بود که درهمان زمان کشاکش بسیار سختی در زمینه خلافت درمیان مسلمانان می رفت و چند خاندان بزرگ در آنراه کوششها بکار می بردند ۰ بنی امیه با زور و نیرنگ خلافت را برده و علویان و عباسیان (پسران علی داماد پیغمبر و عباس عموی پیغمبر) می کوشیدند که آنرا از دست امویان در آورند ۰ عباسیان یک تن را میان خود برگزیده و دوراندیشانه از راه زمینه چینی پیش می رفتند ۰ ولی علویان که بیشترشان مردان ساده ای می بودند ، گذشته از آنکه همدستی نمی نمودند و آرزومندان خلافت در میان ایشان بیش از یکتن و دوتن می بودند ، بزمینه چینی هم نپرداخته فریب سخنان پیروان خود را می خوردند ، و با شتاب بکار برخاسته زود از میان می رفتند ۰ چنانکه کسان بسیاری از آنان در همانراه کشته شدند۰

این داستانها درکتابها (به ویژه در " مقاتل الطالبین " ابوالفرج اصفهانی) نوشته شده ۰ آنچه در اینجا می باید نویسم آنست که این آرزومندان خلافت یکی از افزارهای کار ، مهدیگری را می داشتند ۰ بدینسان که هریکی خود را مهدی میخواند و مردم را بکارهایی که از پیدایش مهدی می بیوسیدند امیدمند می گردانید ، و بیشتر آنان ، خودشان یا پیروانشان ، حدیثی هم از زبان پیغمبر یا امام علی بن ابی طالب ، به دلخواه خود ساخته میان مردم می پراکندند ۰ در این باره داستانهایی هست که برخی را بنام نمونه دراینجا یاد می کنیم :

۱) یکی از علویان که درزمان بنی امیه به طلب خلافت برخاست زیدبن علی (نواده حسین بن علی) بود ۰ این مرد که خود دلیر و پارسا می بود به کوفه آمد و پیروان خاندان علوی که " شیعه " نامیده شدندی بسرش گرد آمده چهل هزار تن به او دست دادند و زید فریب آنان را خورده به بسیج کار برخاست ولی چون هنگامش رسید که به جنگ و جانفشانی پردازد ابوهی از

شیعیان بهانه ای پیدا کرده خود را به کنار کشیدند ، وزید با دسته کمی مانده کاری را پیش نبرد و خود کشته گردید .

همین زید را پیروانش " مهدی " می نامیدند و امیدها به مردم می دادند اینست که چون کشته شده یکی از بدخواهان چنین شعری سروده :

صلبنالکم زیدا چون علی جرع نخلهٔ ولم ارمهدیا علی الجرع یصلب (۴)

از اینرو ما نیز درکتابها حدیثی می یابیم بدینسان : " ان مهدینا سیظهرفی ظهر الکوفه " . معنی آنکه : مهدی ما بزودی در پشت کوفه پدید خواهد آمد " . بیگمان این حدیث را پیروان زید ساخته و برای پیشرفت کار خود پراکنده اند .

۲) عباسیان با آنکه بنیاد کارشان را بزمینه چینی گزاده ، چون کینه ایرانیان را با عرب و خاندان امیه میدانستند ابومسلم را به خراسان برای دسته بندیها فرستاده بودند،با اینحال آنان نیز از داستان مهدی بسودجویی برخاسته اند ، و ما حدیثی در کتابها می بینیم بدینسان : " اذارأیتم الاعلام السوده من جانب خراسان فاستبشر وابظهور مهدینا " . معنی اینکه : " چون درفشهای سیاه را از جانب خراسان دیدیدبخود مژده دهید که مهدی ما پیدا شده " . بیگمان این حدیث و مانندهایش را عباسیان و کارکنانشان ساخته اند زیرا پیروان آن خاندان می بودند که با درفشهای سیاه از سوی خراسان خواستندی آمد .

۳) از کسانیکه در این راه برخاستند و کشته گردیدند محمد نفس زکیه است که به مهدیگری بیشتر از دیگران شناخته می بود . پدر محمد عبدالله نوه پسری حسن بن علی و نوه دختری حسین بن علی ، و خود میان علویان گرامی می بود . اما پسرش محمد که " نفس زکیه " نامیده شدی چون درمیان دو کتفش خال بزرگی می داشت (که پیغمبر اسلام نیز چنین خالی داشته بود ۰) ، از این رو از زمان کودکی علویان و دیگران به او با دیده دیگری نگریستند و امیدها به آینده او بستندی . چون پندار مهدیگری تا اینزمان در میان علویان و دیگران شناخته شده بود بسیاری از مردم محمد را "مهدی " نامیده و در باره او امیدها در دل پروراندندی . شاعران شعرهایی در باره او گفته اند که یکی اینست :

وان یک ظنی فی محمد صادقـا یکن فیه ماتروی الاعاجم فی الکتب (۵)

این شعر دلیل روشن دیگری است که مسلمانان پندار مهدیگری را از ایرانیان (یا بگفته شاعر از اعاجم) گرفته بودند.

باری نزدیک به آخرهای زمان بنی امیه روزی در مدینه سران علویان و عباسیان انجمنی بر پا کردند . از کسان بنامی که در آن انجمن می بودند یکی ابراهیم بن محمد (از عباسیان که سپس ابراهیم امام شناخته گردید و ابومسلم را او به خراسان فرستاد (، دیگری عبدالله پدر محمد ، دیگری محمد دیباج عموی محمد ، دیگری ابراهیم برادر محمد می بودند . گفتگو در این می بودکه یکی را از میان خود برگزینند و همگی به او دست دهند و او را به خلافت رسانند ، وچون محمد در میان مردم بنام " مهدی " شناخته شده و مردم را به آینده او امیدهایی می بود ، بجوانی و کمسالیش نگاه نکرده و او را برگزیدند و همگی آنانکه می بودند (از جمله پدرش عبدالله) به او دست دادند (بیعت کردند) .

بدینسان مهدیگری محمد هرچه شناخته تر و استوارتر گردید و سالها علویان و دیگران چشم براه پیدایش و خیزش او دوخته بودند و شاعران شعرها می سرودند . لیکن از این نام او را سودی نبود ، وچون چندی نگذشت که عباسیان بادست ایرانیان به خلافت رسیدند ، در زمان ابوجعفر منصور (همان مردی که به محمد بیعت کرده بود (عبدالله پدر محمد باکسان دیگری از خویشانش به زندان و شکنجه افتادند و خود محمد و برادرش ابراهیم نیز کشته شدند .

هرچه بوده ما در کتابها حدیثی می بینیم بدینسان : لولم یبق من الدنیا الایوم واحد لطول الله ذالک الیوم حتی یبعث الله فیه رجلامن اهل بیتی یواطئی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی " . معنی آنکه : " اگر نماند از جهان مگر یکروز خدا آنرا دراز گرداند تا برانگیزد در آن مردی را از خاندان من که نامش با نام پدرش با نام پدر من یکسان باشد " .

بیگمان این حدیث را کسان این محمد برای پیشرفت کار او ساخته و پراکنده اند .

از این سه داستان سه چیز پیداست :

یکی آنکه مهدیگری از ایرانیان به میان مسلمانان آمده ، و در خود اسلام چنین چیزی نمی بوده ۰

دوم اینکه این پندار را از آغاز پیدایش خود افزار سیاستی می بوده و آرزومندان خلافت هر یکی از آن سود می جسته اند ۰

سوم آنکه مهدی در آن زمان معنی ساده ای می داشته و جز این نمی بوده که کسی پیدا شود و رشته خلافت را بدست گیرد و با آئین اسلام سررشته داری کند ۰

۲ـ مهدیگری و شیعیگری

اما مهدیگری در شیعیگری داستانش اینست که چون جعفربن محمد که بنیاد گزار شیعیگری کنونی اوست بدعوی خلافت و امامت برخاست ، و بدانسان که در جای دیگری باز نموده ایم دسته ای را از تند روان شیعه بسر خود گرد آورد و سپس جانشینان او یکی پس از دیگری آندسته را راه بردند ، اینان هم از داستان مهدی سود می جستند ۰ زیرا چون دسته کم و ناتوانی می بودند برای دلداری چنین می گفتند : " مهدی از ما خواهد بود "۰ شعر پایین را در کتابها به نام جعفر بن محمد نوشته اند :

لکل اناس دوله یرقبونها و دولتنا فی آخرالدهریظهر (٦)

در کتابها حدیثهایی هست بدینسان : " ان القائم من ولد فاطمه " ۰ معنی آنکه : " برخیزنده از فرزندان فاطمه خواهد بود " ۰ همانا اینها را نیز آنان ساخته بودند ۰

ازاینروست که اسماعیلیان که پیروان اسماعیل پسر جعفر بن محمد می بودند و سپس دسته جدایی گردیدند و داستانهای درازی پیدا کردند ، بنیاد کوششهای خود را بر روی زمینه مهدیگری گزاردند و یکی بنام مهدی برخاست و بنیاد فرمانروایی فاطمیان را گذاشت ۰

از این سوی در میان خود شیعیان زمینه بهتر و گشاده تری برای پندار مهدیگری پیش آمد که هم شیعیگری رنگ دیگری بخود گرفت و هم مهدیگری رویه دیگری پیدا کرد و از سادگی بیرون رفت ۰

چگونگی آنکه چون حسن بن علی العسگری که به شمارش شیعیان امام یازدهم می بود درگذشت او را فرزندی شناخته نمی بود، و از اینرو پراکندگی بمیان شیعیان افتاده گروهی جعفر برادر آن در گذشته را (که شیعیان جعفر کذاب نامیده اند) به امامی می شناختند ۰ گروهی گفتند : " امامت پایان پذیرفت و دیگر امامی نخواهد بود " ۰ گروهی بدعوی شگفتی برخاسته گفتند: امام را فرزندی پنجساله هست که پنهان است و در سرداب می زید" ۰ پیشرو این گروه و گوینده این سخن عثمان بن سعید نامی می بود که می گفت : " آن امام پنهان مرا میانه خود و شما میانجی گردانیده ۰ شما هرسخنی می دارید بگویید برسانم و پاسخی گیرم و پولهایی که خواهید داد بدهید بفرستم ۰

این گفته ها دلیلی همراه نمی داشت ۰ از آنسوی این باورکردنی نمی بود که کسی را فرزندی زاید وچند ساله گردد و مردم از زاییدن و بودن او آگاه نگردند ۰ از این گذشته امام چرا پنهان می زیست ؟ ! ۰ ۰ ۰ چرا از سرداب بیرون نمی آمد ؟ ۰ ۰ ۰ امام اگر پیشواست باید آشکار باشد و به مردم پیشوایی کند ۰ امام پنهان چه معنی تواند داد ؟ ! ۰ ۰ ۰

لیکن در شیعیگری از نخست دلیل خواست و یا اندیشیدن و فهمیدن نمی بوده و کنون هم نمی بایست بودن ۰ از آن سوی شیعیان با آن جدایی و دوری که از مسلمانان دیگر پیدا کرده بودند این نشدنی بود که باز گردند و به آنان پیوندند و در این هنگام ناچار می بودند که هرچه گفته میشود بپذیرد و دستگاه خود را بهم نزنند۰

بهر حال عثمان بن سعید سالها خود را " باب " (در امام) می نامید و به شیعیان فرمان میراند و از آنان پولها می گرفت و گاهی از " ناحیه مقدسه " آن امام " توقیع " یا (نوشته) ، بیرون می آورد ۰

پس از مرگ او پسرش محمد رشته را بدست گرفت ۰ پس از او نوبت به حسین بن روح رسید ۰ پس از او محمد بن علی سیمری که همانا از ایرانیان می بوده جانشین گردید ۰ هفتاد سال کما بیش این دستگاه در میان می بود۰ در این میان کسان بسیاری با ایشان یکشاکش برخاستند و هریکی از آنان دعوی جانشینی از امام سرداب نشین کردند ۰ ولی عثمان بن سعید و جانشینان او کار را از پیش برده بودند و میدانی به دیگران ندادند ، و هرزمان که نیاز

افتاد " توقیعها " از امام در بیزاری از آن مدعیان بیرون آوردند ۰

جعفر برادر حسن عسگری که وارث او می بود از دعوی اینان در شگفت شده می گفت : " برادرم را فرزندی نبوده " ۰ عثمان بن سعید با زیرکی او را از میدان در برد بجای خود که لقب کذاب به او داده بیچاره را رسوای جهان گردانید ۰

روبهمرفته دستگاه بسیار شگفتی چیده بودند و کار خود را بسیار استادانه پیش می بردند، ولی محمد سیمری که در چهارم می بود ، چون زمان مرگش رسید کسی را بجانشینی نشناسانید ۰ چنین گفت : " دیگر امام را دری میان مردم نخواهد بود و امام بیکبار از میان مردم دور و ناپیدا خواهد بود " ۰ انگیزه این کار او دانسته نیست ۰ هرچه هست پس از مرگ او دستگاه دری برچیده شد و شیعیان بیسر مانده ناچار گردیدند چشم براه پیدا شدن خود امام باشند (که پس از هزار سال بیشتر هنوز چشم براهند) ۰

بهر حال همان زمانها بوده که به امام ناپیدا عنوان مهدیگری نیز داده اند شیعیان که می بایست چشم براه بیرون آمدن او باشند و به پیدایشش امیدها بندند بهتر می بود که او را مهدی نیز شناسند ۰ بهتر می بود که میدان پندار را هرچه پهناورتر گردانند ۰ در تبریزمثلی هست می گویند : " اکنون که پندار پلو است بگذار هرچه چربتر باشد " ۰

چنین پیداست که در این باره هم دست عثمان بن سعید و یارانش در کار بوده ۰ چه در اینجا نیز آزمودگی و پختگی نشان داده شده ۰ در اینجا نیز حدیثهای بسیاری ساخته گردیده ۰ اگر دیگران یک یا دو حدیث ساخته بودند اینجا بیش از بیست وسی حدیث ساخته شده ۰ از جمله : الائمه بعدی اثنا عشر آخر هم قائمهم " ۰ معنی آنکه : " امامان پس از من دوازده تن باشند ۰ آخر ایشان خیزنده شان (مهدی) خواهد بود " ۰ یا " المهدی من ولدفاطمه اسمه اسمي و کنیه کنیتی " ۰ معنی آنکه : " مهدی از پسران فاطمه است " ۰ نام او نام من ، کنیه اش کنیه من است ۰ (۷)

چیریکه بود اینان مهدیگری را در سادگی خود نگذاردند و آرایه های بسیاری به آن افزودند : پیش از پیدایش مهدی کارهای شگفت بسیاری رخ خواهد داد ، یکی سفیانی از شام سرخواهد افراشت ، یک سید حسنی از سوی خراسان پیدا خواهد شد ، یک دجال خر سواری از اسپهان پدید خواهد آمد ، آوازی از میان آسمان و زمین شنیده خواهد شد ، آفتاب بازگشته از مغرب بیرون خواهد آمد ، امام ناپیدا شامگاه چند بزغاله ای در جلو خود بمکه خواهد در آمد ، نیم شب بالای مناری رفته یاران خود را که ۳۱۳ تن و در شهرهای شیعه نشین ایران پراکنده اند بسوی خود خواهد خواند ، اینان با " طی الارض " در یک چشم بهم زدن در نزد او خواهند بود ۰ هنگام بامداد مردم بیرون آمده چشمانشان بکسان نا آشنائی خواهد افتاد ۰ امام " یالثارات الحسین " گفته کشتن خواهد آغازید ۰۰۰ از اینگونه چندان است که اگر نوشته شود چند صفحه را پر خواهد گردانید ۰ چون کسی دلیل نخواسته و بازپرسی در میان نبوده هرچه پنداشته اند به رشته سخن کشیده اند ۰

بدینسان مهدیگری بکیش شیعی در آمده و جایگاه بالایی برای خود در آن باز کرده ۰ سپس نیز هرچند که زمان گذشته دلبستگی شیعیان به آن بیشتر گردیده ۰ روزان و شبان چشم براه امام ناپیدا دوخته پیدایش او را می بیوسیده اند ، با دعا از خدا میخواسته اند ، ببرخی آمادگیها می کوشیده اند ۰ در کتابها دعای درازی بنام " دعای ندبه " هست که باید شیعیان بخوانند و با ناله و گریه پدید آمدن امام ناپیدا را طلبند ۰

در زمان سلجوقیان درحله که یکی از شهرهای شیعه نشین شمرده میشده جایگاهی بنام " مشهد صاحب الزمان " می بوده که می پنداشته اند امام ناپیدا در آنجاست و اینست روزی صد تن از مردم با شمشیرهای آمیخته در دست ، با کوس و شیپور اسبی را به میان انداخته بدر آنجا می رفته اند و فریاد می کشیده اند : " ای صاحب الزمان بیرون بیا ۰۰۰ " زمانی همچنان ایستاده و کوس و شیپور زده و فریادها کشیده سپس باز می گشته اند ۰ سالیان دراز همین کارشان می بوده و تا زمان مغول و پس از آن نیز همان رفتار را میداشته اند ۰ از آنسوی سرداب در سامرا یکی از زیارتگاهها می بوده و گروهی نیز امام را از آنجا می طلبیده اند اینست یکی از ملایان سنی ، بنام ابن حجر شعرهای نکوهش آمیز پایین را سروده :

ما آن للسرداب ان یلد الذی سمیتموه بزعمکم انسانا
فعلی عقولکم العفاء فقد تلثتم العنقاء والغیلانا (۸)

در زمان های دیرتر نیز دلبستگی مردمان به امام ناپیدا چندان می بوده که دیده می شود کریمخان زند سکه بنام او میزده ۰ سکه های کریمخان دارای این شعر می بوده :

شد آفتاب و ماه زر و سیـــم درجهان از سکه امام بحق صاحب الزمـــان

در زمان فتحعلیشاه برادر او حسینقلیخان شمشیر و سپر و زره زراندود مرصعی بنام امام زمان وقف کرده و به خزینه بارگاه قم سپارده بوده که اکنون ما آنها را در موزه قم تماشا می کنیم ۰

در زمان فتحعلیشاه شمشیر و سپر و زره از کار افتاده بود ه ، و اینکه حسینقلیخان آنها را وقف کرده و تفنگ و طپانچه یا توپ وقف نکرده از آنروست که در پندارشیعیان امام زمان جز با افزارهای زمان اسلام جنگ نخواهد کرد و در زمان پیدایش او توپ و تفنگ و دیگر افزارهای نوین از کار خواهد افتاد ۰

تا پیش از جنبش مشروطه ، در ایران یگانه امیدگاه مردم امام ناپیدا می بود و نیکی آینده ورهایی کشور از بدبختی و مانند اینها را جز از راه پیدایش آن امام نبیوسیدندی ۰ هر روز سه بار در پشت سر نمازها " السلام علیک یا صاحب الزمان " خواندندی و شتاب او را در پیدا شدن با زاری طلبیدندی ۰ اینها چیزهاییست که تا زمان ما می بوده و ما آنها را نیک بیاد می آوریم ۰

در زمان مشروطه نیز در نتیجه چاپ شدن دفترچه " سیاسه الحسینیه " در مشهد و تبریز و دیگر جاها دسته های بیوسندگان (انتظاریون) پدید آمده بودند که ما داستان آنها را در کتاب " داوری " نوشته ایم ۰

۳_ شیخیگری

شیخیگری را شیخ احمد احسایی بنیاد گزارده ۰ این مرد در زمان فتحعلی شاه درکربلا زیسته ، چون پارسایی بسیار از خود نشان میداد ، و خود مرد تیز هوش و زبانداری می بود و شاگردان بسیاری بگرد سر می داشت در ایران و عراق و جنوب عربستان بسیار شناخته شده یکی از علمای بزرگ آنزمان به شمار میرفت ۰ چنانکه چون به ایران سفر کرد فتحعلی شاه و پسرانش پیشواز و پذیرایی نیکی به او نمودند ۰

این شیخ از یکسو به شیعیگری دلبستگی بسیار میداشت و در آن زمینه که دیگران راه گزاف اندیشی و گزافگویی را پیموده بودند ، این چند گام نیز جلوتر می افتاد ۰ از یکسو بفلسفه یونان پرداخته بود ، و چنانکه میدانیم کسانی که از ملایان و دیگران بفلسفه پرداختندی گفته های افلاطون وارسطو را بیچون و چرا پنداشتندی و چشم بسته پیروی کردندی ۰

چون فلسفه یونان با شیعیگری هیچگونه سازشی نمی داشت شیخ احسایی که به هردو دلبسته می بود دیگرگونیهایی در شیعیگری پدید آورد و از در هم آمیختن باورهای شیعی با فلسفه سخنان نوینی به میان می آورد ، و این سخنان اگرچه بی پرده گفته نمی شد و شیخ آنرا در لفافه می پیچید ، با این حال پنهان نتوانست ماند و بزبانها افتاد ، و ملایان که چه در نجف و کربلا و چه در شهرهای ایران بسیار فراوان می بودند و بیشتر آنان به نام و آوازه شیخ احمد رشک می بردند ، دستاویز یافته به هیاهو برخاستند و شیخ و شاگردانش را بی دین خواندند. چون شاگردان شیخ در شهرهای ایران فراوان می بودند و آنان بایستادگی و پاسخدهی برخاستند درمیانه کشاکش بزرگی پدید آمد و در برخی از شهر ها (ازجمله در تبریز) رشته بدست الوادها افتاده خونریزی نیز رخ داد ۰ بدینسان در ایران و عراق و این پیرامونها دو تیرگی " شیخی " و " متشرع " پدید آمد و بدیگر دو تیرگیها افزوده گردید.

سخنان نوینی که شیخ احسایی از بهم آمیختن فلسفه شیعیگری و یا از اندیشه خود پدیدآورده بسیار است و ما را در اینجا نیازی بگفتگو از همه آنها نیست ۰ برای نمونه تنها دو سخن او را یاد می کنیم :

۱) در فلسفه گفتگویی به نام " شوندهای چهار گانه " یا (علل اربعه) می بوده ۰ افلاطون و ارسطو یا دیگران گفته بوده اند : برای پدید آمدن یکچیزی چهار " علت " باید بود ۰ مثلا" این صندلی که ساخته شده چهار چیز آنرا پدید آورده :

یکی " علت فاعلی " یا صندلی ساز که آنرا ساخته ۰

دیگری " علت مادی " یا چوبی که از آن ساخته شده ٠
دیگری " علت صوری " و یا رویه و شکلی که ساخته شده ٠
دیگری " علت غایی " ویا نشستن به رویش که میز بهرآن ساخته شده ٠
این یک جستاری در فلسفه است و شیخ احسایی آنرا گرفته می گوید :
" شوندهای چهارگانه آفریده شدن جهان امامان ما بوده اند " ٠

ببینید این سخن تا چه اندازه چرند است ٠ ولی شیخ احسایی آنرا دنبال کرده نتیجه ها می گیرد ٠ در پندار او آفریده این جهان امامان بوده اند ٠ روزی دهنده و گرداننده نیز آنان هستند ٠ خدا رشته کارها را بدست آنان سپارده ، می گوید " این تنهای ما نیز از آن امامانست ٠ از اینرو هر امامی هرگاه که خواست به تن هر کسی که خواست تواند در آمد ، و دلیل آورده می گوید : از اینراه بود که امیرالمومنین توانست در یک شب در چهل جا میهمان باشد ٠ نیز از این راه بود که در جنگ جمل چون مروان تیری انداخت و طلحه را کشت خود او می گفت : " مرا علی کشت " ٠

۲) نام " معراج " را همگی شنیده اید ٠ به گفته مسلمانان شبی " براق " از بهشت آورده اند و پیغمبر اسلام به آن برنشسته و جبرائیل را برکاب خود انداخته به آسمانها رفته و از یکایک آنها گذشته و در عرش با خدا دیدار کرده و باز گشته ٠ اگر کتابها را بخوانید صد افسانه در این باره نوشته شده و این یکی از باورهای مسلمانانست ٠

ولی شیخ احسایی از روی فلسفه آنرا نپذیرفتنی می دانسته ٠ زیرا از روی فلسفه و دیگر دانشهای یونانی آسمانها کره هاییست که همچون پوستهای پیاز بروی هم آمده و بهم پیوسته ، و این نشدنی می بود که کسی با تن مادی از آن کره ها بگذرد ، چه در آنحال بایستی کره ها از هم شکافته گردد٠ (به گفته خودشان خرق و التیام لازم می آمد) ٠

از آنسو نیز داستان معراج از " ضروریات دین " شمرده میشد و این نشدنی می بود که کسی آنرا نپذیرد ٠ بویژه شیخ احسایی که به " اخبار " پا بستگی بسیار می داشت ٠ آنگاه او خود از تندروان (غالیان) می بود که می خواست تا بتواند بستایش پیغمبر و خاندان او بیفزاید ، نه اینکه بکاهد و داستانی همچون معراج را از میان برد ٠

اینست شیخ احسایی به چاره جوئی برخاسته ٠ چنانکه خوانندگان می دانند در آنزمان " عنصرها " را بیش از چهار (که خاک و آب و باد و آتش باشد) نشناختندی و چنین دانستندی که آدمی و جانوران و دیگر چیزها از این چهار عنصر پیدایش یافته اند ٠ از آنسوی در کتابهای یونانی چنین گفته شده بود که این زمین که ما بروی آن میزییم خوداز خاکست ، ولی روی آن کره ای از آب پدید آمده (که دریاهاست) ، و روی آن کره ای از باد می باشد (که هواست) ، و پس از همه کره آتشی هست که گردجهانرا فراگرفته ٠ پس از این چهار کره ، آسمانهاست ٠

شیخ احسایی از اینها سودجسته چنین میگفت : " پیغمبر ما چون به معراج می رفت ، در گذشتن از کره خاک عنصر خاکی خود را ، و در گذشتن از کره آب عنصر آبی خود را ، و در گذشتن از کره هوا عنصر هوایی خود را ، و در گذشتن از کره آتش عنصر آتشی خود را انداخت ، و این بود که از تن مادی رها گردیده توانست از کره های آسمان (بی شکافتن آنها) در گذرد" ٠

اگر این گفته شیخ را بشکافید معنایش اینست که پیغمبر تنها روانش به آسمانها رفته است ، و این یکی از ایرادهای بزرگی می بود که ملایان به او می گرفتند ٠ به آسمانها رفتن پیغمبر که خود افسانه می بود و شیخ ناچار شده آن چرند ها را می بافت و ملایان دیگر گفته های او را دستاویز ، گرفته مردم را به جان هم می انداختند٠

اینهاست نمونه هایی از گفته های شیخ احسایی و شما میبینید که جز چرند بافی نیست ٠ " شوندهای چهارگانه " بودن امامان چه معنی میدارد ؟ ! مگر همچون دیگران بی اختیار نیامده بی اختیار نمی رفتند ؟ !

در این باره راستی آنست که برخی از آن امامان در زمان خود گزاف گوییها کرده اند ٠ چون دیده اند هرچه می گویند شیعیان میپذیرند خود داری نکرده اند که خود را دست دارنده در کارهای جهان شناسانند ٠ سپس چیزهایی هم شیعیان به آنها افزوده امامان را تا بیاوری خدا رسانیده اند ٠ چنانکه در جای خود (۹) باز نموده ایم این باور همگانی شیعیانیست که " چهارده معصوم " یاوران خدایند و کارهای جهان در دست ایشانست ٠ شیخ

احسایی یک گام بالاتر گزارده به یکبار دست خدا را کوتاه گردانیده همه کارها و بلکه آفریدن جهان را به امامان می سپارد آنگاه چون می خواهد پای فلسفه را نیز به میان کشد داستان " شوندهای چهار گانه " را به میان می آورد و کار را به یکبار بچرند بافی میرساند ۰

در باره معراج نیز سخن شیخ جز چرند بافی نیست ۰ گذشته از آنکه معراج خود افسانه ای می بوده گفته های شیخ سراسر بی معنی است ۰ تو گویی عنصرهای چهارگانه رخت و کلاه می بوده که می گوید در گذشتن از کره خاک عنصر خاکی خود را انداخته ، و در گذشتن از کره آب عنصر آبی خود را انداخت ۰۰۰

شگفت تر آنکه مردم اینها را هیچ نمی فهمیدند ، و اکنون نیز که شیخیان هستند انبوه ایشان آگاهی درستی از گفته های شیخ احسایی نمی دارند ، و چه بسا کسانی از آنان اینها را بخوانند و بگویند : " شیخ چنین سخنی نگفته " و اگر شما باز گردید و بگویید : ' پس شیخ چه گفته است ؟ ! ۰۰۰ ، برسرچه چیزهاست که شما خود را از مردم جدا می گیرید و نام شیخی بر روی خود می گذارید ؟ ! ۰۰۰ ' در آنجاست که خواهید دید در ماندند و پاسخی نتوانستند ۰

بهر حال از گفته های شیخ احسایی دو سخن با زمینه کتاب ما بهم بستگی می دارد که می باید در اینجا به آنها پردازیم :

نخست : شیخ احسایی هزار سال زنده ماندن امام ناپیدا را با فلسفه سازگار نمی دیده و اینست در باره آن چنین گفته : " واما مولای صاحب الزمان فخاف من اعدائه و فرودخل فی العالم الهور قلیائی " ، معنی آنکه" آقای من صاحب الزمان چون از دشمنان خود ترسید گریخت و به جهان هور قلیایی رفت " ۰

جهان هور قلیایی کجاست ؟ ! ۰۰۰ ' هور قلیا" یک نام یونانی یا سریا نیست و دانسته نیست از کجا به دست شیخ افتاده ۰ در این باره او را سخنان بسیاری هست که در اینجا فر صت گفتگو از آنها نیست ۰

جهان هور قلیایی همان جهان برزخست که در پندار مسلمانان جایگاه مردگان می باشد ۰ پس معنی گفته شیخ آنست که امام ناپیدا از این جهان رفته و به مردگان پیوسته ۰ چیزیکه هست چون آشکاره نتوانسته بگوید آنرا در این لفافه پیچیده ۰

از آنسوی شیخ نمی خواسته امام ناپیدا (یا به گفته خودش : صاحب الزمان) را نابوده انگارد ۰ نمی خواسته یک پایه از پایه های شیعیگری را براندازد ۰ بلکه چنانکه خواهیم دید شیخ را به امام زمان دلبستگی بسیار می بوده و خود را یکی از " در " های او می شمارده است ۰

پس آن گفته اش چه معنی می داشته ؟ ۰۰۰ باید دانست در این باره شیخ پیروی از سید محمد مشعشع کرده و چنین پیداست که کتاب او را بنام " کلام المهدی " در دست میداشته است ۰

اگر کسانی داستان سید محمد را در" تاریخ پانصد ساله خوزستان " خوانده اند می دانند که این سید از یکسو شیعی دوازده امامی می بود و نامهای دوازده امام را بدانسان که در کتابهاست می شمرد و با این حال دعوی مهدیگری می کرد ۰ در حالیکه در نزد شیعیان مهدی جز امام دوازدهم که محمد بن حسن العسگری باشد نیست و نتواند بود ۰ پس سید محمد چه میکرد و چه پاسخی به ایرادهای شیعیان می داد ؟ ۰۰۰

باید دانست که سید محمد نیز در این باره پیروی از باطنیان کرده یک سخن ایشان را گرفته کار خود را راه می انداخت ۰ چگونگی آنکه باطنیان که یکدسته بی دینان ویرانکاری می بودند و خواستشان جز بی دین گردانیدن مردم و بهمزدن زندگانی آنان نمی بود ، برخی از سران ایشان به دعوی خدایی برخاسته و در آن باره چنین می گفتند : " هر چیزی در این جهان یک گوهری (ذات) دارد که همیشه برپاست و هیچگاه دیگر نگردد ، و یک رویه (صورت) یا پرده که هرزمان دیگر گردد " ۰ می گفتند : "مثلاً " جبرئیل یک گوهر دارد که همیشه یکیست ۰ ولی رویه اش هر زمان دیگر می گردیده که گاهی در کالبد دحیه کلبی به نزد پیغمبر می آمده و گاهی به رویه گدایی به امیرالمومنین نمایان می شده ۰۰۰ ' می گفتند : " خدا نیز چنینست که یک گوهر پایداری می دارد ولی هر زمان برویه دیگری تواند در آمد ۰۰۰ " ۰

سید محمد این گفته باطنیان را گرفته و با داستان امام زمان ومهدیگری

خود سازش داده و چنین گفته : ' امام زمان همچون دیگر امامان در آن جهانست ولی گوهر امام زمانی در کالبد من نمایان گردیده ' ، این کوتاه شده سخنان بسیاریست که سید محمد گفته .

شیخ احسایی نیز همین را گرفته و برنگ دیگری انداخته و سرمایه کار خود گردانیده . اینست در حال آنکه می گوید : صاحب الزمان گریخت و به جهان هورقلیا رفت ' که معنایش مرده بودن است درهمان حال دست ازو نکشیده از یکسو خود را " نایب خاص " یا " در " او میشمارید و از یکسو نوید می داد که صاحب الزمان در کالبد دیگری پیدا خواهد شد و کارهاییکه بایستی کند خواهد کرد .

شما نیک ببینید که چگونه گمراهیها از یکدیگر سود جسته اند . نیک ببینید که چگونه یک پندار بی پا برنگهای گوناگون در آمده .

دوم : شیخ احسایی چنین می گفته که باید میانه امام ناپیدا و مردمان یک تن میانجی باشد . داستان " در' که پس از مرگ محمد بن علی سیمری کهن شده و از میان رفته بود شیخ آنرا تازه گردانیده خود را جانشینی یا دری از امام زمان می شمرد . در این باره در نوشته هایش چیزی دیده نمیشود (یا مانده ایم) لیکن بیگمان چنین دعوایی می داشته ، و جایگاه خود را برتر از مجتهدی یا (نیابت عامه) می پنداشته اینست گاهی در نوشته های خود سخن از دیدن امامان و گفتگو با آنان رانده است .

بهر حال آن گفته شیخ در باره امام ناپیدا ، و این دعویش در باره جانشینی یا دری سرمایه ای برای سید علی محمد باب گردیده . (چنانکه کمی پایین تر خواهیم دید) .

شیخ احمد چنانکه نوشته اند در سال ۱۲۴۲ بدرود زندگانی گفت ، ولی پیروانش با همان گرمی می بودند و شاگردانش در کربلا بسر سید کاظم رشتی که بزرگترین آن شاگردان می بود گرد آمده او را بجای شیخ نشاندند، این سید کاظم شاگرد شیخ احمد ، ولی استاد بزرگی در بافندگی می بود . ازو چرند بافی هایی در دست است که من نمیدانم چه نامی به آنها دهم .

کتابی ازو بنام " شرح القصیده ' در میانست که بچاپ رسیده . داستان این کتاب آنستکه در همان زمانها یکی از " خدام نجف " خوابی دیده (راست یا دروغ) که امیرالمومنین به او گفته شمشیری (یا درفشی) از نجف برای والی بغداد فرستاده شود و این دستور بکار بسته شده و عبدالباقی عمری که یکی از شاعران بنام آنزمان می بوده قصیده ای در ستایش والی بغداد و در پیرامون این داستان ساخته که در دیوان او هست . سید رشتی چون با عبدالباقی دوستی میداشته آن قصیده را شرح کرده و کتابی گردانیده .

چون عبدالباقی جمله " انامدینه العلم و علی بابها " را در شعر خود آورده بود سید کاظم در شرح آن چنین گفته : مدینه العلم شهری در آسمان است که هزاران کوی می دارد و بهر کویی هزاران هزار کوچه می باشد . چنین گفته : من نامهای همه این کوی ها و کوچه ها را میدانم ولی شمردن همه آنها بسیار دراز میشده تنها به شمردن برخی از آنها پرداخته و جمله هایی نوشته که از هیچ دیوانه ای سر نتوانستی زد . مثلاً نوشته : ' عقد صاحبه رجل اسمه شلحلحون ' (کوچه ایست که دارنده اش مردی بنام شلحلحون است) یا ' عقد صاحبه کلب اسمه کلحلحون " (کوچه ایست که دارنده اش سگی بنام کلحلحونست) .

من این کتاب را بیست و چند سال پیش در تبریز خوانده ام و چنین بیاد می دارم که نود و چند صفحه را با خط ریز پر از این چرند نویسیها گردانیده .

شما نیک اندیشید که به این مرد و به این نوشته هایش چه نامی می توان داد ؟ ! . . . جمله ایست می گویند پیغمبر اسلام گفته که اگر راست باشد معنایش اینست : ' من شهر دانشم و علی در آن شهر میباشد ' ، راستی را سخنی از شهر نرانده . راستی را پیغمبر شهر و علی دروازه نمی بوده . این جمله کجا و آن معنایی که سید کاظم داده کجاست ؟ ! . . . آنگاه سید کاظم نامهای کوچه های آنشهر آسمانی را از کجا میدانسته ؟ ! مگر سید کاظم به آسمان رفته بود ؟ ! . . . از اینها بگذریم ، چگونه دارنده یک کوچه سگست ؟ . . . آیا اینها جز چرند بافی چه نامی میتواند داشت ؟ !

در آنسالی که در تبریز خیابانی برخاست و من از شهر بیرون رفتم و نهانی سفر می کردم ، از بناب به آنسو با یکی از ملایان شیخی که به حج

میرفت همراه گردیدم ۰ مردی می بود پنجاه و چند ساله و در راه پیاپی حدیث شیخ رجب برسی را میخواند ، رجب برسی یکی از علی اللهیان می بوده و کتابی نوشته و حدیث درازی در آن یاد کرده که بنام وی " حدیث شیخ رجب برسی " شناخته گردیده ۰

حدیث این است که روزی سلمان و اباذر با خود گفته اند : ما تا کنون علی را از راه " نورانیت " نشناخته ایم ، و بهتر است برویم و از او در این باره پرسشهایی کنیم ، وچون بنزد علی رفته پرسیده اند او پرده از روی رازها برداشته و بسخن پرداخته : منم آنکه زمینها و آسمانها را پدید آوردم ، منم آنکه آدم و حوا را آفریدم ، منم آنکه نوح را رها گردانیده ام ۰۰۰

این حدیث که بسیار دراز است خود دستاویزی در دست شیخیان می باشد ۰ آن ملا نیز با لذت بسیاری اینها را میخواند و پیاپی میگردانید ۰ مرا با او در این باره سخنانی رفت ۰ سپس سخن از گفته های سید رشتی در باره " مدینه العلم " به میان آورده پرسیدم : اینها چه معنی میدارد ؟ گفت : " المعنی فی بطن الشاعر " ۰ گفتم شاعر چرا جمله ها را بیرون ریخته و معنی ها را در شکم خود نگهداشته ؟ !۰۰۰ گفت : شما تا ایمان نیاورید معنی اینها را نخواهید دانست ۰ این بود پاسخی که من از او شنیدم ۰

راستش این است که سید کاظم که همچون شیخ احمد خود را جانشین ویژه امام و یا در او می پنداشت (و برخی از شاگردان همان باور را در باره او می داشتند) کمی خود می شمرد که سخن از آسمان ها نگوید و چیزهایی را که مردم دیگر نتوانند دانست بزبان نراند و همینهاست که او را به یافتن این چرندها واداشته است ۰

برای آنکه نمونه ای از چرند بافی های این مرد دیوانه در میان باشد تکه ای از شهر القصیده را که در دست است در پایین می آوریم :

شاموا السنا من قبتک و عنده وجد و امنارالهدی یشب و یشعل

وکان موسی رسول و موسی بن جعفر روحه من الاولیه الا الهیه الربوبیه الذی لیس بشرقیه و لاغربیه و تلک شجره هی شجره النبوه الطاهره فی الولایه وهی حقیقه المحمدیه ۰۰۰ فکان حضره الا ولی هی الشجره البسیطه الوحدانیه الاجمالیه و قال النبی انا الشجره المقصود فنادی من شجره مبارکه انی انا الله رب العالمین قال النبی انا المنادی انی انا الله ۰۰۰ کذا کانت البسمله اقرب الی الاسم الاعظم من سواد العین الی بیاضها وهی الجامعه لجمیع مافی فاتحه الکتاب الجامعه لجمیع مافی القرآن الجامعه لجمیع مافی الا نسی الثلاثه الانسان الصغیر و الانسان الوسیط و الانسان الکبیروهی المطابقه لاسم الاعظم هوزیره و بیناته و ذلک الاسم الاعظم اذا نزل فی العالم التفصیل یکون علیا وهوقوله تعالی و هوالعلی الکبیر و هوالعلی العظیم و حیث ان الهدایه انمائتم بالولایه ۰۰۰ الاسم الاعظم الاسم الاعظم الاسم العلی وهوقوله تعالی وانه فی ام الکتاب لدنیا لعلی حکیم فاسم العلی و معناه الله ۰ (۱۰)

هرچه هست سید کاظم با این سخنان شیخیان را هرچه گرمتر میگردانید و درختی را که شیخ احسایی کاشته بود هرچه ریشه دارتر می ساخت ۰ از آنسوی در بیرون نادانی مردم و لذتی که انبوهی از ایشان از کشاکش و دو تیرگی می داشتند ، و همچنین بهره مندی ملایان از این کشاکش ، و گرمی که در بازارهای ایشان از این پیشآمد پدید آمده بود هریکی شوند دیگری به ریشه دار گردیدن شیخیگری می بود ۰ می باید گفت : برای مردم سرگرمی نوینی پیدا شده و برای ملایان بازار تازه ای باز گردیده بود ۰

سید کاظم هفده سال کمابیش جانشین شیخ احمد می بود تا در سال ۱۲۵۹ در گذشت ۰ یکی از سخنان او در زندگیش این می بوده که زمان پیدایش امام زمان نزدیک است ، و گفته اند بهمین شوند می بود که کسی را جانشین خود نگردانید ۰

٤ ــ کریمخانیگری

سید کاظم چون کسی را به جانشینی نامزد نگردانیده بود پس از وی شیخیان به چند دسته گردیدند ۰ چه از یکسو حاجی کریمخان پسر ابراهیمخان قاجار که از شاگردان سید می بود در کرمان بدعوی جانشینی برخاست ۰ ابراهیمخان پدر کریمخان پسر عموی فتحعلیشاه می بود و در سالها در کرمان فرمانروایی داشته و خاندانش در آنجا دارای دستگاهی می بودند ۰ ولی کریمخان بکربلا رفته و در پیش سید کاظم درس خوانده ملا گردیده بود و

این زمان که دعوی جانشینی ازو می کرد بسیاری از شیخیان آن را پذیرفتند و گردن گزاردند ۰

از یکسو نیز حاجی میرزا شفیع تبریزی که او نیز از شاگردان سید می بود خود دستگاه جدایی در چید و بنام آنکه پس از شیخ و سید به کس دیگری نیاز نیست با کریمخان نبرد آغازید ۰ بسیاری از شیخیان نیز پیروی از این نمودند ۰

بدینسان شیخیان بدو دسته گردیدند : یکی آنان که پیروی از کریمخان کردند و بنام " کریمخانی " شناخته شدند ۰ دیگری آنان که به پیروی از حاجی میرزا شفیع کریمخان را نشناختند که به همان نام " شیخی " بازماندند ۰

درهنگامیکه اینان هرکدام دسته ای پدید می آورد سیدی در شیراز بنام میرزا علیمحمد بدعوی برخاسته و گروهی از ملایان شیخی نیز به او گرویده بودند و یکدسته بزرگتری از آنراه پدید می آمد ۰ ولی ما چون از بابیگری جداگانه سخن خواهیم راند در اینجا به آن نمی پردازیم ۰ در اینجا داستان شیخیان و کریمخانیان را بکوتاهی به پایان میرسانیم :

حاجی میرزا شفیع و همراهان او بروی گفته های شیخ احمد و سید کاظم ایستادگی نموده چیزی به آن نمی افزودند ۰ ولی کریمخان که خود را کمتر از شیخ و سید نمی شناخت کتابهای بسیاری نوشته و بسخنان نوینی می پرداخت ۰ چنانکه شیخ احمد به گزافگوییهای شیعیگری خرسندی ننموده خود گزافه های دیگری به آنها افزوده بود ، کریمخان نیز به گزافگوییهای شیخ و سید خرسندی ننموده و خود او در گزافگوییها گامهای بسیاری پیش رفته : " جانشینی ویژه " (نیابت خاصه) از امام زمان که شیخ وسید نیمه نهان و نیمه آشکار دعوی کرده بودند این در کتابهای خود رویه رسمی به آن داده و چنین گفته : چنانکه میانه مردم با خدا به میانجی نیاز است (که پیغمبر باشد) میان امام زمان و مردم نیز به میانجی نیاز می باشد ۰ اینست باید در هرزمان چنین کسی باشد ۰ گاهی مثل آورده چنین گفته : چنانکه هر خانه ای به چهار پایه (رکن) نیازمند است جهان نیز چهار پایه می خواهد : ۱) خدا ، ۲) پیغمبر ، ۳) امام ، ۴) جانشین ویژه امام ۰

اینست در زبان آنان جانشین ویژه " رکن رابع " یا (پایه چهارم) نامیده شده ۰ سخنان پوچ دیگری نیز از او سر زده که در اینجا به گفتگو از آنها نیازی نیست ۰ راستی را کریم خان نیز بافنده استادی می بوده اگر چه بپای سید کاظم نمی رسیده ۰

بهر حال کریمخان تا می بود دعوی رکن رابع می داشت و پس از او پسرش حاجی محمد خان بجایش نشست و سالها می بود و دستگاه پدری را راه می برد ۰ پس از او پسرانش یکی پس از دیگری جانشین گردیده اند و اکنون نیز در کرمان هستند و نانی را که نیای بزرگشان پخته می خورند و با صند خوشی می گذرانند ۰ در شهری همچون کرمان که مردم از بینوایی خون خورند (۱۱) رکن رابع (یا بگفته خودشان : سرکار آقا) ، از پیروان مالیات کریمخانیگری گرفته اتومبیلهای سواری نگه می دارد ۰

اما در تبریز که بیش از دیگر شهر ها کانون شیخیگری می بود چون یکدسته پیروی از کریمخان می داشتند کریمخان و جانشینانش همیشه نماینده ای در این شهر گماردندی ۰ آخرین نماینده که ما می شناسیم شیخ علی جوان می بود که بیست و چند سال پیش در گذشته ، از آنسوی حاجی میرزا شفیع که بخش بیشتر شیخیان بر سر او می بودند و چنانکه گفتیم دعوی جانشینی از سید کاظم میداشت و خود دستگاهی در چیده بود تا سال ۱۳۰۱ که خودش زنده می بود دستگاه را راه میبرد و چون در آن سال مرد پسرش حاجی میرزا موسی جانشین او گردید ، وچون در سال ۱۳۱۹ او نیز مرد پسرش آقا میرزا علی " ثقه الاسلام " جای او را گرفت ۰ این همان است که در مشروطه پا در میان می داشت و در سال ۱۳۳۰ روسیان با هفت تن دیگر بدارش زدند ۰ یگانه کس پاکی از آن خانواده می بود ۰

از آنسو در تبریز که از زمان شیخ احمد کشاکش شیخی و متشرع برخاسته بود پیشوای متشرعان حاجی میرزا احمد مجتهد می بود ۰ این نیز بنام همان کشاکش با شیخیان دستگاهی در چیده میداشت که چون در سال ۱۲۶۵ مرد جایش را به پسرش حاجی میرزا باقر گذاشت ، که چون او نیز در سال ۱۲۸۵ مرد برادرش حاجی میرزا جواد درفش افراشت ۰ این مرد در آذربایجان دستگاه پادشاهی می داشت ۰ به ویژه که دولت تزاری روس برای ناتوانی

دولت در آذربایجان هوا داریهائی از آن مینمودی و گاهی نمایشهایی نشان میدادی ۰ پس از مرگ او در سال ۱۳۱۳ پسرش حاجی میرزا رضا جانشین گردید ، و چون او نیز پس از کمی مرد نوبت به حاجی میرزا حسن (پسر حاجی میرزا باقر) رسید که سالها بنام " مجتهد " دستگاه را پیش بردی ۰ این نیز در مشروطه پا در میان داشته و همانستکه بهمدستی برادر زاده اش حاجی میرزا عبدالکریم امام جمعه " انجمن اسلامیه " را در کوی دوچی بنیادگزارده بودند ۰

هفتاد و هشتاد سال تبریز میدان کشاکش ایندسته ها می بود ۰ هر سال که رمضان رسیدی هر دسته ای روزانه در مسجدهای خود گرد آمدندی و سخنان کهن را تازه گردانیدندی ۰ کریمخانیان یک مسجد بیشتر نمی داشتند و سخنانشان بیش از همه در باره " ولایت کریمخان و جانشینان او " بودی ۰ شیخیان چند مسجد می داشتند : یکی مسجد " یا علی " می بود ۰ آخوندی بالای منبر " فضایل امیرالمومنین " سرودی و شنوندگان هر چند دقیقه یکبار آوای " یا علی " بلند گردانیدندی ۰ دیگری مسجدی می بود که آخوندی داستانها از شیمیان جن گفتنی و نامهای آنانرا شمردی ۰ از اینسو در مسجد متشرعان پیاپی بد آنها گفته شدی و آوازها به لعنت بلند گردیدی ۰

دشمنی در میان شیخی و کریمخانی و متشرع چندان بودی که بیشترشان به همدیگر سلام ندادندی و آمد و رفت نکردندی و دختر ندادندی و نگرفتندی این زیانی می بود که مردم از آن کشاکش میبردندی ۰ ولی از آنسو پیشوایان سود بسیار می یافتندی ۰ همان خانواده حاجی میرزا احمد از دیه داران بزرگ آذربایجان می بودند و اکنون نیز می باشند همچنان خانواده حاجی میرزا شفیع دیه های بسیاری در دست میداشتند و اکنون نیز می دارند ۰ هر دو خانواده از اینراه داراک بسیار اندوخته اند ۰

۵ ـ بابیگری

چنانکه گفتیم به هنگامیکه کریمخان در کرمان و حاجی میرزا شفیع در تبریز دسته ها می بستند سید علی محمد نامی هم در شیراز دعوی آغاز کرده

بود ۰ سید علی محمد نیز از شاگردان سید کاظم شمرده میشد ۰ بهاییان خواسته اند این را انکار کرده بگویند باب جز از مکتب در جایی درس نخوانده بود ۰ ولی این انکار بیجاست ۰

چون سید کاظم جانشینی برنگزیده و این بزبانها افتاده بود که سید گفته پیدایش خود امام نزدیکست و از آن سوی گفته شیخ احمد در باره مرگ محمد بن حسن العسگری ، و اینکه باید گوهر امام زمانی در کالبد دیگری پدید آید راه دعوی مهدیگری یا امام زمانی را به روی هرکسی باز میداشت ، اینها چیزهایی بود که سید علیمحمد را که جوان بیست و چند ساله می بود به آرزو می انداخت و او را به دعوی امام زمانی وامیداشت ۰ ولی چنین پیداست که به چنان دعوایی دلیری نمی کرده و اینست خود را " باب " یا در امام زمان می نامیده و اینست در میان مردم با این نام شناخته گردیده ۰

چنانکه گفتیم دعوی " بابی " را شیخ و سیدنیم آشکار و نیم نهان کرده بودند ۰ کریمخان نیز آنرا در کتابهای خود می نوشت (که هنوز این زمان بیرون نیامده بود) ۰ ولی سید علی محمد آنرا آشکار میگفت و به رویش پافشاری نشان می داد ۰

از آن سوی پس از مرگ سید کاظم کسانی از شاگردان او تشنه وار امام زمان یا جانشین ویژه او را می جستند ۰ برخی از آنان که از جمله ملاحسین بشرویه ای می بوده در مسجد کوفه به " اعتکاف " نشسته بادعا از خدا خواستار می بودند که امام را به آنان نشان دهد ۰ سپس نیز برخی رو به شهرها آورده بگردش و جستجو می پرداختند ۰ از اینراه بود که ملا حسین بشیراز آمده سید علی محمد را پیدا کرد ۰ در آنروزها سید در مسجدی می نشست و هنوز میان مردم شناخته نشده بود ۰ چنانکه نوشته اند سه روز باهم گفتگو می داشتند و ملاحسین سرفرو نمی آورده تا پس از سه روز سر فرود آورده ۰ همچنین کسان دیگری از شاگردان سید کاظم در همان روزها در شیراز به نزد باب آمده و به او گرویده اند ۰ اینست باب آماده گردیده که خود را آشکار گرداند و بکار برخیزد ۰

شنیدنی تر اینست که سید باب فریب حدیثهای گوناگون ساخته ای را که در کتابها در باره پیدایش امام زمان است خورده و در کار خود درمانده

بود ۰ در یکجا در حدیثها گفته میشود امام زمان از مکه با شمشیر سر خواهد بر آورد ۰ در یکجا سخن از آمدن درفشهای سیاه از سوی خراسان رانده می شود ۰ سید باب چنین می پنداشته که باید پیدایش او با این حدیثها سازگار در آید و این را بخود با یا می شماره ۰

اینست به ملا حسین دستور داده که به خراسان رود و دسته ای گرد آورد و از آنجا با درفشهای سیاه رو به اینسو گزارد ۰ خود نیز آهنگ مکه کرده که در آنجا آواز بلند گرداند و با شمشیر پدید آید ۰ این خود نمونه ای از ساده دلی اوست ۰

ملاحسین که به خراسان رفت داستانش را یاد خواهیم کرد ۰ اما خود باب که به مکه رفت هیچگونه نشانی از بودن او در مکه پدیدار نگردید ۰ تا آنجا که کسانی رفتنش را به مکه باور نکرده اند ۰ چنین پیداست که در آنجا در کار خود درمانده و بجان خود ترسیده خاموشی را بهتر دانسته ۰ به ویژه که تنها می بوده و یارانی جز یکی دو تن نمی داشته ۰ هرچه بوده با دست تهی روبه بازگشت آورده ۰

در حالیکه تا این هنگام ملاحسین و دیگران آوازه او را به گوشها رسانیده در میان مردم تکانی پدید آورده بودند ۰ از اینرو چون باب به بوشهر رسید دیری نگذشت که با دستور حسینخان والی فارس او را گرفتند و با نگهبانی به شیرازش آوردند و درخانه خودش بند کردند ۰ سپس حسین خان نشستی برپا گردانیده ملایان را خواند و باب را نیز به آنجا آوردند ۰ ولی چون از باب جز دعوی شنیده نمی شد ، و سخنانی که معنی دار باشد و شنوندگان را بتکان آورد نمی تراوید ، و تنها سرمایه او مناجات بافی هایی می بود که با عربی غلط و خنده آور می ساخت ، ملایان به ریشخند پرداختند و حسینخان دستور داد پاهایش را به فلک گزارده چوب زدند و رویش را سیاه گردانیده به مسجدش بردند ، و در آنجا باب به منبر رفت و از دعوی خود بیزاری نموده پشیمانی نشان داد ۰

این چیزیست که بهاییان نتوانسته اند پرده به رویش کشند و عبدالحسین آواره مبلغ بهایی که تاریخی نوشته و کتاب او از دیده عبدالبهأ گذشته در این باره بیش از این پرده کشی نتوانسته که می نویسد : " نتوانستند خدشه ای بر سخنان ایشان وارد نمایند و بدانند که این کلمات بافی ادعاست یا مثبت آن ۰

خود عبدالبهأ نیز در " مقاله سیاح " نزدیک بهمین سخنانی رانده (۱۲) ۰

این در سال ۱۲۶۱ قمری رخ داد ۰ پس از این داستان باب خانه نشین می بود ۰ ولی با آن بیزاری و پشیمانی که در زیرچوب و فلک و بالای منبرکرده بود باز هوس گریبانش را رها نمیکرد و در خانه نشسته از آن عربیهای غلط خنک می بافت ۰ از آنسو چون آوازه اش در ایران پیچیده بود در مردم تکانی پدید می آورد ۰ مردم که همه امیدهای خود را به پیدایش امام زمان بسته و نهصد سال بیشتر شب و روز " عجل الله فرجه " گفته بودند اکنون که می شنیدند کسی برخاسته و خود را امام زمان یا در او می خواند خواهان و ناخواهان بجنب و جوش می آمدند و برخی آهنگ شیراز کرده بدیدن سیدباب می رفتند ،

اگر سید باب عربیهای غلط نبافتی و برخی سخنان معنی دار و سودمند گفتی بی گمان کارش پیش رفتی و به دولت چیره شده آنرا بر انداختی ۰ ولی این مرد بیکبار بی مایه می بود و گذشته از آنکه آن غلط بافی ها را می کرد و آبروی خود را نزد با سوادان میریخت برخی گفته های بسیار بیخردانه ازو سر میزد ۰

مثلاً چون در باره همان غلط بافی ایراد می گرفتند چنین پاسخ می داد : " صرف و نحو گناهی کرده و تاکنون در بند می بود ۰ ولی من چون خواستم خدا گناهش را بخشید و آزادش گردانید " ۰ ببینید در برابر غلط گوییهای خود چه بهانه می آورد ۰ این سخن یا از روی ریشخند بوده و یا گوینده اش جز دیوانه نمی بوده ۰ آیا از این پاسخ ، ایراد گیران چه توانستندی فهمید ؟ ! ۰ ۰ ۰

شگفتست که عبدالبهأ در کتاب " مقاله سیاح " و دیگران از بهاییان و بابیان در کتابهای دیگر گله کرده اند که به سید باب " غلط نحوی " گرفتند، گویا چشم میداشته اند که نگیرند ! ۰ ۰ ۰ چشم میداشته اند که یکی غلط بافیهایی کند همانرا دستاویز دعوی امامی یا پیغمبری کند و مردم چشم پوشیده ایراد نگیرند ! ۰ ۰ ۰

در پوچی سخنان سید باب و در غلط آمیز بودن آنها همین بس که بهأالله

که غلط باقی و پوچگوئیش را نشان خواهیم داد آنها را مایه رسوایی دانسته و دستور داده که از میان برند و نگذارند به دست مردم بیفتد ۰

ما در اینجا فرصت آنکه پوچی گفته های سید باب و از غلطهای آنها سخن رانیم نیست ۰ تنها برای نمونه بخشهایی از آن گفته ها را در پایین آورده داوری و درباره آنها را بخود خوانندگان باز میگزاریم :

یکی از کتابهایی که سیدباب در آغاز کار خود نوشته و همچون قرآن معجزه خود گردانیده " تفسیر سوره کوثر " است که بنام سید یحی دارابی نوشته ۰ برخی از جمله های آنکتاب اینهاست :

فانظرلطرف البدء الی ما اردت ارشحناک من آیات الختم ان کنت سکنت فی ارض اللاهوت و قرأت تلک السوره المبارکه فی البحر الاحدیه ورأ قلزم الجبروت فایقن کل حروفها حرف واحده و کل ،یغایر الفاظها و معانیها ترجع الی نقطه واحده لان هناک المقام الفوأ دو رتبه مشعرالتوحید ۰ ۰ ۰ وان ذلک هوالاکسیر الاحمرالذی من ملکه یملک ملک الاخره والا ولی فورب السموات والارض لم یعدل کلها کتب کاظم علیه السلام و قبل احمد صلوات الله علیه (۳) فی معارف الالهیه والشئونات القدوسیه و المکفهرات الافرید وسیه بحرف انا اذا القیت الیک باذن الله فاعرف قدرها و اکتمها بمثل عینیک الاعن اهلها فاناالله و انا الی ربنا لمنقلبون و ان کنت سکنت فی ظل المشیه مقام الاراده علی ارض الجبروت و تقرأ تلک السوره المبارکه فاعرف فی الکلمه الا ولی من الالف ماء الایداع ثم من النون هواء الاختراع ثم من الالف الظاهر ماء الانشاء ثم رکن المخزون المقدم لظهور الارکان الثلاثه حرف الغیب بعنصر التراب ۰ ۰ ۰ و انی لواردت ان افضل حرفا من ذلک البحرالموج الزاخرالاجاج لنفدالمداد و انکسر الاقلام و لانفادلما الهمنی الله فی معناه ۰

باری باب چندی در شیراز در خانه خود گوشه نشین می بود تا در فارس وبا افتاد و مردم بحال خود پرداختند و از آنسوی منوچهر خان معتمدالدوله والی اسپهان که از گروندگان یا از گرایندگان به باب می بود سوارگانی فرستاد که نهانی باب را از خانه اش بیرون آوردند و به اسپهانش بردند ۰ در اینجا باب آسوده می زیست و معتمدالدوله ازو نگهبانی می کرد ۰ ولی چون ششماه کمابیش گذشت معتمدالدوله بدرود زندگی گفت و جانشین او که برادرزاده اش میبود باب را نگهداری ننموده چگونگی را به تهران به محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی نوشت ۰ همچنان ملایان اسپهان به حاجی میرزا آقاسی نامه ای نوشتند ، و چون پاسخی که حاجی میرزا آقاسی به نامه آنان در تاریخ ۱۱ محرم ۱۲۶۳ داده نسخه آن در دست است آنرا در پایین می آوریم :

خدمت علمای اعلام و فضلای ذوی العزوالاحترام مصدع میشود که در باب شخص شیرازی که خود را باب و نایب امام نامیده نوشته بودند که چون ضال مضل است برحسب مقتضیات دین و دولت لازم است مورد سیاست اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه روح العالمین فداه شود تا آینده را عبرتی باشد ۰ آن دیوانه جاهل جاعل دعوی نیابت نکرده بلکه دعوی نبوت کرده زیرا که از روی کمال نادانی و سخافت رای در مقابل با آنکه آیه شریفه فأ توا بسوره من مثله دلالت دارد که مقابله یک سوره اقصر محال است ، کتابی از مزخرفات جمع کرده ، و قرآن نامیده و حال آنکه لئن اجتمعت الانس والجن علی اف یأتوبمثل هذاالقرآن لایأتون بمثله و لوکان بعضم لبعض ظهیرا چه رسد بقرآن آن نادان که بجای کهیعص مثلاکاف ، ها ، جیم ، دال ، نوشته و بدین نمط مزخرفات و اباطیل ترتیب داده بلی حقیقت احوال او را من بهتر می دانم که چون اکثر این طایفه شیخی را مداومت بچرس وبنگ است جمیع گفته ها و کرده های او از روی نشأه حشیش است که آن بدکیش به این خیالات باطل افتاده و من فکری که برای سیاست او کرده ام اینست که او را بماکو فرستم که در قلعه ماکو حبس موبد باشد ۰ اما کسانی که به او گرویده اند و متابعت کرده اند مقصرند شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده و به من نشان بدهید تا آنها مورد تنبیه و سیاست شوند ۰ باقی ایام فضل و افاضت مستدام باد ۰ (۱۴)

از روی این دستور باب را بسوارانی سپردند که به تبریز بردند و از آنجا به ماکو بردند که چند ماه در بند می بود و سپس از آنجا به دزچهریق که نزدیکی مرز ایران و عثمانی و در دست کردان شکاک میبود روانه گردانیدند۰

چون در این هنگام سه سال بیشتر از آغاز برخاستن باب گذشته و آوازه او به همه شهرها افتاده بود ، و از آنسوی ملاحسین بشرویه ای شهر به شهر

گردیده مردم را می شورانیده و همچنین قره العین و ملامحمد علی قدوس و دیگران به میان آمده بودند و رویهمرفته تکان بزرگی در مردم دیده می شد . حاجی میرزا آقاسی چنین اندیشید که شور و تکان در مردم بیش از همه نتیجه آنست که باب در زندانست و مردم سخنان او را نشنیده از دور مهر می ورزند . این اندیشه چندان دور نمی بود زیرا راستی را مردم از باب و سخنانش آگاهی نمی داشتند و آن شور و هیاهو بیش از همه بنام امام زمان و به پیروی از ملایان شیخی می بود .

بهر حال حاجی میرزا آقاسی به تبریز دستور فرستاد که باب را به آنجا آورند و نشستی با بودن ملایان برپا گردانند و از او پرسشهایی کنند و سخنانش را دانند . در تبریز این دستور را بکار بستند و باب را از چهریق خواسته نشستی برای گفتگو در پیش ناصرالدین میرزای ولیعهد که جوانی شانزده ساله می بود برپاگردانیدند .

مجتهد بزرگ تبریز در این هنگام میرزا احمد می بود که سردسته متشرعان شمرده می شد . (چنانکه نامش را برده ایم) . او باین نشست نیامد . از شیخیان ملامحمد ممقانی آمد . ملایان دیگر نامهاشان خواهد آمد .

این نشست که در سال ۱۲۳۶ رخ داده یک نشست تاریخی بیمانندی بوده. کسی که دعوی مهدیگری می داشته علمای بزرگ یک کیشی گرد آمده با بودن ولیعهد کشور با او گفتگو کرده اند . آیا چه پرسیده اند و او چه پاسخی داده ؟ . . . چه دلیلها به مهدیگری خود نشان داده ؟ . . .

گفتگوهای آن مجلس را در ناسخ التواریخ و دیگر تاریخهای قاجاری نوشته اند . نیز میرزا محمد تنکابنی از ملایان آن زمان در قصص العلماء آورده . نوشته اینها یکسان است و همه میرسانند که باب بسیار بی مایه می بوده و اینست هرچه پرسیده اند پاسخی نتوانسته و درماندگی نشان داده . بابیان و بها نیز ایرادی به اینها نگرفته نوشته هاشان دروغ نشمارده اند . تنها گله کرده اند که پرسشها بیرون از زمینه می بوده .

راستی هم اینست که این نشست چنانکه بیمایگی باب را رسانیده بیمایگی ملایان را نیز روشن گردانیده . زیرا از کسیکه دعوی امام یا مهدی بودن میداشته برخی پرسشهایی کرده اند که اگر پاسخ دادی باز هم مهدی یا امام نبودی . برخی از این پرسشها به چیستان مانند تر است تا به یک پرسش خردمندانه .

گله بابیان و بهاییان بیجاست . زیرا سید باب اگر راستگو بودی و نیرویی از سوی خدا داشتی توانستی از جلو ملایان در آید و بگوید : " این پرسشها بیرون از زمینه است و من برای چیستان گشایی برنخاسته ام " . چنان فرصت بی مانند که برایش پیش آمده بود توانستی بسخن پردازد و بگوید : من از سوی خدا برخاسته ام و جهانرا به نیکی خواهم آورد . سخنان من این است و دلیلهایم آن می باشد . توانستی با دلیلها زبان ملایان رابببند و جا در دلها برای خود باز کند .

ولی دیده میشود بیچاره هیچی نتوانسته و جز نمیدانم و نمیتوانم پاسخی نداشته . از آنسوی با غلط یافیها و سخنان سست و خنک خود زبان ریشخند ملایان و دیگران را به خود بازگردانیده و بار دیگر کار به چوب خوردن و " غلط کردم " گفتن انجامیده .

بهر حال ما در باره آن نشست تاریخی یک سندارجداری در دست می داریم چگونگی آنکه گزارش نشست را که ولیعهد به پدرش محمد شاه نوشته نسخه آن بدست افتاده (که گفته میشود اکنون در کتابخانه مجلس است) . و میرزا ابوالفضل گلپایگانی که بنامترین ملایان بهایی می بود آنرا در کتاب " کشف الغطاء " که به دستور عبدالبهأ نوشته و به چاپ رسانیده آورده و ما از کتاب او برداشته ایم .

این سند از هر باره ارجدار و استوار است . زیرا نوشته رسمی دولتی است . گزارشیست که ولیعهدی برای آگاه بودن شاهی نوشته . پیداست که گمان دروغ و گزاف کمتر توان برد . از آنسو خود بهاییان این را استوار داشته پذیرفته اند که جای ایرادی از سوی ایشان نتواند بود . گذشته از اینها با آنچه ناسخ التواریخ و قصص العلماء نوشته اند یکیست . آنها به درازی نوشته اند و این کوتاهتر گردانیده . اینست ما همانرا در اینجا می آوریم :

هوالله تعالی شأنه

قربان خاک پای مبارکت شوم در باب باب که فرمان قضا جریان صادر شده بود که علمای طرفین را حاضر کرده با او گفتگو نمایند حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرد و رقعه به جناب مجتهد نوشت که آمده بادله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بیدین کفرا و اظهر من الشمس و واضح من الامس است بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجدداً در گفت و شنید نیست لهذا جناب آخوند ملا محمد و ملامرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام امیراصلانخان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند اول حاجی ملا محمود پرسید که مسموع میشود که تو می گویی من نایب امام هستم و بابم و بعضی کلمات گفته که دلیل بر امام زمان بودن ، بلکه پیغمبری تست ٠ گفت بلی حبیب من قبله من نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است اطاعت من بر شما لازم است بدلیل ادخلوالباب سجدا ولکن این کلمات را من نگفته ام آنکه گفته است گفته است ٠ پرسیدند گوینده کیست جوابداد آنکه به کوه طور تجلی کرد روا باشد اناالحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی ، منی در میان نیست اینها را خدا گفته است بنده بمنزله شجره طور هستم آن وقت در او خلق می شد الان در من خلق می شود و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشید منم آنکه چهل هزار علماء منکر او خواهند گشت گفت اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست ملامرتضی قلی گفت بسیار خوب تو از این قرار صاحب الامری اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آنحضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای جن و انس با چهل وپنجهزار جنیان ایمان خواهند آورد و مواریث انبیاء از قبیل زره داود و نگین سلیمان و

یدبیضاء با آن جناب خواهند بود کو عصای موسی و کو یدبیضاء جواب داد که من مأذون به آوردن اینها نیستم جناب آخوند ملامحمد گفت : غلط کردی که بدون اذن آمدی بعد از آن پرسیدند که از معجزات و کرامات چه داری گفت اعجاز من اینست که برای عصای خود آیه نازل می کنم و شروع کرد بخواندن این فقره بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله القدوس السبوح الذی خلق السموات و الارض کما خلق هذه العصا آیه من آیاته اعراب کلمات را بقاعده نحو غلط خواند تاء سموات را به فتح خواند گفتند مکسور بخوان آنگاه الارض را مکسور خواند (۱۵) امیر اصلانخان عرض کرد اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد الحمدالله الذی خلق العصاء کماخلق الصباح و السماء باب خجل شد بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید که در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا علیه السلام سئوال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست حضرت فرمود آیه انفسنا مامون گفت لولانسائناحضرت فرمود لولا ابنائنا این سئوال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را بیان نما ساعتی تأمل نموده جواب نگفت بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند جواب گفتن نتوانست ٠ حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو سئوال نمودند ندانست و سر به زیر افکند باز از آن سخنهای بی معنی آغاز کرد که همان نورم که بطورتجلی کرد زیرا که در حدیث است که آن نور نور یکی از شیعیان بوده است این غلام گفت از کجا که آن شیعه تو بوده شاید نور ملامرتضی قلی بوده بیشترشرمگین شد و سر بزیر افکند چون مجلس گفتگو تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول نموده و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انا به و استغفار کرد و التزام پابمهر سپرده که دیگر این غلطها نکند و الان محبوس و مقید است منتظر حکم اعلحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است امر امر همایونی است ٠ انتهی

تا اینجاست نوشته ولیعهد ٠ در قصص العلماء می نویسد : سید گفت که اسم من علیمحمد بارب وفق دارد ٠ نظاء العلماء جواب داد که هر علیمحمد و محمد علی بارب وفق دارند ٠ آنوقت شما باید دعوی ربوبیت بکنید نه دعوی بابیت ٠ ببینید بیچاره به چه سخنان سست و بی پایی زبان می گشاده ٠

در نقطه الکاف داستان دیگری از همینگونه مینویسد حاجی میرزا جانی کاشانی که یکی از بابیان دل افروخته میبوده و در این راه کشته شده کتابی بنام " نقطه الکاف " نوشته که مستر براون آنرا بچاپ رسانیده ۰ در آن کتاب از بزم ولیعهد و گفتگوهای آنجا سخن رانده ۰ از جمله گفتگوی ملامحمد مامقانی را با باب چنین می نویسد :

" گفته بودم شنیدم که شما ادعای بابیت نموده اید ۰ فرموده بود بلی ۰ عرض کردند که باب چه معنی دارد ؟ فرمودند کلام شریف انا مدینه العلم و علی بابها را چگونه فهمیدی ؟ ۰ آیا نظر نکردی بوجه خود که چهار مشعر دارد و در یک صفحه واقع است که پنج می شود به عدد باب که مطابق ها، هویت است ۰ اما آن چهار مشعر اول چشم می باشد که حاکی از مقام فواد است و حامل آن رکن توحید می باشد و مقام مشیت است ۰ دوم مشعر گوش می باشد که حاکی از رتبه عقل و حامل رکن نبوت و مصداق اراده است ۰ سوم مشعر شامه است که حاکی از مقام نفس است و مطابق ولایت است و حامل مقام قدر ۰ چهار مشعر دهان است که حاکی از مقام جسم و مقام رکن شیعه و مطابق به رکن قضا می باشد و خود صفحه وجه ۰ این پنج می شود"

دلیل را نگرید : می گوید چون چشم و گوش و بینی و دهان باخود چهره پنج می شود ، و از کلمه باب نیز بحساب ابجد پنج در می آید و ها، که حرف نخست کلمه هویت است نیز در شماره ابجدی پنج است پس من خود مهدی یا در آن می باشم ۰ کسی که دعوی مهدیگری میکرده این بوده دلیل او ۰ همان حاجی میرزا جانی بارها در کتاب خود گله می نویسد که مهدی آمد و مردم بی انصاف او را نپذیرفتند ! ۰

آن " توبه نامه پابمهر " که در گزارش ولیعهد یادش شده ما نمی دانیم چه بوده و آیا مانده یا از میان رفته ۰ ولی یک نامه ای از سید باب به ولیعهد (که نیز توبه نامه خوانده میشود) با پاسخ آن از شیخ علی اصغر شیخ الاسلام و از سیـــــد ابوالقاسم نامی در دستست که براون و دیگران در کتابهای خود پیکرهای آنها را آورده اند و ما در پایین نسخه هاشان می آوریم:

پایداری شگفت از خود می نمود) به سربازخانه کوچک (۱۶) برده باریسمانی آویزان کردند و یک فوج نصرانی را که برای اینکار آماده گردانیده بودند دستور آتش دادند ۰ سربازان چون آتش کردند داستان نابیوسیده ای رخ داد ، چگونگی آنکه گلوله به ریسمانی که باب بسته به آن می بود خورده پاره گردانید ، و باب رها شده از ترس جان خود را به یکی از اتاقهای آن پیرامون انداخت ۰ چون دود تفنگها فرو نشست مردم نگاه کردند و باب را ندیدند ، ویکی از سرکردگان او را جسته و در آن اتاق یافته بیرون کشید که بار دیگر آویزانش کردند و بار دیگر به سربازان دستور آتش دادند ۰

بدینسان باب بیچاره بدرود زندگانی گفته از دست هوسهای خود و نادانی های پیروان و آزار دشمنان رها گردید ۰ این پیشآمد در شعبان سال ۱۲۶۶ بود ۰

۶ - ازلیـــگری

باب یکسال پیش ازکشته شدن به میرزا یحیی نوری که در میان بابیان لقب ازل می داشت و خود جوان هیجده ساله ای می بود نامه نوشته و او را به جانشینی از خود برگزیده بود ۰ پس از کشته شدن باب اندک گفتگویی در باره جانشینی او پدید آمد ۰ ولی زود پایان پذیرفته همگی به ازل گردن گزاردند ۰

ازل از ترس دولت و یا بشوند دیگری نهان می زیست ۰ تابستان را در شمیران و زمستان را در نور گذرانیده به میان مردم نمیآمد ۰ برادر پدری او میرزاحسینعلی بها، که دو سال بزرگتر می بود عنوان پیشکاری ازل را می داشت و کارها انجام میداد ۰ بدینسال دو سالی گذشت و آرامش در میانه رخ داد ۰ پنداشته می شد کشتن باب کار خود را کرده و آب به آتش شور و تکان بابیان فرو ریخته شده ۰ ولی پیشآمدهایی وارونه آنرا نشان داد ۰ زیرا نخست در همانسالها کوششی از بهاییان دانسته شد که می خواسته اند روزی برخیزند و شاه و میرزا تقیخان و امام جمعه تهران را بکشند و این بود کسانی از آنان دستگیر افتاده با دستور میرزا تقی خان کشته گردیدند ۰ سپس در سال

قتل شما شده شبه خبط دماغست اگر آن شبه رفع شود بلا تامل احکام مرتد فطری به شما جاری میشود ۰ حرره خادم الشریعه الطاهره ۰

محل مهر　　محل مهر

ابوالقاسم الحسنی الحسینی　　علی اصغر الحسنی الحسینی

پس از این آزمایش و چوبکاری باب را دوباره بچهریق برگردانیدند که تا سال ۱۲۶۶ در آنجا در بند می بود ۰ در این میان کارهایی رخ میداد ۰ از جمله محمد شاه در گذشت و حاجی میرزا آقاسی از کار افتاد و ناصرالدین میرزا از تبریز به تهران رفته به تخت نشست ، و میرزا تقی خان رشته کارهای کشور را به دست گرفته ۰ با بیان که به پیشآهنگی ملاحسین بشرویه ای و دیگران در مازندران دسته ای پدید آورده بودند از آشفتگی کارهای دولت در آخرهای زمان محمد شاه فرصت یافته دژی ساختند وبا سپاهیان دولتی به جنگ برخاستند ۰ همچنین در زنجان ملا محمد علی و در تبریز سید یحیی دارابی کار را به خونریزی کشانیدند و جنگهای بسیار دلیرانه کردند ۰ در نتیجه این پیشآمدها در سال ۱۲۶۶ ناصرالدین شاه و میرزا تقی خان امیرکبیرچنین اندیشیدند که تا باب زنده است پیروانش از پا نخواهند نشست ۰ راستی هم آن بود که با بیان که سید باب را " صاحب الزمان " میپنداشتند حدیثهایی را که در کتابهای شیعیان در باره شهرگشاییهای صاحب الزمان و یاران اوست بدیده گرفته و امیدها به فیروزی خود می بستند و با آن امیدها در اینجا و آنجا بکار برمیخاستند این بود میرزا تقی خان و شاه چنین نهادند که او را بیاورند و در تبریز بکشند و در این باره دستور به حمزه میرزا عموی شاه فرستادند ۰

حمزه میرزا سید باب را به تبریز خواست و او را با دوتن از شاگردانش که یکی سید حسین یزدی و دیگری میرزا محمد علی تبریزی میبود همراه فراشان گردانید که به خانه های ملایان میبردند و از یکایک ایشان فتوی به کشتنشان میگرفتند ۰ بیچاره باب لابه می نمود و از گفته های خود بیزاری می جست ولی سودی نمی داشت ۰

سه تن از ملایان فتوی به کشتن ایشان نوشتند ۰ سید حسین یزدی بیزاری ازباب نموده ازکشته شدن رها گردید ۰ ولی باب را با میرزا محمد علی (که

۱۲۶۸ که میرزا تقیخان نمی بود داستان بزرگ دیگری رخ داد و بار دیگر کسانی کشته گردیدند ۰

این داستان یکی از افسوس آورترین و دلسوزترین پیشآمدهای تاریخ ایرانست و می باید خستوان بود که دژ رفتاری بیش از اندازه رخ داده ۰ کنت گوبینو سفیر فرانسه که اینزمان در تهران می بوده و این داستان را باهنایده ترین زبانی در کتاب خود نوشته و بچاپ رسانیده ،همین نوشته ها نتیجه آنرا داده که اروپاییان بابیان را شناخته و در باره ایشان خوش گمانی بیش از اندازه پیدا کرده اند ۰ این داستان را در ناسخ التواریخ به درازی نوشته و ما چون خواستمان نوشتن تاریخ پیشآمدها نیست بکوتاهی یاد نموده دنباله سخنان خود را خواهیم گفت ۰

چنانکه گفتیم بابیان در جنگهایی که نخست کرده بودند فریب حدیثها را خورده امید کشورگیری می داشتند ۰ چون در حدیثها سخنان بسیاری از چیرگی امام زمان به دشمنان و از فیروزیهای او رفته اینان به آن امید با دولت می جنگیدند و آرزوهای بسیار در دل می پروردند. ولی کشته شدن باب و شکستهایی که در مازندران و زنجان و تبریز از دولتیان دیدند ، همه آرزوها را از میان برد ۰ این بار بابیان به کینه جویی پرداخته چنین خواستند که به ناصرالدین شاه و دیگران کیفری دهند ، و این بود از تهران سه تن را فرستادند که به ناصرالدین شاه که در نابستانگاه نیاوران می زیست نیراندازند و او را بکشند ۰ این سه تن دلیرانه بکار پرداختند ۰ ولی تیر به شاه نخورده جز گزند اندکی به او نرسانید ۰ با اینحال شاه و درباریان بخشم آمده چنین نهادند که هرکه را از بابیان پیدا کردند بکشند و این بود فراشان را بجستجو فرستادند در دو روز سی و دوتن از آنها گرفتار شدند ۰ چند تن از ایشان را که یکی میرزا حسینعلی بهاء می بود ، چون به بابیگری خستوان نمیبودند نکشته به زندان فرستادند ولی بیست و چند تن را که یا بابی شناخته میبودند و یا خود پوشیده نداشته می خستویدند ناصرالدین شاه دستور داد بکشند ، و چون می خواستند همگی مردم را با آنان دشمن و خونی گردانند هریکی را به دست گروه دیگری سپاردند ۰ یکی را به بازرگانان دادند که هر کدام زخمی زده کشتند ۰ یکی را به اوباش دادند که گرد آمده از پا در آوردند ۰

یکی را به دارالفنون فرستادند که شاگردان نایود ساختند ۰ یکی را به ملایان سپردند یکی را بسر بازخانه فرستادند ۰ بدینسان بیست وچند تن ، هریکی با دست گروه دیگری کشته گردید و پیداست که چه غوغا و دژ رفتاریهایی رفت ۰

بدتر از همه داستان حاجی سلیمانخان و قاسم تبریزی بود ۰ حاجی سلیمانخان یکی از شناختگان بابیان به شمار میرفت ، و چون با قاسم بدست فراشان داده شده بودند در تنهای ایشان سوراخهائی پدید آوردند و شمعها فرو برده روشن گردانیدند ، و رقصنده و نوازنده بجلوشان انداخته در کوچه های تهران گردانیدند و پس از دژ رفتاریهای بسیاری که فراشان و مردم کردند در بیرون دروازه چهار تکه شان گردانیده از دروازه ها آویختند ۰ تهران چنین دژ رفتاری در خود ندیده بود که آنروز دید ۰ از کسانیکه در اینروز کشته گردید یکی حاجی میرزا جانی کاشانی (نویسنده نقطه الکاف) بود ۰ قره العین که چند سال پیش دستگیر شده در خانه محمودخان کلانتر می زیست اینزمان او را نیز کشتند ۰

از این پس بابیان نتوانستند در ایران بمانند ۰ میرزا یحیی ازل که در نور می بود چون داستانرا شنید با رخت درویشی از همانجا روبه گریز آورد و پس از گردشها و راه پیماییها خود را از ایران بیرون انداخته در بغداد نشیمن گرفت ۰ بابیان نیز از هرکجا که می بودند و خود را نهان می داشتند یک تن و دو تن آهنگ بغداد کردند ۰ میرزا حسینعلی بهاء که در زندان می بود پس از چهار ماه بخواهش کنسول روس و دیگران رها گردیده همراه غلامی از کنسولخانه و گماشته ای از دولت ایران بیرون رانده شده (۱۷) او نیز در بغداد بازل و به دیگران پیوست ۰

بدینسان بغداد کانونی برای بابیان گردید ، که روز بروز شماره شان در آنجا فزونتر می شد ۰ در آنجا نیز میرزا یحیی به کمتر کاری می پرداخت و میرزا حسینعلی همچنان پیشکاری او را می داشت ۰

۷ ـ من یظهره الله

سید باب با آن چوبهایی که میخورد و توبه هایی که میکرد و درماندگی هایی که نشان میداد ، هوس دست از گریبانش بر نداشته کار خود را همچنان دنبال میکرد ۰ یکی از کارهای او این بوده که در زندان کتابی بنام بیان با عربی و فارسی نوشته که " کتاب احکام " اوست ۰ این کتاب همانست که از بس رسواست بهاییان کوشیده اند از میانش برند و نسخه ای باز نگزارند ۰

در این کتاب باب بارها از کسی که در آینده خواستی آمد سخن رانده او را " من یظهره الله " می نامد و جایگاه بس بلندی برایش باز کرده به بسیج بزرگی برای آمدنش می پردازد ۰ برای آنکه نمونه ای هم از کتاب بیان آورده باشیم چند بخشی را از آن که درباره " من یظهره الله " است در پایین می نویسیم ۰

در یکجا می گوید :

قل الثالث من بعد العشران یبعث ملکافی البیان کتب علیه ان یملکن لنفسه مایجعلنه علی رأسه ممایکن علیه خمس و تسعین عدد امعالم یکن له عدل و لاشبیه و لاکفو ولاقرین و لامثل ولم یخرج عن حدود الهاء ظهورات اسمائه عن امرالله علیه الی یوم القیمه یومئذ صنع ذلک فی البیان فلتفتدون عند اقدام من یظهره الله ثم یدی الله تسجدون ان تفخرون بذلک یا اولی اللملک والا و الله غنی عن العالمین ۰

معنی این عربیهای غلط بسیار خنک آنکه باب دستور میدهد که اگر پادشاهی از میان بابیان برخاست باید نودونیج تکه گوهر بیمانندی بدست آورد و به تاج خود زند که اگر من یظهره الله در زمان او پدید آمد رفته در پیشگاه او سجده کند و آن تاج را با گوهرهایش بجلو پاهای او گزارد ۰ در جای دیگری می گوید :

قل انما السابع تقتبلمن الی من یظهره الله کل نفس منکم بلور عطر یمتنع رفیع من عند نقطه البیان ثم بین یدی الله تسجدون باید یکم لابایدی دونکم ۰

معنی اینها نیز آنکه باب دستور میدهد که هرکسی به من یظهره الله شیشه بلورین پر از عطری ، بنام ارمغان نقطه بیان (که همان باب باشد) برد و در پیش او سجده کرده با دست خود برساند ۰

از گفته های باب در دیگر جاها نیز چنین پیداست که او پیدایش " من یظهره الله " را بیک آینده دوری نوید میداده ـ ولی بسیاری از بابیان پروای این نکرده هوس " من یظهره اللهی " گریبانگیر ایشان میگردد۰ چنانکه در بغداد چند تن به همین دعوی برخاستند ،که یکی را بنام " میرزا اسدالله دیان" بابیان کشتند و دیگران نیز کاری از پیش نبرده خود به خاموشی گراییدند ۰

ولی در این میان برخی خود سربهایی از میرزا حسینعلی بهاء رو می نمود و چنین فهمیده می شد که او را نیز هوایی در سر است ، و چون این رفتار او بسران بابیگری گران می افتاد و زبان بنکوهش باز گرده بودند بهاء در بغداد نمانده ناپدید گردید ، و پس از دیرگاهی دانسته شد به سلیمانیه به میان کردان رفته و در آنجا با درویشان خانقاهی روز میگزارد ۰ چون این دانسته شد میرزا یحیی نامه ای بدلجویی از او نوشت و میرزا حسینعلی پس از آنکه دوسال در سلیمانیه مانده بود به بغداد بازگردید ۰ ولی رفتارش همان می بود و رمیدگی میانه او با میرزا یحیی و سران بابی از میان برنمی خاست ۰

در بغداد بابیان از یکسو میان خود کشاکشها می داشتند و یکدیگر را می کشتند و از یکسو میانه ایشان با شیعیان زدوخوردها رخ می داد ، و چون ملایان نجف و کربلا نیز از آنان ترسیده نزدیک بود نشان را نمی خواستند ، دولت عثمانی بهتر دانست همگی را از بغداد به استانبول کوچاند ، و این کاردر سال ۱۲۷۹ رخ داد که بابیان تا آن هنگام ده سال در بغداد زیسته بودند ۰

۸ ـ بهاییگری

در استانبول بابیان بیش از چند ماهی نماندند که همه را بادرنه فرستادند ۰ در اینجا بود که میرزا حسینعلی دعوی " من یظهره اللهی " آشکار گردانید و رمیدگی میانه او با برادرش به دشمنی انجامید ۰

بهاء در آن چند سال برخی از سران بابی را بسوی خود کشانیده از آنسو نیز با بابیانی که در ایران نهانی می زیستند نامه نویسیها کرده زمینه برای خود آماده گردانیده بود ۰

بهاء چنین میگفت : آنکس که می بایست پدید آید منم ۰ باب یک مژده رسانی برای پیدایش من می بود ۰ اینکه در این چند سال ازل جانشین باب و پیشوای بابیان نشان داده شده بهر این می بوده که هوشها به آنسو گردد و من و جایگاهم از دیده ها دور مانده از گزند و آسیب ایمن باشم ۰ در این زمینه " لوحها " می نوشت و به ایران می فرستاد ۰ عربیهای این نیز غلط و خنک ولی به اندازه غلطی و خنکی عربیهای باب نیست ۰

پیداست که میرزا یحیی ازل و بسیاری از سران بابی این دعوی بهاء را نمی پذیرفتند و ایستادگی می نمودند ۰ ولی بهاء پروا ننموده کار خود را دنبال می کرد ۰ از اینرو درمیانه کشاکشها رخ میداد و دو سو تا می توانستند آبروی یکدیگر می ریختند ۰ دروغها بهمدیگر می بستند ۰ بهاء می گفت : این آهنگ را بهاء در باره من می داشت ۰ دو برادر یکدیگر را به " مباهله " می خواندند ۰ پیروان از پیکار باز نایستاده مردم را نیز ناآسوده می گردانیدند۰

در نتیجه اینها دولت عثمانی ازل و بهاء و پیروانشان را به دادگاه کشانید ، و دادگاه رأی داد که هر یکی با پیروان خود بجای دور دیگری فرستاده شوند که در آنجا بحال " قلعه بند " زندگی کنند ۰ این بود میرزا یحیی را باخاندان و پیروانش به جزیره قبرس که آنزمان در دست عثمانی می بود فرستادند ۰ بهاء را با خاندان و پیروانش به عکا روانه گردانیدند ۰ از اینجا دو برادر از هم جدا شدند ۰ پیروان ازل که همان بابیان می بودند ، " ازلی " نامیده گردیده ، پیروان بهاء نام نوین " بهایی " پیدا کردند ۰

بهاء در عکا در " قلعه بند " (در سربازخانه) می زیست ویکی از داستانها که در همان ماه نخست رسید نشان به آنجا رخ داد کشته شدن سه تن از ازلیان با دست بهاییان بود ۰ چگونگی آنکه عثمانیان چون ازل و بهاء را از ادرنه به قبرس و عکا می فرستادند چهار تن از بهاییان را همراه ازل و چهار تن از ازلیان را همراه بهاء گردانیدند ۰ چون دشمنی دو دسته را با

همدیگر می دانستند خواستند بجاسوسی در باره یکدیگر وادارند ۰ چهار تن ازلی که همراه بها خواستندی رفت یکی حاجی سید محمد اسپهانی (از یاران باب) و دیگری میرزا آقاخان کج کلاه ، و دیگری میرزا رضا قلی تفرشی ، و دیگری میرزا نصرالله می بودند میرزا نصرالله پیش از روانه شدن در ادرنه درگذشت و چنین گفته شد که بهاییان زهرش دادند ۰ اما آن سه تن تا عکا همراه بهاء می بودند ۰ تا یکشبی چند تن از بهاییان با خنجر و شمشیر بسرشان ریختند و هر سه را کشتند و تا چندی بهاء گرفتار بازپرس و بازخواست از سوی عثمانیان می بود ۰ این یکی از آدمکشیهایی است که بهائیان می شمارند ۰

بهاء در عکا با " تقیه " راه رفته خود را یک مسلمان پابرجایی نشان میداد ۰ زیرا نماز می خواند و روزه میگرفت و به مسجد رفته در پشت سر امام سنی نماز آدینه میگذاشت ، و با اینحال رشته خود را با بهاییان ایران نبریده برایشان لوحها میفرستاد و دستورها میداد ۰ چنانکه گفتیم او نخست دعوی " من یظهره الله " میداشت ولی کم کم از آن زمینه گذشته خود را نه تنها یک برانگیخته از خدا می نامید ، به شیوه صوفیان و دیگران دعوی خدایی نیز میکرد ۰ مرد درمانده ای که گاهی از ترس جان باورهای خود را انکار میکرد ، و گاهی با دست عثمانیان از شهری به شهری برده میشد ، ناگهان میدان یافته از خدایی دم میزد ۰ با اینحال گاهی نیز هوس گریبانگیرش شده شعرهای پوچ بی وزن و قافیه میسرود :

از باغ الهی با سدره ناری آن تازه غلام آمد هی هی هذا جذب الهی هذا خلع رحمانی هذا قمص ربانی ۰

بااینحال در سایه هوشیاری و زیرکی خودش و پسر بزرگترش میرزا عباس کارش در میان بابیان نیک پیش میرفت و دیرگاهی نگذشت که میرزا یحیی و هواداران او را از میدان بیرون گردانید۰

بیچاره میرزا یحیی چون به جزیره قبرس رفت آوازش بریده گردید ۰ در ایران حاجی میرزا هادی دولت آبادی نماینده او میبوده ولی چنین پیداست که با میرزا یحیی بهمبستگی بسیار کم میداشته ۰ پیروانش نیز با خاموشی و آرامی می زیستند و آن تندی و گرمی که از بهاییان پدیدار می بود از آنان

دیده نمی شد ۰ اکنون نیز به یکبار گمنام و خاموشند و همانا بیشتری از آنها کیش خود را فراموش کرده اند ۰

بهاء بیست وچند سال در عکا می زیست و کارهای خود را دنبال میکرد۰ یکی از کتابهای او که بجای قرآن نوشته و مانندسازی کرده بنام " اقدس " است و برای آنکه نمونه ای نیز از نوشته های او در دست باشد جمله هایی را از آن کتاب در پایین می آوریم :

قل قد جعل الله مفتاح الکنز حبی المکنون لوانتم تعرفون لولا المفتاح لکان مکنونافی ازل الازال لوانتم توقنون قل هذه المطلع الوحی و مشرق الاشراق الذی به اشرقت الافاق لوانتم تعلمون قل هذا القضاء المثبت و به یثبت کل قضاء محتوم یا قلم الاعلی یا قلم الانشاء قدکتبنا علیکم الصیام ایاما معدودات و جعلنا النیروز عیدالکم بعدا کمالها کذلک اضائت شمس البیان من افق الکتاب من لدن مالک العبد، و المآب و اجعل الایام الزائده عن الشهور قبل شهر الصیام انا جعلنا ها مظاهر الهاء بین اللیالی و الایام لذا ما تحددت بحدودالسنه و الشهور ۰ ینبغی لاهل البهاء ان یطعموافیها انفسهم و ذی القربی ثم الفقراء والمساکین ویهللن ویکبرن ویسبحن ویمجدن ربهم بالفرح و الانبساط ۰

چنانکه دیده میشود اینها کم غلط تر از بافندگیهای سید بابست ۰ با اینحال بهاء چون میدانسته که غلط می بافد و ملایان ایرادها خواهند گرفت اینست پاسخ داده چنین می گوید :

قل یا معشر العلماء لاتزنوا کتاب الله بماعندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قدیوزن ماعندالامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لوانتم تعلمون ۰

میگوید : این نوشته های مرا نباید با قاعده های صرف و نحو سنجند بلکه باید قاعده های صرف و نحو را با این نوشته های من بسنجند ۰ این سخن معنایش آنست که من چون عربی را درست نمیدانم و غلط می نویسم شما باید آن قاعده هایی را که برای درست نوشتن هست کنار گزارید و شما نیز غلط نویسید ، بهتر گویم : معنایش آنست که هر غلطی گفتم گفته ام ۰ شما نباید ایراد گیرید ۰ این همان پاسخیست که سید باب در باره غلطهای خود میداد ۰

۹ ـ عبدالبـهاء

بهاء در سال ۱۳۱۲ در گذشت ۰ پس ازو پسرش میرزا عباس که عبدالبهاء شناخته شده جای او را گرفت ۰ ولی چون برادر دیگرش میرزا محمد علی گردن به جانشینی او نمی گذاشت و در باره ارث نیز کشاکش بسیاری در میان می بود بار دیگر پیکار دو برادر پیش آمد ۰ در اینجا نیز هریکی تا توانست آبروی آندیگر را ریخت و یک رشته دشمنیها به میان آمد که از سخن ما بیرونست ۰

بهر حال عبدالبهاء جای بهاء را گرفته براه بردن پیروان پرداخت این نیز لوحها می فرستاد و کتابها می نوشت ، و برای آنکه نمونه ای از نوشته های این نیز در دست باشد یکی از لوحهای او را که به فارسی نوشته در پایین می آورم :

بادکوبه احبای الهی و اماء رحمن علیهم و علیهن البهاء الابهی هوالله

ای عاکفان کوی دوست ای عاشقان روی دوست قفقاز یا جمیعا تابع رود ارس است که در قرآن اصحاب رس تعبیر شده جمعی از انبیاء در زمان قدیم که خبرشان منقطع شده در آن اقلیم مبعوث شدند و عالم انسانی را بنفحات رحمانی معطر نمودند و همچنین در زمان اخیر حضرت اعلی روحی فداه به چهریق سرگون و در آنجا مسجون گشتند حافظ شیرازی رائحه به مشامش رسید و این غزل را گفت :

ای صبا گر بگـذری بر ساحـل رود ارس
بوسه زن بر خاک آن وادی و مشگین کن نفس

و حضرت زردشت نیز مدتی در آن صفحات سیر و حرکت می فرمودند و کوه قاف که در احادیث و روایات مذکور همین قفقاز است و ایرانیان را اعتقاد چنانست که آشیانه سیمرغ است و لانه عنقای شرق لذا امید چنان است که این عنقا که شهیر تقدیس در شرق و غرب منتشر نموده و آن امربدیع ربانی در قفقاز لانه و آشیانه نماید الحمدالله احبای بادکوبه در این سالهای جنگ با جمیع طوایف آشتی داشتند و بموجب تعالیم الهی بکل مهربان و در امر الله جوش وخروش داشتند و از باده محبت الهی سرمست و مدهوش بودند حال باید مانند نهنگ بخروشند و تلافی سالهای جنگ نمایند و به آهنگ مستانه و ترانه عاشقانه آن اقلیم را به اهتزاز و حرکت آرند تا نورانیت چنان قلوب را روشن نماید که اشعه یگانگی بتابد و ظلمات بیگانگی زائل گردد و جمیع طوایف با یکدیگر بیامیزید و در الفت و محبت قند و شکر ریزند و شور و ولعی انگیزند که ممالک مجاوره نیز به اهتزاز و حرکت آیند و علیکم وعلیکن البهاء الابهی تموز ۱۹۱۹ عبدالبهاء عباس ۰

این از لوحهای بنام عبدالبهاست و شما از اینجا پی به مایه دانش او توانید برد ۰ دیگر لوحها و کتابهایش نیز ازهمین بافندگیهاست ۰

عبدالبهاء سی وچند سال پی کار خود را می داشت و چون دولت عثمانی مشروطه راپذیرفت و به او نیز آزادی داده شد در سال ۱۳۲۸ سفری به مصر و اروپا کرد ۰ همچنان سفری به آمریکا کرد و در سال ۱۳۴۰ بدرود زندگی گفت ۰

۱۰ ـ شوقی افنـدی

پس از مرگ عبدالبهاء، نوه دختری او شوقی افندی جایش را گرفت ۰ در این هنگام بازسخنانی به میان آمد و کسانی بازگشتند ۰ زیرا از روی گفته بهاء، در کتاب اقدس که میگوید: " قدا صطفینا الاکبر بعد الاعظم ۰ ۰ ۰ " بایستی پس از عبدالبهاء، که " عصن اعظم " می بود نوبت به میرزا محمدعلی " غصن اکبر " برسد ۰ آنگاه عبدالبهاء، نوید برپاگردانیدن " بیت العدل " نیز

داده بود اینها مایه گفتگو می بود، ولی چون عبدالبهاء وصیت کرده بود شوقی درجای او پایدار گردید و اکنون نیز هست ۰

این شوقی نیز لوحها میفرستد و پیروان را راه میبرد و برای آنکه نمونه ای هم از نوشته های این در دست باشد لوحی را که دو سال پیش به ایران فرستاده و نسخه ای از آن در دست منست در پایین می آورم :

طهران محفل مقدس روحانی بهائیان ایران شیدالله ارکانه عرایض تقدیمی آن امنای الهی مورخه ٦ و ۲۷ و ۲۸ ـ ۲ ماه و ۲۱ و ۲۳ ـ ۳ ماه ۱۳۲۱ به ساحت اقدس مبارک حضرت ولی امر الله ارواحنافداه واصل و مطالب معروضه با نامهای گرامی اعضای محترمه موقره منتخبه کاملا در محضر اطهرا نور معلوم و به لحاظ مکرم فائز فرمودند بنویس در این سنه که مخاطرات عظیمه متوجه قلب جامعه بهائی در ارض اقدس و مهد امرالله در ایران گشته و دشمنان قدیم و جدید در داخل و خارج مستعد هجوم و تولید انقلاب و ایجاد اختلاف و فسادند یاران الهی علی الخصوص هیئت منتخبه برگزیدگان جامعه و حامیان و حارسان شریعت مقدسه الهیه باید با کمال جدیت و خلوص و انقطاع و اتحاد و اتفاق و عزمی متین و شجاعتی بی مثل و حکمت و متانتی بی نظیر و عدیل به آنچه علت استحکام اساس و توسعه دایره و ارتفاع شأن جامعه است لیلا و نهارا قیام نمایند صرصرامتحانات متتابعه شدیده را مقاومت نمایند و از هبوب عواصف بلایا و رزایاء متوالیه در در داخل و خارج پریشان و اندوهگین و مأیوس و متزلزل نگردند ۰ به یقین مبین بدانید که در بحبوحه انقلاب و اضطراب او اغتشاش و اعتراض و طغیان دول و امم وقبایل و ملل عظمت امرالله به اسباب غیبیه و وسایل غیر منتظره عجیبه بغته جلوه نماید و قهاریت غلبه روح نازنینش کاملا ۰ ثابت و آشکار گردد و وحدت اصلیه و متانت اساس و علو منزلت جامعه پیروانش بر عالمیان مکشوف و مبرهن گردد زیرا جمال الهی حامی عدل است و ناصر حق حافظ یاران راستان است و هادم بنیان ظلم و عدوان هر چند این سنه جدیده و سنه آتیه از سنین اخیره قرن اول دور بهایی محسوب ولی وقایع هولناکش از مبادی محسوب نتایجش در قرن ثانی ظهور نماید و چهره گشاید یاران باید در نتایج نظر نمایند نه در مبادی هذا مایلیق لهم و لامثالهم فی هذا الیوم المریب راجع به عرایض مرسله

از طرف محفل مقدس روحانی تبریز جناب حاجی آقا صفائی اشتهاردی و جناب عفیفیان امه الله قدسیه خانم شیوائی علویه خانم تاج صموی امه الله علویه ملکه توسلی و جناب آقا محمد علی معینی و امه الله فاطمه خانم معینی سنگسری و عریضه جناب آقای علی اصغر رشیدی سنگسری فرمودند این مکاتیب و اصل و جواب هر یک علیحده مرقوم و ارسال خواهد شد در خصوص قضیه تعرفه رسمی بهائی فرمودند بنویس الغاء تعرفه جائزولی محافل روحانیه باید با کمال دقت و جدیت اسماء مومنین و مومنات را کاملاً در محل محفل ثبت نمایند تهاون و مسامحه جایز نه والا امور جامعه مغشوش گردد و مشکلات جدیده رخ نماید دستور کامل از طرف هیئت محفل محلی روحانی به مراکز تابعه علی الخصوص مراکز قسمتهای امریه باید در این خصوص صادر گردد تقدیمی امه الله قدسیه خانم فدائی صبیه حضرت حاجی ایمان مرحوم سه طغری لوح مبارک جمال اقدس ابهی جل شانه الا علی و هفده طغری الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء ارواحنالرمسه الاطهر فدا فرمودند بنویس این الواح مقدسه سالما بارض اقدس و اصل و بنام تقدیم کننده به یادگار در محفظه آثار در خود مقام اعلی محفوظ و دیگر فرمودند در حق متصاعدین الی الله آقا حبیب الله صمیمی و علاء الدین کاظم زاده از اعماق قلب علو درجات و مقامات مقدسه علیا استدعا نمایم تا در بحر انوار مستغرق گردند و در جوار رحمت کبریائی مقر و ماوی جویند و به آنچه آمال مخلصین و مقربین است در ملکوت ابهی فائز و نائل شوند منتسبین آنان را از قبل این عبد تسلی و اطمینان دهند حسب الامر مبارک مرقوم گردید فی الشهرا الکلمات ۲۱،۹۹ جولای ـ ۱۹۴۲ نورالدین زین ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی ۰

اینست تاریخچه کوتاهی از پیدایش کیش بهایی (یا به گفته خودشان : دین بهائی) چون خواست ما داستان پیدایش خود کیش یا دین می بود به داستان جنگها و رخدادهای دیگر نپرداختیم ۰

ایرادهای بزرگی که به کیش بهایی توان شمرد

به کیش بهایی ایراد های بسیاری توان شمرد ، بلکه باید گفت : این کیش از سرتا پا ایراد است ، ولی ما چون فرصت کم می داریم در اینجا به کوتاهی کوشیده جز به چند ایراد بزرگی نخواهیم پرداخت ،

نخست : این کیش چنانکه دیده شد پندار بر پندار است ، به این معنی کیش بروی بابیگری ، و آن بروی شیخیگری ، و آن به روی شیعیگری و مهدیگری نهاده شده و همه اینها پایه ای جز پندار نمیدارد ،

ببینید بهاء الله گفته : من آن یظهره اللهم که سید باب آمدنش را آگاهی داده ، سید باب گفته من آن مهدیم که شیعیان میبیوسیدند و شیخ احسایی آنرا معنی کرده ،

برای آنکه نیک دانسته شود چه پندارهایی در ریشه کیش بهایی خوابیده فهرست پایین را می آورم :

۱) امام جعفر الصادق که بنیادگزار شیعیگری بوده چنین گفته : " خلیفه یا امام باید از سوی خدا برگزیده شود " ،

۲) هم او چنین گفته : " مرا خدا برگزیده " ، جانشینانش نیز یکی پس از دیگری این دعوی را کرده اند ،

۳) امام حسن العسگری که جانشین پنجم جعفر بن محمد بوده چون مرده و فرزندی در بیرون نمی داشته عثمان بن سعید نامی چنین گفته : " او را فرزندی هست که نهانست و او امام می باشد " ،

۴) یکداستان مهدیگری از باستان زمان در میان جهودان و ایرانیان می بوده که سپس به میان مسلمانان نیز آمده و آنان چنین می گفته اند: " کسی در آینده با یک نیرویی بیرون از آیین خواهد برخاست و جهان را به نیکی خواهد آورد " ،

۵) عثمان بن سعید از این نیز سودجویی نموده و چنین گفته : آن امام ناپیدا مهدی نیز هست و روزیکه بیرون آید شمشیر کشیده جهانرا به نیکی خواهد رسانید " ،

۶) شیخ احسایی پس از هزار سال برخاسته و چون دیده هزار سال زندگی امام ناپیدا باور کردنی نیست بتأویل پرداخته و چنین گفته : " آن امام ناپیدا مرده است ولی گوهر او پایدار است و در یک کالبد دیگری خواهد آمد " ،

۷) سید باب برخاسته و همان سخن احمد را گرفته و چنین گفته : " من امام زمانم و آن گوهر در کالبد من می باشد " ،

۸) هم او در میان دیگر گزافه های خود چنین گفته : پس از دیر زمانی خدا یکی را که بزرگتر از منست (من یظهره الله) پدید خواهد آورد " ،

۹) بهاء اندکی پس از باب برخاسته چنین گفته : " آن کس بزرگتر یا من یظهره الله من می باشم " ،

اینها نه چیز است که بروی هم آمده که اگر یکی پوچ باشد کیش بهایی بی بنیاد خواهد گردید ، و راستی آنست که هر نه تا پوچ و بی پاست ، اینست می گوییم : این کیش پندار بر پندار می باشد ،

ما برخی از این پندار ها در این کتاب و در کتاب شیعیگری سخن رانده ایم ، در اینجا تنها از مهدیگری سخن خواهیم راند ،

مهدیگری (یا اینکه کسی با نیروی بیرون از آیین " خارق العاده " برخیزد و جهان را به نیکی آورد) ، گذشته از آنکه پندار بیپاست و چنانکه گفتیم پدید آورده جهودان و ایرانیانست خود با آیین خدا (یا بهتر گویم : با آیین گردش جهان) ناسازگار می باشد ،

چنانکه در جاهای دیگری بارها گفته ایم یکی از چیزهایی که باید

هرکسی بداند و بشناسد آیین گردش جهانست ۰ این خود پایه بزرگی از این می باشد ۰ باید هرکسی اینرا بداند و بشناسد تا به چیزهای بیرون از آیین دل نبندد و فریب نخورد ۰

مهدیگری از دو راه بیرون از آیین جهان می باشد :

نخست از این راه که می پندارند مهدی با یک نیرویی بیرون از آیین جهان خواهد آمد و بکارهایی که بیرون از توانایی دیگرانست خواهد برخاست ۰

دوم از این راه که می پندارد جهان را به یکبار دیگر خواهد گردانید و ریشه بدیها را از جهان خواهد برانداخت ۰

اینها هر دو پندار است و هر دو نشدنیست ۰ آری خدا هرگاه که خواهد و هرکه را خواهد به راهنمایی مردمان برانگیزد ۰ ولی آن راهنما به کارهایی بیرون از آیین نیاز نخواهد داشت ۰ کاریکه او خواهد کرد این است که با گمراهی ها و نادانی ها نبرد کند و با روشن گردانیدن آمیغها خردها را به تکان آورد و یکراه راستی برای زندگانی نشان دهد و جهان را چند گامی پیش برد ۰ اینست آنکه یک راهنمای خدایی خواهد کرد ، تا کنون این بوده است و در آینده نیز خواهد بود ۰ آن چیزی را که در باره مهدی و کارهایش می پندارند همه بیپا و دور از خرد است ۰

در باره نیکی نیز آدمیان از روزیکه در روی زمین پیدا شده اند زندگانی رو به پیشرفت و آدمیان رو بسوی بهتری داشته اند ۰ تمدن یا شهریگری که گفته می شود جز این پیشرفت آدمیان نیست ۰ چیزی که هست این پیشرفت تاکنون گام به گام بوده است و در آینده نیز چنین خواهد بود ۰ آدمی شاینده آنست که از بدیها پیراسته گردد و برای برخورداری درست از آسایش و خرسندی راهی باز است ۰ ولی اینراه نه آنست که هواداران مهدیگری پنداشته اند ۰

می باید گفت : هواداران مهدیگری کسانیند که می خواهند راه کوشش به نیکی را نشناسند و خود نیک نباشند ، ولی یک کسی با نیروهای پنداری پیدا شود و جهانرا از یک راه پنداری به نیکی آورد ۰ می باید گفت ۰ این پندار بیش از همه نتیجه سست نهادی و تنبلی می باشد ۰

بهرحال مهدیگری پنداریست که از هر سو جای ایراد است ، و چنانکه دیدیم پایه بابیگری و بهاییگری همین می باشد ۰

شگفتر آنکه سید باب در همه جا از محمدبن الحسن العسگری که مهدی شیعیانست سخن رانده و خود را " در " او نامیده ۰ بلکه در یکجا سخن از دیدن آن امام رانده ۰ سپس نیز که به دعوی قائمی برخاسته خواستش جز همان " قائم " نمی بوده (از روی تأویلی که شیخ احمد کرده بود) ، و در همه جا دلیل از حدیثهای شیعیان آورده ۰ این یک چیز بسیار آشکاریست ۰

با اینحال بتازگی بهاییان سخن دیگر گردانیده مهدی شیعیان را نپذیرفته و بودن فرزند حسن عسگری را از ریشه دروغ می شمارند ۰ عبدالحسین آواره که تاریخی با دستور عبدالبهاء نوشته و به چاپ رسانیده در آغاز آن در این زمینه به سخن درازی پرداخته و باین نتیجه رسیده که یک مهدی بایستی برخیزد و آن سید باب می بوده ، ولی مهدی که شیعیان باور می داشتندو می دارند جز دروغ نمی باشد ۰

جای پرسش است که پس آنهمه گفته های سید باب از چه راه میبوده ؟! چه شده که خود آن مهدی این را نفهمیده و شما اکنون می فهمید ؟! ۰ ۰ ۰ این نمونه ایست که چگونه کیش بهایی هر زمان رنگ دیگری تواند پذیرفت ۰

دوم : کیش بهایی از معنی دین بیرون ، و با آن ناسازگار است ۰ چنانکه در جاهای دیگر بارها گفته ایم " دین شناختن جهان و معنی زندگانی و زیستن به آیین خرد است " ۰ معنی راست دین این میباشد ۰

ولی در کیشها این معنی را نشناخته اند پیروان کیشها دین را چیزهایی در کناره زندگانی ، و دستگاهی برای خواست دیگری میشناسند ۰ مثلاً در نزد مسیحیان دین دستگاهی برای شناسانیدن مسیح (فرزند خدا) و نشان دادن جایگاه اوست و دینداران کسانیند که به فرزند خدا بودن مسیح گردن گزارند و همیشه با یاد اوزیند ۰ در نزد شیعیان دین دستگاهی برای بزرگ داشتن چهارده معصوم (گرامی داشتگان خدا) ، و یاوران خدا شناختن ایشان و بیاد آنان پرداختن می باشد ۰

بهاء نیز دین را به همان معنی دانسته و اینست دستگاهی همچون دستگاه مسیحیگری یا شیعیگری برای بزرگ گردانیدن خود و جایگاه بلندی بار کردن

برای خود پدید آورده ۰ شما چون نوشته هایش را بخوانید بیش از همه ستایش از " شأن و عظمت خودش " می کند و افسوس می خورد که چرا مردم و ملایان او را (که خدای کوچک می بوده) نمی شناسند ۰ در اقدسش میگوید :

تبکی علیکم عین عنایتی لانکم ماعرفتم الذی دعوتموه فی العشی و الاشراق و فی کل اصیل ۰

معنی آنکه : " پروای من به شما میگرید ۰ زیرا نشناختید کسی را که در شام و بامداد و نیمروز خوانده بودید " ۰

در گفته های این پیغمبر بزرگ یا خدای کوچک آنچه نیست پرداختن به جهان و زندگانی و باز نمودن آمیغهاست ۰ شما در سراسر نوشته های او سخنی را که مردم نمی دانسته اند و او گفته پیدا نخواهید کرد ۰

یکی از کارهای بزرگ دین نبرد با گمراهیهای زمان و برانداختن آنهاست که راه را برای پیشرفت خود صاف گرداند ۰ گمراهیهای زمان بهاء الله شیعیگری و شیخیگری و علی اللهیگری و فلسفه و خراباتیگری و مانند اینها بوده که او به هیچیک نپرداخته بجای خود که از همه آنها سود جسته ۰ اگر راستی را بخواهید او این گمراهیها را در هم آمیخته و یک گمراهی نویت پدید آورده این مردم برای راهنمایی یا برانگیختگی مایه ای با یا نمی شمارده و در باره پیغمبر اسلام چنین می پنداشته که برخاسته و آن آیه ها را ساخته و مردم را بسرش گرد آورده ۰ اینست برای خود نیز بیش از این با یا نمی شمارده که در برابر قرآن کتابی پدید آورد و آیه هایی همچون آیه های او بیافد ۰ همین را بس می شمارده ۰ این است پیاپی فشار می آورد که چرا به من " ایمان " نمی آورید ؟! ۰۰۰ چرا مرا به خدایی نمی پذیرید ؟!

از ناآگاهی این نمی دانسته که پیغمبر اسلام با یک مایه خدایی برخاست و راز کار او نبرد با بت پرستی و کوشش به برانداختن آن گمراهی و باز نمودن آمیغهای زندگانی می بود ۰ وگرنه از تنها آیه سرایی کاری پیش نرفتی و سودی برنخاستی ۰

یک چیز شگفت اینست که بهاء در برابر شیعیگری به مانند سازی پرداخته ۰ به این معنی که در برابر قرآن اقدس را گزارده ، در برابر مکه خانه شیراز یا بغداد را پدید آورده ، نماز و روزه را به رویه دیگری انداخته ، در برابر گنبدها که پرستشگاه شیعیانست گور خود را " زیارتگاه " گردانیده ، همچون شیعیان " زیارتنامه " ساخته ، همچون آنان دعاهای درازی برای خواندن پدید آورده ۰ از هر باره به آن کوشیده که یک دستگاهی همچون شیعیگری پدید آورد ۰ به آن کوشیده که یک گمراهی نوینی به گمراهیهای کهن بیفزاید ۰

با اینحال بهاییان امیدمندند که دین بهاء الله جهان را خواهد گرفت ۰ چاره دردهای جهان را جز " نشر تعالیم جمال مبارک " نمی شمارند ۰ یک چیز شگفتر آنکه بارها دیده ام می آیند و با من گفتگو کرده می گویند : " این سخنانیکه شما می گویید همه را جمال مبارک گفته " ۰ دروغ به این بزرگی را بروی من می گویند ۰ روزی به یکی گفتم : " مثلا من در باره خرد یا روان سخنان بسیاری گفته و در برابر فلسفه مادی ایستاده با دلیلهای استوار معنی خرد و روان بودن آنها را باز نموده ام ۰ آیا بهاء الله در این باره سخنانی گفته ؟! ۰۰۰ " چون پاسخی نمی داشت بخاموشی گرایید ۰

سوم : یک کار بسیار زشت بهاء الله نام خداییست که بروی خود گزارده۰ در آغاز اقدسش در این باره چنین می گوید :

ان اول ماکتب الله علی العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بکل الخیر و الذی منع انه من اهل الضلال ولوانی بکل الاعمال ۰

می گوید : نخست چیزیکه خدا به بندگان خود تا با گردانیده شناختن منست که از سوی او فرهش (وحی) آورده ام و در آفریدن جهان و در گردانیدن آن جانشین خدا بوده ام ۰

از این جمله ها پیداست که آنچه بهاء را به این بیشرمی واداشته نادانیهای شیعیگری و شیخیگری میبوده ۰ چنانکه گفتم شیعیان " چهارده معصوم " و بستگان ایشان را دست اندر کارهای جهان و یاوران خدا می پندارند ۰ شیخ احمد در این باره یک گام دیگری برداشته آشکاره می گوید : جهان را امامان آفریده اند ، روزی را به مردم آنان میدهند ، رشته همه کارها در دست ایشانست ۰ بهاء که به دعوی " من یظهره اللهی " برخاسته و خود را پیغمبر

بزرگی شناخته نخواسته از امامان پستر ماند و پست تر باشد ۰ اینست نام خدا بخود بسته می گوید : من جانشین خدا در در آفریدن جهان بوده ام ۰

این نمونه ایست که چگونه از نا آگاهی و نافهمی معنی خدا و راز خداشناسی را نمیدانسته ۰ چنانکه بارها گفته ایم داستان خدا شناسی آنست که ما می بینیم این جهان می گردد ، ولی این گردش از خود او نتواند بود ۰ می بینیم آدمیان به این جهان بی اختیار می آیند و بی اختیار میروند ۰ اینها را دیده می گوییم : این جهان را گرداننده ای هست و آدمیانرا به این جهان آورنده و برنده ای می باشد ۰ آنچه ما را واداشته به هستی خدا خستوان باشیم اینست ۰ پس چه اندازه خنکست که یکی از آن آدمیان سر بر آورده و بگوید : آن خدا که شما باور می دارید منم ۰

چه اندازه خنکست که میرزا حسینعلی در مانده که در تهران از ترس جان بابی بودن خود را انکار می کرد بگوید من خدایم و این جهان را من آفریده ام ۰ چه اندازه خنکست که بهاء، که در ادرنه از دست میرزا یحیی و پیروانش به تنگنا افتاده گاه می خواست به برادرش زهر خوراند و گاه پیروان او را به " مباهله " میخواند بیکبار آنها را فراموش کند و آواز برآورده بگوید : رشته کارهای جهان در دست منست ۰

آری آن در گزافگویی که در شیمیگری باز شده بود بایستی به این نتیجه رسد ؟ در جاییکه جعفر بن محمد بنشیند و بگوید : " خدا ما را از آب و گل والاتری آفریده " ، و شیعیان پرویال به آن داده مردگانی را یاوران خدا شناسند و شیخ احمدی برخاسته به این افسانه رویه فلسفی دهد و امامانرا " شوند های چهارگانه " خواند ، جای شگفت نبوده که بهاء، هم برخیزد و با این گستاخی خود را خدا نامد و در سراسر اقدسش ستایش از " جبروت و ملکوت و قدرت و عنایت " خود سراید ۰

از چیزهای شگفت لقبهاییست که بهاییان به سید باب و به بهاء، و عبدالبهاْ می دهند ۰ مثلاً باب را " نقطه اولی ، رب اعلی ، جل اسمائه الحسنی " و بهاء را " جمال اقدس ابهی ، جل ذکره الاعلی " و عبدالبهاء را " غصن الله الاعظم ، سرالله الاکرم ، روحنا لعظمته الفداء " و مانند اینها یاد می کنند ۰ اگر نیک نگرید همه اینها را بجایگاه خدایی می رسانند ۰

چهارم : میرزا حسینعلی برای پیغمبری خود دلیلی نیاورده و راستی آنست که دلیلی نداشته و زورش جز به بافندگی نمیرسیده ۰ چنانکه گفتیم در پندار او پیغمبر اسلام با سرودن آیه ها کار خود را پیش برده بود ۰ این هم بایستی آیه سراید و به دلیل دیگری نیاز نمی بود ۰

ولی میرزا ابوالفضل گلپایگانی که در میان بهاییان دانشمندی می بوده و چنین خواسته که کتابی با دلیل نویسد در این زمینه به دشواری افتاده ۰ زیرا دلیلی نیافته ۰

مسلمانان نشان راستگویی یک برانگیخته را کارهای نتوانستنی (معجزه) شماردندی و از پیغمبر اسلام داستانهای بسیاری از اینگونه ساخته در کتابها نوشته اند ۰ از دو نیم گردانیدن ماه ۰ سخن گفتن با سوسمار ، شتر در آوردن از سنگ ، آب روان گردانیدن از میان انگشتان ، بازگردانیدن خورشید پس از فرو رفتنش ۰ ولی از بهاء، که هنوز زنده می بود و مردم می دیدند که معجزه ای نمی تواند چنین داستانهایی نتوانستندی نوشت : از اینرو میرزا ابوالفضل هوش خود را تیز گردانیده و به یک رشته سخنان نیمه راست و نیمه دروغ پرداخته ۰

به این معنی آیه هایی را از قرآن نشان داده که هر زمان که از پیغمبر نتوانستنی خواسته اند ناتوانی نموده و بیزاری جسته (که این گفته اش راست بوده) (۱۸) ۰ سپس در باره بهاء الله به دلیل تراشیهایی برخاسته و چنین گفته : چهار چیز دلیل راستگویی یک برانگیخته باشد : نخست دعوی کردن ، دوم شریعت گزاردن ، سوم سخنش در مردم هناییدن (نفوذ) چهارم بروی دعوی پایدار ماندن ۰

ولی این گفته میرزا ابوالفضل راست نیست و این چیز ها نشان راستگویی یک برانگیخته نتواند بود ۰ زیرا دعوی را هرکس تواند کرد و " شریعتی " را هرکسی تواند گذاشت ۰ اما هناییدن سخن یا به گفته خودشان نفوذ : نخست دانسته نیست اگر در چند تن هناید بس تواند بود ۰ آنگاه این هناییدن و نهناییدن پس از دیرگاهی دانسته خواهد شد ۰ باید دیر زمانی بگذرد تا دیده شود که آیا مردم به او می گروند و سخنانش را می پذیرند یا نه ۰ کسیکه امروز برخاسته و خود را برانگیخته می خواند امروز دلیلش چیست ؟! ۰ ۰ ۰

آیا با چه دلیلی مردم او را بپذیرند ؟! ۰ ۰ ۰

آمدیم بسر پایداری ، این نیز به تنهایی دلیل راستگویی نتواند بود زیرا آگاهی دروغگو نیز بسر سخن خود پافشاری نماید ۰ آنگاه اگر در برانگیختگی پایداری شرطست باب و بهاء هیچیکی راستگو نبوده اند ۰ زیرا باب بارها پشیمانی نموده از دعویهای خود بیزاری جست ۰ بهاء نیز در تهران بابی بودن خود را انکار کرد ۰ آنگاه در عکا به شیوه " تقیه " راه رفت و خود را مسلمان نشان داد ۰

این نمونه ای از نافهمی بهاییان است که نمی دانند راست و دروغ یک برانگیخته را از چه راه شناسد ۰ اگر چه در این نافهمی مسلمانان نیز با آنان همبازند ۰

در این باره هم ما در جای دیگری به سخن گشاده و درازی پرداخته معنی برانگیختگی و نشان راستگویی آنرا باز نموده ایم ۰ (۱۹) در اینجا باید بکوتاهی نوشته در گذریم ۰

نشان راستگویی یک برانگیخته هم خود او و گفته ها و کرده هایش می باشد ۰ برانگیختگی نه چیزیست که دروغ بردارد ۰ برانگیختگی برای خودش خوردن و خوش خفتن و یاوه بافتن نیست که هرکسی تواند ۰ یک برانگیخته باید با همه گمراهیها نبرد آغازد و بپایگی هریک از آنها را روشن گرداند . و آنگاه یک شاهراهی برای زندگانی نشان دهد ۰ چون داور نیک و بد ، و راست و کج خرد است یک برانگیخته باید هر چه می گوید با خرد راست در آید ۰

کسی اگر چنین بود راستگوست و کاری از پیش تواند برد ، و گرنه دروغگوییش به آشکار افتاده رسوا خواهد شد ۰ اینست نشان راستگویی یک برانگیخته و به همین نشانست که باید گفت : باب وبهاء جز دروغگویانی نبوده اند ۰ زیرا گذشته از اینکه با هیچ گمراهی بکوشش نپرداخته و هیچ نادانسته ای را دانسته نگردانیده اند آن یکی بیخردانه دعوی مهدی بودن کرده ، عربیهای غلط بافته ، سخنان پوچی گفته ۰ این یکی لاف خدایی زده ، غلطبافیهای پوچ بسیار کرده ، زیارتنامه ساخته ، که همه اینها از خرد دور است ۰

باب و بهاء در قانونگزاری (یا با گفته خودشان : احکام) نیز بیخردیهای بسیاری از خود نشان داده اند ۰ نوشته های باب چندان بیخردانه است که چنانکه گفتیم ناچار شده اند که آنها را از میان برند و از مردم پوشیده دارند ، و من نیاز نمی بینم در اینجا از آنها سخن رانم ۰ اما از بهاء یک نمونه یاد می کنم :

یکی از نوشته های بهاء لوحیست که به نام احمد نامی نوشته و در آنجا چنین گفته :

فاحفظ یا احمد هذا اللوح ثم اقرأه فی ایامک و لاتکن من الصابرین فان الله قدقدرلقارئها اجرمأه شهید ۰

معنی آنکه : " ای احمد این لوح را از برکن و در روزهایت آن را بخوان و نشکیب ۰ زیرا خدا بخواننده آن مزد صد شهید نوشته ۰

" شهید " در زبان اسلام کسی را گفتندی که در راه خدا (یا بهترگوییم : در جنگهای اسلامی) کشته شود ۰ چنین کسی چون کارش سخت و خود جانبازی می بود و از آنسو نتیجه بزرگی از آن کار بدست آمدی ، اسلام به او ارج نهاده و مزدهای بزرگی در نزد خدا نوید داده ۰

بهاء می گوید : هرکس یکبار این لوح را بخواند خدا به او مزد صد شهید خواهد داد ۰ نخست باید پرسید چرا ؟! ۰ ۰ ۰ مگر خواندن یک لوح چه سختی می دارد یا نتیجه بزرگی از آن بر می آید که چنین مزد بسیار بزرگی به خواننده آن داده می شود ؟! ۰ ۰ ۰ آیا چنین سخنی از کسی که به دعوی برانگیختگی برخاسته بوده نشان هوسبازی و بیخردی نیست ؟! ۰ ۰ ۰ دوم چنین سخنی از یک بنیاد گزاردین ریشه دین خود را کندنست ۰ چه در حالیکه مردم توانند با خواندن یک لوحی مرد صد شهید گیرند و در زندگانی آینده جایگاه بسیار بلندی یابند و چه نیاز دارند که به کارهای نیک دیگر پردازند ؟! ۰ ۰ ۰ چه نیاز دارند که از بدیها و گناهها بپرهیزند ؟! ۰ ۰ ۰

بهاییان به کسانیکه در جنگهای بابیگری در مازندران و زنجان و دیگر جاها کشته شده اند ارج بسیاری می گزارند ۰ ولی باید گفت : آنکسان فریب خورده و زیان بسیار برده اند ۰ زیرا بیچارگان پس از آنکه جنگها کرده و آدمها کشته و خود کشته شده اند یک شهید بیشتر نبوده اند و مزد یک شهید

بیشتر نخواهند دریافت ۰ ولی فلان جوان خوشگذران بهائی هر روزی یکبار لوح احمد خواهد و هنگامی که پیر شود و بمیرد مزد صد هزارها شهید را خواهد یافت ۰

این سخن از بهاء مانند آنست که کسی کارخانه ای برپاگرداند و به کارگران مزد هایی در برابر کارشان پردازد ۰ ولی یکروز هم هوس به سرش زده یک رباعی بسازد و به شاگردان آگاهی دهد که هر کسی که این رباعی مرا از بر دارد و بیاید در جلو من بخواند مزد صد کارگر به او خواهم داد ۰ پیداست که این آگهی در کارخانه را خواهد بست ۰ زیرا کارگران بجای آنکه هشت ساعت با سختی بکوشند و مزد یک کارگر بگیرند هر زمان که خواستند به نزد آقای کارخانه دار رفته رباعی او را خوانده مزد صد کارگر گرفته پی خوشیهای خود خواهند رفت ۰

می دانم خواهند گفت : مانند این سخن در کیشهای دیگر نیز هست ۰ می گویم : آنها نیز مانند این : آنها نیز جز از راه گزافگویی و بیخردی نبوده ۰ مثلا در کیش شیعی گفته شده : " هرکس به حسین بگرید بهشت به او با یا شود " ولی اینرا که گفته و بهر چه گفته ؟! ۰۰۰ اگر شما نمی دانید ما نیک می دانیم که جز در راه پیشرفت آرزوهای سیاسی گفته نشده ۰ همچنین ما نیک می دانیم بهاء نیز فریب آنها را خورده ۰ چون از خود چیزی نمی داشته و نیک از بد نمی شناخته هرچه از دیگران دیده و خوش داشته مانند ای برایش ساخته ۰

در همان لوح احمد سوگند به خدا می خورد که اگر کسی در سختی باشد و یا دچار اندوهی گردد و این لوح را بخواند خدا او را از سختی و از اندوه رها گرداند ۰ بی گمان اینرا به پیروی از "حدیث کساء" شیعیان گفته ۰ کسی که خود را خدا میخوانده و می گفته جهان را من آفریده و من می گردانم این اندازه از جهان و از آیین گردش آن آگاه نمی بوده که بداند با خواندن لوح احمد یا حدیث کساء کسی از سختی یا از اندوه بیرون نیاید ۰ بداند که چاره سختی یا اندوه را باید از راهش کرد ۰

یک نمونه دیگر از مانند سازی های بیخردانه بهأ دعاهاییست ، که به پیروی از دعاهای مسلمانان ساخته ۰ مثلاً در پیش مسلمانان دعای " یک یا الله " می بوده ۰ این در برابر آن یک دعای بسیار درازی ساخته ، دعایی که بیخردی و خداناشناسی و غلط بافی او را در یکجا نشان میدهد ۰ برخی از تکه های آنرا در پایین می آوریم ۰

یک یا علی یک یا وفی یک یا بهی انت الکافی و انت الشافی و انت الباقی یا باقی ۰ یک یا کاشف یک یا ناشف یک یا عاطف انت الکافی و انت الشافی و انت الباقی یا باقی ۰۰۰ یک یا جان یک یا جانان یک یا ایمان انت الکافی وانت الشافی و انت الباقی یا بافی ۰۰۰ یک یا تائب یک یازادب انت الکافی و انت الشافی و انت الباقی یا باقی ۰۰۰ یا قائل عشاق یا واهب فساق یا کافی ۰۰۰ بان تحفظ حامل هذه الورقه المبارکه ثم الذی یلقی علیهاثم الذی یمرفی حول بیت التی هوفیهاثم اشف بها کل مریض و علیل وفقیر ۰

مرد بیخرد پس از آنکه دویست بار به خدا سوگند می دهد و صد نام چرند بروی او می گزارد در پایان چنین می خواهد که با خود دارنده این دعا در آن خانه باشد ، نگهدارد ـــ از چه نگهدارد ؟ ۰ چرا نگهدارد ؟ ۰۰۰ به گفته عامیان " آن سوگندت که میدهی و این کارت که میفرمایی ! "

در اینجاست که دوباره بسخن خود بازگشته می گوییم : برانگیختگی از خدا نه چیزیست که دروغ بردارد ۰ کسیکه به دروغ خود را برانگیخته خواند و به کار برخیزد بدینسان رسوا گردد و دروغش آشکار شود ۰ آیا برای این چرند بافیها و بیخردیهاست که خدا برانگیخته برمیانگیزد ؟ !۰۰۰

پنجم : چنانکه گفتیم باب که در نوشته های خود یاد من یظهره الله کرده از گفته هایش چنین پیداست که پیدایش او در آینده دوری خواستی بود، باب که با رنج و گزند بسیار دینی بنیاد نهاده و شریعتی گزارده بود امید میداشته که سالها دین او برپا و شریعتش روان خواهد بود و پادشاهان از میان پیروان او خواهند برخاست ۰ ولی دیده شد که همانکه باب کشته گردید کسانی به دعوی من یظهره الهی برخاستند و سرانجام میرزا حسینعلی برخاسته بهمان دعوی بنیاد بهاییگری گزاشت و دین و آیین باب را به یکبار از میان برد ۰

اکنون جای پرسش است که در یکزمان به دو دین و دو شریعت چه نیاز

می بوده ؟ ! ۰ ۰ ۰ اگر سید باب از سوی خدا می بوده و آن شریعت را با دستور خدا گزارده چرا بایستی چند سال نگذشته و هنوز روان نشده نابود گردانیده شود ؟ ! ۰ ۰ ۰ چرا بایستی دینی و شریعتی از نو بنیاد یابد ؟! ۰ ۰ ۰ این یکی از ایرادهای بزرگیست که به بهاییان توان گرفت ۰

در این باره راستی همانست که ما در بخش تاریخچه نوشته ایم ۰ افسانه بیپایی بنام " مهدیگری " در میان مسلمانان رواج یافته بوده ۰ شیعیان آنرا گرفته به امام ناپیدای پنداری خود بسته اند و هزار سال شب و روز بیرون آمدن او را بیوسیده اند ۰ یک شیخ احمد احسایی پیدا شده و به آن رنگ دیگری داده و چنین گفته : آن امام ناپیدا به جهان هور قلیا رفته ولی گوهر او در کالبد مرد دیگری پیدا خواهد شد ۰

یک سید کاظم رشتی به جای او نشسته و دنباله سخن او را گرفته چنین گفته : " پیدایش آن امام بسیار نزدیکست " و به گفته عامیان این سخن را بسر ناگزارده و به همه جا دمیده ۰ یک سید علی محمد جوان هوشمندی از این سخنان به تکان آمده و به آرزوی امام زمانی افتاده و اینست در شیراز آواز برآورده ۰ شاگردان سید کاظم که گوشها تیز کرده پی چنان آوازی میگردیده اند آنرا شنیده بسرش گرد آمده اند ۰ از آنسو مردم که هزار سال شبان و روزان چشم به راه امام زمان دوخته بودند از شنیدن این داستان به تکان آمده اند ۰ ولی دولت فرصت نداده تا دانسته شود سید علی محمد چگونه کسیست و سخنانش چیست و او را گاهی در شیراز و اسپهان و گاهی در آذربایجان از مردم دور داشته ۰ این کار دولت به تکان مردم افزوده و پیروان باب کوشش بیشتر گردانیده اند و بامید فیروزیهایی که در حدیثها به امام زمان و یاران او نوید داده شده بود ، بدسته بندی پرداخته با دولت جنگ کرده اند ۰ در میانه خونها ریخته شده و دشمنی سختی پدید آمده و بابیان پس از چند سال جانفشانی زبون دولت گردیده پس از کشته شدن سید علی محمد و دیگر پیروانشان بازمانده گردیخته و از ایران بیرون رفته در بغداد گرد آمده اند ۰ گروهی بیسرو بی سامان که از مسلمانی بیرون آمده و در بابیگری راه روشنی در پیش رو نمی دیده اند با یگدیگر به کشاکش پرداخته خونها میریخته اند ، با مسلمانان همیشه پیکار میداشته اند ۰ از اینسو در ایران دولت

با مردم بهر که گمان با بی بودن می برده اند آسوده نگزارده چه بسا می کشته اند ۰ میرزا یحیی ازل که جانشین باب و پناهگاه بابیان میبود کاری از دستش بر نیامده چاره ای باین نابسامانیها نمی توانسته ۰ نوشته هایی که از باب مانده بود گرهی از کار نمیگشوده ۰

در چنین هنگام آشفتگی بابیان میرزا حسینعلی که خود یکی از سران آنها شمرده میشد بهتر دانسته که آوازی بر آورد و بنام " یظهره الله " که راهش باز میبود بکار پردازد که هم دستگاهی برای خود و خاندانش درچیند و هم سامانی بکارهای بابیان دهد و از دشمنی که میان آنان و ایرانیان پدید آمده بود بکاهد و فشار و سختی را کمتر گرداند ۰ بهمین آهنگ بکار پرداخته و بیش از همه بنابود گردانیدن نوشته های باب که مایه رسوایی میبود کوشیده ۰ نیز آتش کینه را در دلهای بابیان فرو نشانده و با دولت و توده ایران در آشتی کوبیده ۰

اگر از دیده بابیگری نگریم بهأ به بابیان نیکی کرده که بدی نکرده ۰ اگر از راه تاریخ به داوری پردازیم گمراهیها چون حلقه های زنجیر بهم پیوسته تا به اینجا رسیده ۰ ما در پیش گفته ایم که بهاییگری میوه بابیگری ، و بابیگری میوه شیخیگری میوه شیعیگری است ۰ از این راهها ایرادی بهأ نیست ۰ ایراد ما از دیده آمیغهاست ۰

آیا راست است که باب مهدی میبوده و آن دین و شریعت را با دستور خدا گزارده ؟ ۰ ۰ ۰ اگر راستست پس چه شده ده و اند سال نگذشته بهأ که به گفته خود خدای کوچکی میبوده برخاسته و دین و شریعت دیگری بنیاد نهاده ؟ ! ۰ ۰ ۰ چه شده که دین و شریعت باب را از میان برده ؟!

شما اگر از بهاییان بپرسید : " شوند آنکه برانگیختگان یکی پس از دیگری آمده چیست ؟ ۰ ۰ ۰ یک پیغمبری که برخاسته چرا باید دیگری نیز برخیزد ؟ ۰ ۰ ۰ پاسخ خواهند داد : " چون هر زمان مقتضای دیگری دارد باید در هر زمان یکی از مظاهر امرالله برخیزد و شریعتی مطابق مقتضیات زمان بگزارد " ۰ میگوییم : " بسیار نیک ۰ این سخنان را ، درست نادرست ، پذیرفتیم ۰ ولی در سیـــزده سال که از کشته شدن باب تا برخاستن بهأ گذشته آیا در خواستهای زمان دیگر شده ؟ ! آیا شریعت باب هنوز تا پایان گزارده

نشده (۲۰) و بیرون نیامده کهن گردیده ؟ ! ۰ ۰ ۰ " آیا چنین سخنی را توان پذیرفت ؟ ! "

بهأ دو سال بزرگتر از باب میبوده ۰ اگر خدا خواسته بوده که این برخیزد و دین بنیادگزارد چه نیازی به سید باب و برخاستنش میبوده ؟ ! چرا نخست خود این برانگیخته نشده ؟ !

بهاء دو سال بزرگتر از باب میبوده ۰ اگر خدا خواسته بوده که این برخیزد و دین بنیادگزارد چه نیازی به سید باب و برخاستنش میبوده؟ ! ۰ ۰ ۰ چرا از نخست خود این برانگیخته نشده ؟ !

بهاییان در برابر این ایراد در مانده به پاسخهایی برمیخیزند که اگر نگفتندی بهتر بودی ۰ مثلاً چون در میمانند چنین می گویند : " ما که نمیتوانیم به خدا ایراد گیریم " باید پاسخ داد : هنوز دانسته نشده که اینها از سوی خدا بوده ۰ دلیلی در میان نیست و خود پیداست که از سوی خدا نیست زیرا آیین خدا در اینباره روشن است و هیچگاه نبوده که دو برانگیخته دین گزار در میان زمان باشند ۰

میگویند : " هر پیغمبر بزرگی باید پیش از او مبشری باشد ،چنانکه یحیی پیغمبر مبشر مسیح بود نقطه اولی نیز مبشر جمال مبارک بوده " ۰ میگویم : اینکه پیش از هر برانگیخته مژده رسانی باشد بی دلیلست ۰ بلکه دروغ بودنش آشکار می باشد ۰ در اینباره تنها داستان یحیی با عیسی هست که آنهم ارجی از تاریخ نمیدارد ۰ هرچه هست مژده رسان باید تنها مژده رساند ، نه آنکه خود را برانگیخته ای نماید و دینی گزارد ۰ آنگاه ما نیک میدانیم که سید باب دعوی مهدیگری میداشت و مهدی بدانسان که پنداشته شیعیان و دیگران میبوده خود جداگانه برانگیخته والایی شمرده میشده ۰

بهرحال همان باب دینی بنیاد نهاده و شریعتی گزارده که کار بزرگش اینها بوده ۰ عنوان مژده رسانی از باب بسیار دور است ۰ آری باب گاهی نام " من یظهره اللهی که باب گفته برای زمان بسیار دورتری میبوده ۰ زیرا همان باب " منی " را پاک شمرده میگوید: به پاس من یظهره الله است که از آب ناپاکی پدید نیاید ۰ من یظهره اللهی که باب یاد کرده با بهأ سازشی نمیداشته ۰

روزی به یکی گفتم : این گفته شما که باب را مژده رسان پیدایش بهأ می شمارید بدان می ماند که پزشکی که بر سر بیمار خواهد رفت نوکرش را از پیش فرستد که آگاهی رساند ، و آن نوکر بسر بیمار رفته خود را پزشک نامد و بکار درمان پرداخته به بیمار دواها خوراند و دستور حجامت دهد ، و در گرما گرم این کار خود پزشک رسیده همه آنها را بیهوده شمارد و درمان را از سر آغازد ۰ آیا چنین کاری دور از خرد نخواهد بود ؟ ! ۰

شگفتتر آنکه روزی یک مبلغ بهایی با من سخن میگفت و به این ایراد چنین پاسخ داد : " نقطه اولی که نام نبی بروی خود نگراشت ؟ " گفتم : این پاسخ مرا ناچار می گرداند که داستانی یاد کنم : یکی از آشنایانم میگوید سوار اتومبیل میبودیم و از تبریز به تهران می آمدیم ۰ میان راه در یکجا اتومبیل ناچار شد پس بزند ۰ من نگاه می کردم دیدم در پشت سرما تیر تلگرافست و اتومبیل که پس میزند به آن تیرآهین خواهد خورد ۰ این بود گفتم : " پشت سر تیر تلگراف هست " چون گوش نداد دوباره گفتم ۰ باز گوش نداد و همچنان رفت و با سختی به آن تیر خورد که هم ما رنجی یافتیم و هم به اتومبیل آسیبی رسید ۰ من زبان به نکوهش گشاده گفتم : من که دو بار صدا کردم پشت سر تیر تلگرافست چرا گوش ندادی ؟ ! ۰ ۰ ۰ " گفت : " توکه نگفتی هوپ " از این پاسخ همگی خندیدیم ۰

ششم : یک ایراد بزرگ دیگر عربیگوییهای باب و بهأ است ۰ این از چند راه جای ایراد است :

نخست : اینان از کوتاه بینی چنین میدانسته اند که زبان فرهش (وحی) جز عربی نتوانه بود ۰ چنین میدانسته اند که تنها دلیل پیغمبر اسلام براستگوییش قرآن میبوده ، اینان نیز باید مانند آنرا پدید آورند ۰ اینست به عربیگویی پرداخته آنگاه کوشیده اند که تا توانند مانند سازی کنند ۰ بویژه بهأ که خواسته درست مانند آیه های قرآن را سازد ۰ اینست همچون قرآن پیایی آورده : " لوانتم تعلمون " ، " انه الهو الغفور الکریم " ، " انه لهو الباقی الکافی الغفور الرحیم " و مانند اینها ۰

دوم : باب و بهأ هر دوشان عربی را نیک نمیدانسته و حمله های غلط آوردند و پاسخهایی که در این باره داده اند در پیش آورده ایم ۰ نوشته های

باب بسیار غلط میباشد و در بسیار جاها در خور فهم نیست ۰ اما بهأ چنانکه نوشته اند برخی از یارانش نوشته های او را درست میگردانیده اند ۰ با اینحال در آنها نیز غلط بسیار است ۰ گذشته از آنکه جمله هایش خنک و عامیانه میباشد و ناشیگری از هر سوی آن پیدا است ۰

میدانم بهاییان این را بگردن نخواهند گرفت و دلیل خواهند خواست ۰ اینست یک جمله از نوشته های او را به عنوان نمونه می آورم ۰ همان لوح احمد که آنرا شاهکار خود شمرده و برای هر بار خواندنش مزد صد شهید نوید داده جمله نخست او اینست :

هذه ورقه الفردوس تغن علی افنان سدره البقأ بالحان قدس ملیح ۰

معنی آنکه : " این برگ بهشت است و آواز میخواند بروی شاخه های درخت کنار باز ماندن (بقأ) با آهنگهای نمکدار پاکی (قدس) ۰

در این یک جمله غلطهایی هست که یکایک میشمارم : ۱) تغن " اگر بمعنی " آواز خواندن " است بایستی بگوید : " تغنی " ۲) بایستی بسر " قدس " الف ولام آورد و بگوید " القدس " ۳) " ملیح " اگر صفت " الحان " است بایستی بگوید : المليحه " در این واژه دو غلط رخ داده : یکی آنکه بجای " معرفه " نکره " آورده ۰ دیگری آنکه بجای مذکر " " مونث " یاد کرده ۰

از آنسوی خواندن برگ بروی شاخه ها چه معنی میدارد ؟ ! ۰ ۰ ۰ آن بلبلست که بروی شاخه ها خواند نه برگ ۰ از این گذشته " سدر " درخت کنار در عربستان وجاهای بی آب پیدا شود و اینکه در قرآن نامش آمده بهر آنست که درخت دیگری در عربستان کمتر شناخته میبوده ۰ در ایران که اینهمه درختهای گوناگون می باشدو کمتر کسی درخت کنار را دیده چه جای آن میبوده ؟ ! ۰ ۰ ۰ تنها این یکی نیست ۰ بیشتر جمله هایش از این گونه است ۰

در اینجا بهاییان پاسخهایی میدهند که اگر ندادندی بهتر بودی ۰ مثلاً میگویند : " کتاب اصلی جمال مبارک ایقانست که به فارسی نوشته " ۰ درحالیکه این دروغست ۰ ایقان را بهأ الله پیش از دعوی من یظهره اللهی نوشته ۰ کتاب ارجدار او که با قرآن برابر میشمارند اقدس میباشد که سراسر

به عربیست ۰ همچنین باب کتاب نخستش که در برابر قرآن نوشته تفسیر سوره کوثر است که آن نیز سراسر به عربیست ۰ اما بیان اگرچه آنرا بعربی و فارسی هر دو نوشته ولی عربیش بیشتر می باشد ۰

بهر حال این بیگمانست که باب و بهأ زبان فرهش را جز عربی نمی شناخته اند و هریکی میخواسته در برابر قرآن مانند سازی کند ۰ بهأ الله نماز و دعا و زیارت نامه را نیز بعربی ساخته است ۰ اینکه گاهی فارسی نیز نوشته اند از اینروست که فارسی میدانسته اند و به هوس نوشتن با آن افتاده اند ۰ چنانکه پسر بهأ عبدالبهأ چون سالها در استانبول و ادرنه در میان ترکها زیسته و ترکی یاد گرفته بوده هوسبازانه گاهی هم لوحهای ترکی (که بسیار خنکست (نوشته ۰ نوه او شوقی افندی چون در انگلیس درس خوانده و انگلیسی خوب می داند گاهی به انگلیسی چیزهایی نیز بیرون میدهد ۰

گاهی نیز بهاییان چنین پاسخ میدهند : " به قرآن نیز ایراد گرفتند " ۰ یکی از مسیونرهای مسیحی بنام هاشم شامی به قرآن چند ایرادی گرفته و آن دستاویزی در دست اینان گردیده ۰ باید گفت : قرآن در حجاز در میان عرب پدید آمد و کسی به آن ایرادی نگرفت در جای خود که همگی از استواری و شیوایی جمله های آن در شگفت شدند ۰ اگر پس از هزار سال یک مسیونر مزدور مسیحی چند ایرادی به آن گرفته پیداست که چه ارجی به آن توان نهاد ؟! آنگاه هاشم شامی به سراسر قرآن بیش از پنج یا شش ایراد نگرفته و این جز از آنست که جمله های بیان سراپا غلطست و با قدس نیز در هرصفحه ای چند غلطی توان شمرد ۰

پس از همه اینها اگر به قرآن ایراد گرفته اند آیا این دلیل آن است که ما از غلطهای آشکار بیان و اقدس چشم پوشیم ؟ ! ۰ ۰ ۰ آیا این بدان نمی ماند که کسی را که بنام دزدی یا آدمکشی به دادگاه کشیده اند بگوید : بفلان آدمی نیز نام دزدی یا آدمکشی نهادند . و چنین خواهد که بهمین بهانه خود را پاک و بیگناه نشان دهد ؟ ! ۰ ۰ ۰ اگر به قرآن ایراد گرفته اند باید قرآنیان پاسخ دهند ۰ شما هم باید به این ایرادها پاسخ دهید و اگر نمیتوانید داد دیگر پا فشاری بیجا ننموده بپذیرید که باب و بهأ بسیار بیمایه

می بوده اند ۰

گاهی نیز کسانی پاسخ میدهند : " شما میخواهید یک مبعوث الهی را تابع اقوال سیبویه گردانید ؟ ! ۰ ۰ ۰ " میگوییم : این نافهمیدن و یا خود را بنافهمی زدنست ۰ ما گفتگو از سیبویه و اخفش نمیداریم ۰ گفتگو از اینست که هر زبانی از روی قاعده هایی میگردد که هرکسی که با آن زبان میگوید یا مینویسد باید پیروی از آنها کند . و یا خودش قاعده های دیگری را پدید آورد ۰ اینکه کسی به هیچ قاعده ای پا بستگی ننماید آن غلط گویی و پریشانسراییست ، وچنان کسی را جز کودن نتوان نامید ۰

یکی از آشنایان چنین میگوید : اینکه باب و بهأ به عربی پرداخته اند بیش از همه نتیجه تهیدستی و درماندگی آنان میبوده ۰ زیرا چندان سخنی برای گفتن نمیداشته اند و با این تهیدستی عربی بکارشان بیشتر میخورده تا فارسی ۰ زیرا عربی در آنروز ارجمند میبوده که هرچه با آن زبان گفته میشده مردم فهمیده و نافهمیده ارج میگزارده اند ۰ آنگاه در عربی میدان بافندگی گشاده تر می بوده و باب و بهأ میتوانسته اند جمله ها و کلمه هایی را از قرآن و از حدیثها بگیرند و با جمله ها و کلمه هایی از خودشان بهم بافند ۰ در فارسی اینها توانستی بود و مشتشان زود بار میشده ۰

این سخن در خور پذیرفتنست و یکدلیل براستی آن اینست که گفته های بهأ در فارسی بدنماتر در آمده تا در عربی ۰ و من اینک نمونه ای را از فارسی نویسیهای او در پایین می آورم ۰

ای بگم اصحاب ناریاش و اهل ریا میاش کافر باش و ماکرمیاش در میخانه ساکن شو و در کوچه تزویر مرو از خدا بترس و از ملا مترس سربده و دل مده زیر سنگ قرار گیر و در سایه تحت الخنک ماوای مگیر اینست آوازهای نی قدسی و نغمات بلبل فردوسی که حسدهای فانی را جانی بخشد و جسم ترابی را روان روح مسیحی دهد و نورالهی بخشد و بحرفی عالم فانی را بملک باقی کشد ۰

اینسخنان که گویا بزنی نوشته شده نیک اندیشید که تا چه اندازه خنک و بی معنی است ۰

اینهاست ایرادهایی که ما به کیش بهایی میداریم ۰ کوتاه سخن آنکه کیشیست ساخته شده ۰ کیشیست که با خرد بسیار ناسازگار میباشد ۰ شگفت است که بهاییان به این ایرادهای ما پاسخی نمیتوانند داد و تنها چاره را در آن می بینند که نوشته های ما را نخوانند ۰ ولی از آنسو هر یکی از ایشان هرکجا که بنشینند و هرکه یابد باید " تبلیغ " کند ۰ شوقی افندی دستور فرستاده که بهاییان بروستاها و شهر های کوچک روند و در میان مردم به رواج کیش بهایی کوشند ۰ اینجا پاسخی به ما نمی توانند داد و در آنجا میخواهند بجان روستاییان افتند و با سخنان پوچ ناآسوده شان گردانند ۰

شگفتر آنکه بخود نوید میدهند که کیشی باین سستی جهانگیر خواهد گردید ۰ بدینسان خود را فریب میدهند ۰ چون صد سال از آغاز کارشان گذشته میگویند : این صده برای سختیها می بوده و صده نوینی که آغاز میشود برای فیروزیهاست ۰

میگویند : " جمال مبارک فرموده دینها یکی شود ۰ جمال مبارک جنگ را حرام گردانیده ۰ چاره عالم پذیرفتن دین جمال مبارکست " ۰ اینها چیزهاییست که به آنها می نازند ۰

روزی به یکی گفتم : اینسخنان " جمال مبارک " به آن میماند که کسی بروی ویرانه ای بایستد و بگوید : اینجا باید باغ سبز و خرمی گردد ۰ یا بدان می ماند که کسی بر سر بیماری نشیند و به او بگوید : بیماری حرام است ۰

اینکه دینها یکی گردد آرزوییست که هزارها کسان داشته اند ۰ ولی راهش چیست ؟ ! ۰ ۰ ۰ آیا تنها با گفتن انجام گیرد ؟ ! ۰ ۰ ۰ اکنون در ایران چهارده کیش هست ،چنین انگارید که شما سران آنها را خوانده انجمنی پدید آورده اید و با آنان می گویید : " باید دینها یکی گردد " ۰ بیگمان همگی خوشنودی خواهند نمود و پیشنهادتانرا خواهند پذیرفت ۰ ولی چون نوبت به برگزیدن یکدینی رسد شیعی خواهد گفت بیایید همگی شیعی گردید ۰ سنی خواهد گفت همگی سنی باشد ۰ علی اللهی کیش خود را پیش خواهد کشید ۰ زردشتی سخن از زردشت و ایران باستان خواهد راند ۰ هریکی کیش خود را پیش کشیده کشاکش خواهد در گرفت ۰ چه راستی آنست که هریکی از آنان کیش خود را راست و استوار و کیشهای دیگران را کج و بی پا می شناسد ۰

مانند سخن بها را ما امروز از وزیر خارجه آمریکا می شنویم ۰ این وزیر خارجه می گوید : پس از جنگ باید همه دینها یکی باشد " ۰ ولی اینهم یک آرزوی بیجایی بیش نیست ۰ راستست دولت آمریکا بسیار نیرومند است ، پول بسیار می دارد ، زر و سیم فراوان اندوخته ، ماشینهای بسیار میسازد ۰ چیزی که هست یکی شدن دینها با نیرو و پول و زر وسیم و ماشین نتواند بود ۰

این کار یکراه بیشتر نداشته و آن اینکه از یکسو معنی راست دین روشن گردد و از یکسو بیپایی این دینها و کیشهای گوناگونی که در جانست باز نموده شود ، که از هیچراهی تاریکی در میان نباشد ! و ما چون این کار را بانجام رسانیده ایم در اینجا بیشتر از این سخن نمی رانیم ۰ کسانیکه میخواهند این را نیک دانند " ورجاوند بنیاد " و دیگر کتابهای ما را بخوانند) ۰

این بود راه یکی شدن دینها ۰ آیا بها در این باره چه کاری کرده؟! ۰۰۰ کدام دین راست را بنیاد گزارده ؟ ! ۰۰۰ بکدام یکی از کیشهای گوناگون پرداخت ؟ ! ۰۰۰ آیا نه آنست که او از همان کیشهای بیپا سودجسته و گفته هایش را بروی آنها بنیاد نهاده ؟ ! ۰۰۰ نه آنست که خود یک کیش بیپای دیگری پدید آورده ؟ ! ۰۰۰

در باره جنگ نیز همین سخن را باید گفت : بدی این جنگها را هر باخردی میداند ۰ ولی چاره چیست ؟ ! ۰۰۰ آیا با تنها حرام گردانیدن جلو جنگها گرفته خواهد شد ؟ ! ۰۰۰

این یک جستار بزرگیست که آیا آدمیان نیکی پذیرند یا نه ؟ ۰ آنگاه نیکی آنان از چه راه تواند بود ؟ ! ۰۰۰ " جمال مبارک " شما از این جستار بیکبار ناآگاه می بوده و ناشیانه گزافه هایی سروده ۰

ما می گوییم : آدمیان نیکی پذیرند، راه نیکیشان نیز یکی بیشتر نیست ، و آن اینکه آمیغهای زندگی را نیک دریابند ، و خردها نیرومند گردد ، و هرکس به جهان و زندگانی با دیده بیناتری نگرد ،اینست راه نیکی آدمیان و جز این نیست ۰ از اینروست که یک راهنما یا برانگیخته ای که برخاسته باید آمیغهای زندگانی را روشن گرداند و خردها را به تکان آورد و با گمراهیها و نادانیها که مایه پستی خردهـــــا است به نبرد پردازد ۰ از این کارهـــاست

که جهانیان را چند گامی پیش برده از جنگها و کشاکشهای بیجا جلوتواند گرفت ، (و یا تواند کاست) وگرنه تنها از گفتن اینکه " جنگ نکنید" هیچ سودی نتواند بود ۰

از اینها گذشته بدی در جهان تنها جنگ نیست ۰ بدیهای بدتری میبوده و می باشد ۰ این بدتر از جنگست که مردمی مردگان هیچکاره ای را گردانندگان جهان دانند و بروی گورهای آنان گنبدها افرازند و از صدها فرسنگ راه به زیارت آنها روند ۰ بدتر از جنگست که مردمی از آیین گردش جها ن ناآگاه باشند و به گرفتاریهای خود چاره از " دعا " خواهند،بدتراز جنگست که گروهی بنام درویشی بکار و پیشه ای نپردازند و جهان را خوار دارند و با تنهای درست و گردن گلفت بگدایی و مفتخوری پردازند ۰ بدتر از جنگست که از میان مردمی شاعران یاوه گویی برخیزند و آشکاره سخن از جبریگری زده مردم را به تنبلی و به سستی وادارند ۰ این نادانیها و مانندهای اینها در ایران و کشورهای شرقی رواج میداشته و " جمال مبارک " شما این فهم و دانش نداشته که باینها پردازد و مردم را از گمراهی بیرون آورد ۰ بها باین نادانیها نپرداخته بماند که خود نادانیهایی به آنها افزوده ۰ بجای بر انداختن گنبدها خود چند گنبدی بلند گردانیده ۰ بجای نابود گردانیدن دعاها خود دعاهایی ساخته و بدست مردم داده ۰

این بدترین بدیهاست که مرد درمانده ای همچون بها به دعوی خدایی برخیزد و یکدسته چندان پست اندیشه و نافهم باشند که به چنان دعوایی گردن گزارند ۰

آنچه شرقیان را بخواری و پستی کشانیده و به زیر یوغ غربیان انداخته پا بستگی به این گمراهیها و نادانی هاست ۰ بها اگر آن بودی که نیکی جهان خواهد بایستی باینها پردازد و نبرد سختی آغازد ۰ نه آنکه اینها را همه بگزارد و چند سخنی پا در هوا ـ از حرام کردن جنگ و دستور دادن بیکی شدن دینها سراید و گردن فرازد ۰

آنچه جلو مردمان را از جنگ و از دیگر بدیها تواند گرفت خردهای ایشانست ، و چنانـــکه گفتیم راهنمایی که میخواهد جهان نیک گردد باید به توانا گردانیدن خردها کوشد ۰ بها کوشیده که خردها را در پیروان خود بکشد

و آنانرا هرچه نافهمتر و نادانتر گرداند • این همان مردیست که عربی را غلط مینویسد و می گوید : به من ایراد نگیرید و شما نیز غلط نویسید • همان مردیست که سیزده سال پس از باب برخاسته میگوید : او فرستاده خدا میبود، من نیز فرستاده خدایم و شما در این باره هیچ نیندیشید و ایرادی نگیرید •

آنگاه آیا باور کردنی است که جهانیان به کیش بهأ گروند و گفته او را بکار بسته دست از جنگ بردارند ؟ ! • • • در جایی که مردمان می بینند او با غلط نویسیها و وارونه گوییهای خود همگی را به خود می خندانیده و با چنین درماندگی دعوی خدایی نیز میکرده آیا شدنیست که او را راهنمایی شناسد و بپاس گفته او جنگ و کشاکش را کنار گزارند ؟ ! • • •

آری بهاییان دروغهای بسیاری از پیشرفت بهاییگری در اروپا و آمریکا می گویند • یکی از ایشان بنام دکتر فرهنگ نامه ای به من نوشته و چنین گفته : " در بیشتر از چهل اقلیم پرچم یا بهأ الابهی در نهایت عظمت و جبروت به اهتزاز است " ، ولی آیا باین سخنان ارجی توان گذاشت ؟ ! • • • یکی از ایرادهای ما به بهاییان همین کستاخیشان به دروغگوییست • همچون شیعیان و صوفیان دروغ را در راه کیش خود سزا می شمارند و تاریخ خود را از سرتا پا به دروغ آلوده اند •

ما نمی دانیم آن کدام اقلیم است که در آنجا " پرچم یا بهأ الابهی " باهتزاز است ؟ ! • • • نمی دانیم از دروغ به این آشکاری چه هوده ای میخواهند ؟ ! شیعیان باری برای امام پنداری خود و فرمانروایی پنداری او حابلقاء و جابلسایی ساخته بودند و برای دروغهای خود جایی نشان میدادند • اینان بآن نیز نازی نمی بینند و دروغهای باین بیجایی را بزبان می رانند •

این یک نمونه از خواری کیش بهایی و از ناهنایندگی آنست که خود بهأ و پسرش عبدالبهأ تا زنده می بودند در عکا در میان مسلمانان با " تقیه " می زیستند • شصت سال کمابیش در آنجا زیسته و این اندازه نتوانسته بودندکیش خود را آشکار گردانند • بدبخت بهأ از اینسو در نوشته های خود به بهاییان ایران و هند خدایی میفروخت و از آنســـــو ناچار می بود از ترس مسلمانان بروزه و نماز مسلمانی پردازد • عبدالبهأ نیز همین ناچاری را میداشت • بچنین کیش قاچاق و خواری امید جهانگیری می بندند •

یک چیز دیگری که بهاییان بآن بسیار می نازند اینست که در آغاز پیدایش سید باب انبوهی از ملایان ــ از ملاحسین بشرویه ای و سید یحیی دارابی و ملامحمدعلی بارفروشی و ملامحمدعلی زنجانی و سید جواد کربلایی و دیگران باو گرویده در راهش بکوشش وجانفشانی برخاسته اند • همچنین مردم بتکان سختی آمده و بسر ملاحسین و دیگران فراهم شده دلیرانه با دولت جنگ برخاسته اند و انبوهی از ایشان کشته شده در این راه سر باخته اند • میخواهند بگویند : اگر دعوی باب ، راست نبودی آنهمه ملایان باو نگرویدندی ، آنهمه تکان در مردم پدید نیامدی ، آنهمه جانبازیها رخ ندادی • از آنسو بهاییان این کشته شدگان (یا بگفته خودشان : شهدا) را سرمایه ای برای کیششان می پندارند •

بارها شنیده شده چنین میگویند : " ما اینقدر شهدا داده ایم • آیا از این دین دست برمیداریم ؟ ! • • • " •

راستی هم آنست که شور وخروش بابیان در آغاز کار شگفت آور میبوده، این یکی از چیزهاییست که چشمهای اروپاییان را به سوی آنان بازگردانیده • جنگهای قلعه طبرسی و شهر زنجان و قصه نیریزهر یکی داستان شگفت دیگری می بوده • کشتار سال ۱۲۶۸ در تهران و مردانگی های خونسردانه ای که حاجی سلیمانخان و دیگران در برابر شکنجه و مرگ نشان داده اند شگفت تر از همه افتاده • چنانکه گفتیم کنت گوبینو سفیر فرانسه در تهران ، این داستانرا از نزدیک دیده و شنیده و در کتاب خود نوشته و همان شوند شناختگی بابیان در اروپا شده است •

بهاییان باین بسیار می نازند و یکدلیل استواری به بزرگی کیش خود و استواری بنیاد آن می شمارند • ولی این نازش و دلیل شماری هنگامی بجا بودی که ما سید باب را نشناخته و از گفته های او آگاه نشده بودیمی • اگر ما سید باب را نشناخته و از گفته هایش آگاه نشده بودیمی جا داشتی که با خود اندیشیده چنین گوییم : اگر باب دلیلها بدعوی خود نشان ندادی و سخنان گیرایی نگفتی آن همه به او نگرویدندی و آنهمه تکان در مردم پدید نیامدی • ولی ما سید باب را شناخته و از گفته هایش آگاهیم • ما نیک میدانیم که از سیـــــدباب هر چه می پرسیده اند پاسخی نمی توانسته • چنـدان تهیـــــدست

می بوده که بدعوی خود دلیل آورده و میگفته : " نام من علی محمد از روی حساب ابجد بارب یکی میباشد " ۰ گفته هایش چندان خنک و خود چندان خوار میبوده که به فلکش می بسته اند و چوبش میزده اند و او در زیر چوب بیزاری از دعوی می جسته و " غلط کردم " و " نفهمیدم " میگفته ۰ نوشته های باب چندان چرند و بی معنیست که بها الله ناچار شده و دستور داده آنها را گرد آورند و از میان بردارند و زبان ایرادگیران را کوتاه گردانند ۰

با اینحال آیا باز جا دارد که ما بگوییم اگر در باب چیزی نبودی مردم به تکان نیامدندی و ملایان باو نگرویدندی ؟! ۰ آیا نباید بگوییم : آن تکان مردم و گرویدن ملایان انگیزه دیگری میداشته ؟! ۰

مانند این داستان آنکه ده سال پیش در یکی از دیههای نزدیک اسپهان امامزاده ای بنام گردید ۰ بااینمعنی که ملایی در مشهد در کتابی خوانده بود که یکی از خواهران امام رضا در فلان دیه اسپهان مرده و بخاک سپرده شده ، و اینرا بیکی از ملایان اسپهان با تلگراف آگاهی داده بود ، و این ملا به آن دیه رفته و چون در ایران بیشتر دیه ها امامزاده ای هست و در آن دیه نیز یکی میبود همان را گرفته ، و راست یا دروغ ، آوازه انداخته بود که " قبر خواهر امام رضا در فلان دیه پیدا شده " ، و مردم اینرا شنیده و بتکان آمده و مرد و زن و بزرگ و کوچک روبه آن دیه آورده بودند که روزانه صدها کسانی می رفتند و برمی گشتند ۰ از اینرو یکی از گذارژها سرویس اتومبیل رانی میانه اسپهان و آندیه راه انداخته و از اینسو سیدی یا ملایی به گور داری برخاسته چراغها آویخته و زیارتنامه ای ساخته بود ، که از آیندگان و روندگان پولها میگرفت ، و چون میگفت گنبدی نیکوتر پدید خواهد آورد چنین نهاده بود که هرکسی که به زیارت می آید چند تا آجری همراه آورد ۰ این بود در اتوبوس هرکسی چند تا آجری همراه می برد ۰

در آنسال من به اسپهان رفته بودم و چون داستان را شنیدم همراه میرباسم (شادروان علیرضای بختیاری) به تماشا رفتیم ۰ گوری و گنبدی میبود بسیار خوار و بی ارج ولی مردم دسته دسته می آمدندو در پیرامون آن گله وار انبوه میشدند ۰ یکسو نیز آجرها چیده میشد، اینها را تماشا کرده بازگردیدیم ۰

اکنون آیا توان گفت که اسپهانیان اگر چیزی ندیده بودندی به آن تکان برنخاستندی و روبه آن گور نیاوردندی ؟ ! ۰ ۰ ۰ آیا توان همین را دلیلی بارجمندی آن گور و گنبد خوار و بی ارج گرفت ؟ ! ۰ ۰ ۰ آیا نه آنست که انگیزه تکان مردم گور پرستی هزار ساله شان میبوده ؟

در باره باب نیز همینست ۰ چنانکه در بخش تاریخچه نیز گفته ایم ملایانی که به باب گرویدند از دسته شیخیان میبودند و اینان چنانکه گفتیم باور میداشتند که یا باید امام زمان خود پیدا شود و یا جانشینی از و در میان مردم باشد و پس از مرگ سید رشتی بجستجو افتاده همچون تشنه که پی آب گردد در پی آوازی میگردیدند ۰ اینست چون سید باب را یافتند و دعوی او را شنیدند و هنرهایی را که از سید رشتی (از غلط بافی و گزافه سرایی وابجدبازی) دیده بودند از این نیز دیدند ، جایی برای ایستادگی نیافته گردن گزاردند ۰ بویژه که سید باب به دعویش ، دو رنگ داده بود : در نوشته هایش و در پیش بسیاری از پرسندگان خود را " باب " یا (جانشین امام زمان) می نامید ، و در همانحال از دعوی امام زمانی باز نایستاده چنین میخواست همچون او برخیزد و به کارهایی پردازد ، و چنانکه دیدیم خود بمکه شتافت که همچون امام زمان از آنجا سر برآورد ولی نتوانست ، و از اینسو ملاحسین بشرویه ای و دیگران بخراسان رفته همچون یاران امام زمان از آنجا با درفشهای سیاه آمدند ۰

این دو رنگی در دعوی باب کار را به ملایان شیخی آسان میگردانید یکی او را امام زمان میپنداشت ۰ دیگری که چنین پنداری نمی یارست ،به جانشینش می پذیرفت ۰

اما مردم : هزار سال بیشتر ، روزان و شبان ،چشم براه امام ناپیدا دوخته همیشه بیرون آمدن او را از خدا خواسته و روزی چند بار " عجل الله فرجه " گفته بودند ، و هرکسی از درون دل آرزو میکرد که زمان آن امام را دریابد و در پیشروبش شمشیر زند و در راه او کشته گردد و اکنون که می شنیدند امام پیدا شده و ملایانی را در راه او در کوشش ، می دیدند نشدنی بود که بتکان نیایند و بشور و خروش برنخیزند ۰

راستست که یک دشـواری پیش می آمد ، و آن اینکه امام زمان بایستی فرزند حسن عسگری باشد و از مکه بیرون آید ۰ ولی شیخ احمد این دشواری

را برای پیروانش آسان گردانیده و راه داده بود که اگر دیگری بنام امام زمان برخیرد و بپذیرند و چنین پیداست که بیشتری از گروندگان به باب از میان مردم نیز از شیخیان بوده اند ، و دیگران نیز پیروی از آنان کرده اند ۰

هرچه هست مردم سید باب را ندیده و سخنی از او نشنیده بودند تا بگوییم باو گرویده اند ۰ سید باب را از گام نخست ، دولتیان به زیر نگهبانی آوردند و از دسترس مردم دور داشتند که کمتر کسی او را دید ۰ از گفته هایش هم در آنروزها جز تفسیر سوره کوثر و یا عربی بافیهای دیگری از آنگونه در دست نمی بود ، و این گفته ها نچیزیست که در مردم هنایذ و مایه تکان ایشان باشد ۰

پس پیداست که آن شور و تکان در ملایان شیخی و در مردم نتیجه پندارهای کهن و نو خودشان میبوده ، نه نتیجه شایندگی یا راستگویی سید باب ۰ این شور و تکان به دروغسازیهای عثمان بن سعید و حسین بن روح و محمدبن علی سیمری و به بافندگیهای شیخ صدوق و شیخ مفید و مجلسی ، و پس از همه به گزافگوییهای شیخ احمد و سید رشتی ، بیشتر بستگی می داشته تا به پیدایش سید باب و دعوی های او ۰ این چیزیست که جای هیچ گفتگو نمی باشد ۰

یک چیز دیگری که بیگمان در شور و تکان مردم کارگر افتاده حال ناتوانی دولت ایران و نومیدی مردم از آن بوده ۰ در زمان فتحعلیشاه که ایران سالها با روس در جنگ میبود و سرانجام قفقاز را با هفده شهر حکمران نشین آن از دست داد مردم دانستند که از سوی شمال با دولت بسیار توانای آرمندی همسایه گردیده اند و از آنسو همیشه در فشار و سختی خواهند بود ۰ سپس در زمان محمد شاه که ایران لشگر بسر هرات کشید و پس از جنگها و خونریزیها ی بسیار هنگامی که میخواست به شهر دست یابد، ناگهان انگلیسیان سر بر آوردند و کشتیهاشان به جنوب آمده با فشار و بیم دادن محمدشاه را ناچار گردانیدند که دست از هرات بردارد و باز گردد ، این زمان مردم دانستند که از سوی جنوب نیز با دولت نیرومند و آزمند دیگری همسایه گردیده اندکه یک ایران ناتوان در میان این دو دولت توانا سرنوشتی جز نابودی نخواهد داشت ۰ چون در همان زمانها محمد شاه ناخوش

شده کمتر بکار می پرداخت و رشته کارهای کشور بدست حاجی میرزا آقاسی افتاده بود که جز ناتوانی و ناشایندگی ازو دیده نمیشد ، مردم بیکبار از دولت نومید گردیده و چون پناهگاهی جز امام ناپیدا نشناخته و روزنه امیدی جز از سوی پیدایش او باز نمی یافتند ، ازینرو دلبستگی به آن امام و پیدایش او هرچه فزونتر گردیده و راستی را مردم خواهان و جویان کسی میبودند که به چنان دعوایی برخیزد ۰

میتوان گفت باب به یک زمینه در چیده و بسیار آماده ای رسیده بوده که اگر شایندگی داشتی یک کار بزرگی بانجام رسانیدی ۰ باب را که در شیراز به بزم حسینخان برده بگفتگو کشیدند اگر بجای عربیهای غلط کار زبان ریشخند ملایان را باز کرد و او را در دیده ها خوار گردانید ، به سخنان پرمغز ارجداری پرداختی و گمراهیهای ملایان و ستمگریهای درباریان را برخشان کشیدی و از درماندگی دولت و بدبختی کشور سخن راندی هر آیینه سرگذشتش آن نبودی که بوده است ، و چه بسا که توانستی شور بسیار بزرگتری برانگیزد و دولت قاجاری را براندازد ۰ ولی از بس درمانده و بیمایه میبود نتوانست از چنین زمینه ای سود جوید و خود را و دیگران را بکشتن داد ۰

از چیزهایی که بهاییان برخ جهان میکشند داستان قره العین و سرگذشت اوست ۰ درچنان زمانی که یکی از هزار مردم ایران سواد نمی داشتند این زن درس خوانده و یکی از دانایان به شمار میرفته ۰ آنگاه چون به باب گرویده بیکبار دست از شوهر و خانه شسته و همراه مردان سر بکوه و بیابان نهاده و سرانجام در آنراه کشته شده ۰

میگوییم : راستست ۰ قره العین یکی از زنان کم مانند جهان بوده ۰ چه در درس خواندن او و چه از خانه بیرون جستنش شگفت آور میباشد ۰ یک کس نا آگاه چون اینها را شنود با خود خواهد گفت : " چه بوده داستان باب که این زن را بدینسان دیوانه گردانیده ؟ ۰ ۰ ۰ " و گمان خواهد برد که باب را سرمایه بزرگی در کار بوده ۰

این گمان را ما نیز توانستیمی برد ۰ چیزیکه هست ما ناآگاه نمانده ایم ۰ ما از یکسو گفته های باب را در دست میداریم و سرمایه او را میشناسیم ۰ از

یکسو هم از حال قره العین آگاهیم و آنچه را که مایه دیوانگی او بوده میدانیم ۰ اینست گمان دیگری نتوانیم برد ۰

ما نیک میدانیم که سبد باب سرمایه ای جز آن عربیهای غلط و بی معنی نمی داشته و چندان بیمایه میبوده که از هر آزمایشی سرافکنده و شرمنده بیرون می آمده ۰ چندان تهیدست میبوده که دلیل می آورده و میگفته : " نام من علی محمد در شماره ابجدی بارب یکیست " ۰ اینرا دلیل به مهدیگری خود می آورده ۰

از آنسو از درسهایی که قره العین خوانده بود و از دانسته های او آگاهیم که چه می بوده و شعرهایی ازو در دستست که نیک میرساند در مغز او چه چیزهایی آکنده میبوده و همین چیزها او را بتکان آورده ۰ شعرهایی در هم (ملمع) پایین از قره العین است (۳۱) و ما چون میخواهیم ازو نیز یادگاری در این کتاب باشد همه آنها را می آوریم :

حذبات شوقک الجمت — بسلاسل الغم والبلا
همه عاشقان شکسته دل — که دهند جان بره بلا
اگر آن صنم زره ستم — پی کشتن من بی گنه
لقد استقام بسفیه — فلقد رضیت بما رضی
تویه ملک وجاه سکندر — من و رسم و راه قلندری
اگرآن خوشست تو در خوری — وگر این بدست مرا سزا
بگذر ز منزل ماو من — بنما به ملک فنا وطن
فاذا فعلت بمثل ذا — فلقد بلغت به تماشا
سحری نگار ستمگرم — قدمی نهاد به بسترم
فاذارأیت جماله — طلع الصباح کانما
لمعات وجهک اشرقت — وشعاع طلعتک اعتلی
زچه روالست بر بکم — نزنی ؟ بزن که بلی بلی
ز جواب طبل الست او — زولا چو کوس بلا زدند
همه خیمه زد به درد دلم — سپه غم وحشم بلا
چه خوش آنکه آتش حیرتی — ز نیم بقله طور دل
فصککته و جعلته — متد کدکا متزلزلا

پی خوان دعوت عشق او — همه شب زخیل کروبیان
رسد این صفیر مهیمنی — که گروه غمزده الصلا
من و وصف آن شه خوبرو — که زدند صوت بلا برو
به نشاط و قهقهه شد فرو — که انا الشهید به کربلا
چو شنید ناله مرگ من — پی ساز من شد و برگ من
فمشی الا مهرو لا — وبکی علی مجلجلا
هله ای گروه امامیان — بکشید هلهله اینزمان
که ظهور دلبر ماعیان — شد وفاش و ظاهرو برملا
گرتان بود طمع لقا — ورتان بود هوس بقا
زوجود مطلقه مطلقا — برآن صنم بشوید لا
" توکمان کشیده و درکمین — که زنی بتیرم و من غمین"
" همه غمم بود از همین — که خدا نکرده کسی خطا "
توکه فلس ماهی حیرتی — چه زنی زبحر وجود دم
بنشین چو " طوطی " و دمبدم — بشنو خروش نهنگ لا

درس خواندن قره العین چنین بوده : پدر او حاجی ملا صالح و عموهایش حاجی ملامحمد تقی و حاجی ملاعلی از مجتهدان بزرگ آنزمان بوده اند و در قزوین دستگاهی بزرگ داشته اند ۰ دو مدرسه در پهلوی خانه هاشان بنیاد گزارده بوده اند ، یکی بزرگ برای طلبه ها و دیگری کوچک برای فرزندان و بستگان خودشان ۰ (این مدرسه ها اکنون هم برپاست و نویسنده آنها را دیده ام) ۰

ملامحمدتقی همانست که هنگامیکه شیخ احمد احسایی به قزوین آمده بوده او را تکفیر کرد و هیاهوی بزرگی در سراسر ایران براه انداخت با اینحال برادرش حاجی ملا علی و یکی از خویشانش حاجی ملاعبدالوهاب از شاگردان شیخ احمد و از پیروان او می بودند ۰ (ملا علی سپس از پیروان باب نیز گردید) ۰

قره العین از بچگی درس خوانده و چون همیشه در میانه عموها و عموزادگان و پدر و برادرانش که گروهی می بودند " مباحثه ها " میرفته از آنها بهره جسته ۰ چون مدرسه کوچک خانوادگی بخانه شان پیوسته و در میانه

راهی باز می بوده بدرسها نیز گوش داده ۰ از کشاکش شیخی و متشرع که از خانه ایشان سرچشمه گرفته بود نیک آگاه گردیده ، و همانا به سخنان شیخ احمد گراییده و گرویده ۰

سپس گویا همراه شوهرش (حاجی ملا محمد) به عراق عرب رفته و در آنجا به سخنان سید کاظم آشنا گردیده و از کسانی می بوده که چشم براه امام زمان و گوش به شنیدن آواز او دوخته بوده ۰ اینست همانکه پیدایش سید باب را شنیده پیروی او پذیرفته و با یک شور شگفت آوری بهواداری از و برخاسته و از آنجا به پیرامونیانی به بغداد و از بغداد به ایران آمده و درهمه جا شوری برپا گردانیده ۰

در قزوین هم در خانه خود می زیسته ۰ ولی با پیروان باب همبستگی میداشته ۰ اینست چون بابیان حاجی ملامحمد تقی را که عموی او می بود کشته اند و گمان همدستی باو میرفته ، از خانه اش بیرون جسته و همراه کسانی از بابیان به تهران آمده و از اینجا به رشت ، رفته که داستانش را در تاریخها نوشته اند ۰ آنچه بی گمانست آنستکه قره العین باب را ندیده و از سخنان او نیز جز بسیار کمی نشنیده بوده ، و بیگفتگوست که شوریدگی او از مغز خودش میبوده ، از آن پندار هزار ساله امام زمان میبوده ، از آن بافندگیهای سید کاظم میبوده ۰ از آن شعرهایش نیک پیداست که در مغز او بد آموزیهای شیعیان و پندارهای صوفیان و بافندگیهای مغز آشوب سید کاظم در هم آمیخته و تکانی در وی پدید آورده بود ۰ آن جایگاه پنداری امامان و جانفشانی و از خود گذشتگی که " یک شیعی خالص " را در راه آنان بایستی بود ، افسانه پیدایش امام زمان و شوریکه از شیعیان در چنان روزی پدیدار بایستی گردید ، پندار " وحدت وجود " و کوشش به " فنافی الله " صوفیان که آرزوی هر " انسان کامل " شمرده میشد ، و " عشق " بینام و نشانی که در شعرهای فارسی با آن آب و تاب پیاپی یادش رفته ، چیزهایی میبوده که در دل این شیر زن جا گرفته و او را ناآسوده می گردانیده ۰ این شعرها نمونه ای از ناآسودگی مغز اوست ۰ سخنان تندیست که گفته شده و شوریدگی گوینده اش را میرساند ۰ ۰ ۰ ولی چه معنایی از آنها در می آید ؟ ! ۰ ۰ ۰ روی سخنش با که میبوده ؟ ! ۰ ۰ ۰ بلکه میگوید : " زچه

روالست بربکم نزنی بزن که بلی بلی " ؟ ! ۰ ۰ ۰ که را میگوید : " بگذر ز منزل ما و من بنما به فلک فنا وطن " ؟ ! ۰ ۰ ۰ یک جمله بگویم : از این سخنـــــان چه معنایی توان فهمید ؟ ! ۰ ۰ ۰ گوینده او را دارای چه راهی و باوری توان شناخت ؟ ! ۰ ۰ ۰ بگذرید از آنکه ایرانیان خو گرفته اند که هر شعری که دارای " مضمونکی " باشد آنرا بخوانند و لذت برند ۰ از این خوی ایرانی در گذرید و از آنراه بیایید که از این شعرها چه معنایی توان فهمید ؟ ! ۰ ۰ ۰ گوینده اش چه میخواسته و چه راهی را دنبال کرده ؟ ! ۰ ۰ ۰ در اینجاست که خواهید دید جز سخنان آشفته و شورانگیزی که از یک مغز آشفته و شوریده ای تراویده نمی باشد ۰

چنانکه گفتیم داستان قره العین شگفت آور است ۰ ولی دلیلی از آن به سود کیشهای بابی و بهایی نتوان در آورد ۰ در کوششها نیز زیان قره العین کمتر از سودش نبوده ۰ در جستن او از خانه شوهر و همراهیش با مردان و آن داستان دشت به دشت که خود بهاییان پوشیده نداشته اند دستاویز دشمنان بیشتر گردیده تا دستاویز دوستان ۰

اینست در کتابها دیده میشود که خواهر عبدالبهاء که بهاییان او را همپای فاطمه زهرای شیعیان می شمارند در نامه خود بهاییان تهران چنین نوشته : " قره العین یکدفعه بیحکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمی توانیم بدر آوریم " ۰

در میان یاران باب آنکه داستانش شگفت می نماید ملامحمد علی زنجانیست اینمرد یکی از ملایان بزرگ به شمار میرفته و خود شیخی نمی بوده و با اینحال به باب گرویده و با دولت به جنگ برخاسته ۰

داستان او اینست که در آنزمان یکی از دو تیرگیها میان ملایان دو تیرگی اخباری با اصولی می بوده ۰ یکدسته از ملایان اخباری و یک دسته اصولی میبودند و اینان با یکدیگر دشمنی سختی می نمودند ۰ چنانکه میرزا محمد اخباری را با یک تن از شاگردانش در کاظمین کشتند و ریسمان به پاهاشان بسته در کوچه ها کشیدند ۰

در زنجان ملامحمدعلی اخباری ، و دیگر ملایان اصولی می بودند ، و از اینرو کشاکش و دشمنی در میانه شان میرفت ۰ چون ملا محمد علی پیروان

بسیار می داشت و خود مرد بیباکی می بود ملایان و همچنین دولتیان ازو ترسیده نامه ها به تهران نوشتند ۰ این در سالهای اخیر محمد شاه می بود و حـــاجی میرزا آقاسی دستور فرستاد که ملا محمد علی را گرفتند و به تهران روانه گردانیدند ۰ ملا محمد علی چند زمانی در تهران می زیست تا چون محمد شاه مرد و درمیانه آشفتگی برخاست فرصت یافته خود را برنجان رسانید ۰

در زنجان پیروان پیشوا بزرگی کردند ۰ ملا محمد علی چون میدانست دولت او را به حال خود نخواهد گذاشت بنگهداری خود پرداخته آشکاره به دولتیان و ملایان دشمنی نشان داد ۰ در همان هنگامست که بابیگری آشکار گردانیده و همگی پیروانش آنرا پذیرفته اند ، و کم کم کار به جنگ و خونریزی انجامید ۰

برخی میگویند : ملامحمدعلی باوری به باب نمیداشته و بابیگری را دستاویزی برای جنگ با دولتیان و ملایان گرفته بود ۰ ولی این نه راستست ۰ زیرا محمدعلی مرد ساده و بی نیرنگی می بوده ۰ می باید گفت : ملامحمدعلی از بس به ملایان و دولتیان خشمناک ، و در پی جنگ و کینه جویی می بوده همدردی و همسهشی با بابیان او را بباب گروانیده ۰ هرچه هست با آشنایی که ما به بیمایگی و درماندگی باب ، و بی ارجی گفته های او میداریم نشدنیست که بگوییم ملامحمدعلی از روی فهم و داوری خرد به باب گرویده ۰ ملامحمدعلی ، چنانکه من نوشته های اورا دیده ام (۲۲) ، نه آن می بوده که پوچی سخنان باب و غلط بودن آنها را نفهمد۰

حاجی میرزا جانی در نقطه الکاف در باره ملامحمدعلی به سخنان بیپایی پرداخته ۰ زیرا می نویسد: " حقیر در دارالخلافه در منزل محمودخان کلانتر خدمت ایشان رسیدم و آنجناب محبوس بودند به جهت اخلاص کیشی به آنحضرت " ۰

در حالیکه من بیست سال پیش در زنجان در این باره به بازجویی و بازرسی بسیار پرداخته ام و از روی گفته های پیرمردان و از روی برخی یادداشتها این بیگمانست که ملامحمدعلی پیش از رفتن بتهران بابیگری ننموده ، و گویا در همان هنگام درنگ در تهرانست که با باب و پیروان او بهمبستگی پیدا کرده ۰

سپس از زبان خود ملامحمدعلی می نویسد : " همینکه خبر ظهور آن جناب به من رسید و بقـدر یک صفحه کوچک از آیـات آن نقطه فـرقان را دیدم هوش از سرم بدر شد و بی اختیار در عین اختیار تصدیق حقیت ایشانرا نمودم ۰ ۰ ۰ زیرا که معجزه اشرف پیغمبر را از ایشان دیدم هرگاه انکار میکردم انکار حقیت مذهب اسلام را کرده بودم " ۰ ما نمی دانیم این دروغها محمدعلی گفته یا حاجی میرزا جانی از خود ساخته ۰ اگر این سخنان راست باشد باید بگوییم ملامحمدعلی گفته یا حاجی میرزاجانی ازخود ساخته۰ اگر این سخنان راست باشد باید بگوییم ملامحمدعلی بیمایه تر و نافهمتر از خود باب می بوده ۰ نافهمی و بیمایگی بالاتر از این چه باشد که کسی عربی بافیهای غلط و پوچ باب را با آیه های قرآن بیک ارج شمارد۰ ما در بیشتر نمونه ای از گفته های باب در " تفسیر سوره کوثر" که آنرا در برابر قرآن و در آغاز کار خود نوشته آوردیم و در اینجا نمونه دیگری را می آوریم تا خوانندگان در پیش چشم دارند ۰

باب در این کتاب پس از آنکه خود سوره را " تفسیر " کرده و یک رشته سخنان پوچ و شگفت آوری بهم بافته ، دوباره بازگشته و بیکایک حرفهای آن " تفسیر " آغازیده که در باره الف چنین می نویسد:

ثم الالف القائمه علی کل نفس التی تعالت و استعالت و نطقت و استنطقت و دارت و استدارت و اصائت فاستضائت و افادت و استفادت و اقامت و استقامت و اقالت و استقالت و سعرت و استسعرت و تشهقت و استشهقت و تصمقت و استصمقت و تبلبلت و استبلبلت و ان فی الحین اذن الله لها فتلجلجت ثم فاستلجلجت و تلالئت ثم فاستلالئت و قالت با علی صوتها تلک شجره مبارکه طابت و طهرت و ذکت و علت نبتت من نفسها بنفسها لنفسها الی نفسها ۰ ۰ ۰

یک نکته در کار بهاییگری و بابیگری آنست که این کیشها در میان شیعیگری پدید آمده و کسانیکه بآنها می گروند ، راستی آنست که از میان پندارهایی در آمده به میان پندارهایی می افتند ۰

بلکه راستی آنست که داستان امام ناپیدا در شیعیگری گرهی در رشته

اندیشه هاست ۰ کسی را می گویند هزار سالست زنده است ۰ چگونه کسی هزار سال زنده تواند ماند ؟ ! ۰ ۰ ۰ خدا چرا کسی را هزار سال زنده نگه داشته تا روزی بیرون آوردش ؟ مگر نمی توانسته همان هنگامیکه بیرون خواهد آورد بیافردش؟ ! ۰ ۰ ۰ پس از همه اینها ، چرا بیرون نمیآید؟ ! ۰ ۰ ۰ تا کی باید لابه کرد و بیرون آمدنش را خواست ؟ ! ۰ ۰ ۰ در بابیگری و بهاییگری باری اینها نیست این یکی از شوندهاییست که مایه رواج این کیشها شده ۰

چیزیکه هست در بابیگری و بهاییگری نیز گرههای دیگری هست ۰ از اینرو کسانیکه از شیعیگری گریخته بابی یا بهایی میشوند کمتر یکی پایدار می مانند ۰ بارها شده که به شیعیگری بازگشته یا بیکبار بدین گردیده اند۰ بهاییان که اکنون هستند بیشترشان فرزندان بابیان و بهاییان می باشند ۰ یک دسته هم از جهودیگری یا از زردشتیگری و بهاییان پیشگام میباشند ۰ یکدسته هم از جهودیگری یا از زردشتیگری خود به تنگ آمده پناه باین پندارهای تازه آورده اند ۰

از کسانیکه به بابیگری رفته و از آن بازگشته اند یکی میرزا آقاخان کرمانی و دیگری همشهری او میرزا احمد روحیست ۰ اینان به جزیره قبرس رفته اند و میرزا آقاخان خواهر ازل را بزنی گرفته ۰ کتاب هشت بهشت که تاریخ بابیگریست از یکی از اینهاست ۰ با اینحال هر دو از بابیگری برگشته اند که در پایان زندگانیشان از شاگردان سید جمال الدین اسد آبادی شمرده می شده اند و به همین نام کشته شده اند(۲۳) ۰

آنچه در پایان کتاب می باید نویسم آنست که از سه یا چهار سال پیش نوشته ای بنام " یاد داشتهای کینیازدالغورکی " به میان آمده که " زنجیر خوشبختی " گردانیده شده و کسانی نسخه هایی برداشته به این و آن می فرستند ۰ بتازگی نیز دو سه روزنامه آنرا بچاپ رسانیدند ۰ کوتاه شده آن اینست که پرنس دالغورکی در سال ۱۸۳۱ (۱۲۴۶ قمری) که زمان فتحعلیشاه می بوده به ایران آمده که کارکن سفارت روس میبوده ۰ ولی در اینجا در نزد ملایی بنام شیخ محمد بدرس خواندن پرداخته و اسلام آشکار گردانیده که رخت ملایی میپوشیده و زن مسلمان گرفته و به میان مسلمانان آمدورفت میکرده ۰ لیکن در نهان همچنان کارکن دولت خود میبوده و بجاسوسی میپرداخته ۰ اینست با کسانیکه آشنا گردیده (که از جمله میرزاحسینعلی نوری و برادرش میرزا یحیی بوده اند) همگی را با دادن پول بجاسوسی وامیداشته و کارهایی بزیان ایران میکرده ۰

چنانکه چون فتحعلیشاه مرده و محمد شاه بجای او نشسته و قایم مقام با حکیم احمد نامی از ملایان تهران چنین میخواسته اند پادشاهی را از قاجاریان ترک در آورده بخاندان زندی بازگردانند ، دالغورکی به دستیاری میرزا حسینعلی از این داستان آگاه گردیده و بجلوگیری کوشیده ۰ بدینسان که با دست میرزا حسینعلی زهربحکیم احمد خورانیده و محمد شاه را از چگونگی آگاهانیده و به کشتن قایم مقام واداشته ۰

سپس دالغورکی بروستان بازگشته و از آنجا بنام درس خواندن به کربلا رفته و در آنجا با میرزا علی محمد باب آشنا گردیده ، و چون میرزا علی محمد چرس میکشیده دالغورکی باو چیرگی یافته و به دعوی امام زمانیش واداشته و بدینسان بابیگری را او بنیاد نهاده ۰ سپس هم که بروستان بازگشته و این بار بعنوان سفارت به ایران آمده در اینجا از شورش بابیگری به هواداری کوشیده ۰

اینست کوتاه شده آن یادداشت دراز ۰ بیگمان چیز ساخته ایست و چنانکه به تازگی دانسته شد یک مرد بیمایه بلند پروازی که در تهرانست و سالها به شناخته گردانیدن خود می کوشد این را ساخته و از یک راه دزدانه میان مردم پراکنده (۲۴) ۰

این نویسنده می خواهد بگوید که کیش شیعی راستست ، شیخیگری راستست ، شیخ احمد و سیدکاظم از علمای پاک و نیک می بوده اند ، و این تنها کیش بابیست که کج می باشد و آنرا یک کارکن سیاسی روسی پدید آورده ۰ اینست خواست او ۰ ولی می باید گفت : دروغی ساخته و رنج بیهوده کشیده ۰ زیرا چنانکه گفتیم بابیگری و بهاییگری از شیخیگری و شیعیگری زاییده شده ،و این بسیار بجاست که کسی بگوید فلان روسی یا انگلیسی آنرا پدید آورده ۰ بسیار نیک ، سید باب را دالغورکی به دعوی برانگیخته ۰ اما زمینه را برای دعوی امام زمانی یا بابی او که در چیده

بود ؟ ! ۰ ۰ ۰ آیا افسانه مهدیگری را که سرچشمه دعویست نیز دالفورکی پدید آورده بوده ؟ ! ۰ ۰ ۰ کسانی به این نوشته ارج میگزارند ، ولی بسیار بی ارجست ۰

اما بهمبستگی میانه بابیگری و بهاییگری با سیاست دولتهای همسایه ایران ، در آن باره نیز به چند سخنی می پردازیم :

چنانکه گفتیم جنبش بابیگری را در ایران روس یا انگلیس پدید نیاورده و خود نتوانستندی آورد ۰ ولی پس از پدید آمدن ناچاری میبوده که آنان به سود جویی از آن پردازند۰ آنچه دانسته ایم بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس بهمبستگی میداشته ، و این بوده چون بزندان افتاد روسیان برهاییش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسولخانه همراهش گردانیده ۰ پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهان و آشکار هواداری از بهاء و دسته او نشان میداده ۰ اینست در عشق آباد و دیگر جاها آزادی به ایشان داده شده ۰

از آنسو انگلیسیان بنام همچشمی که در سیاست شرقی خود با روسیان میداشتند به میرزا یحیی ازل که از بهاء جدا گردیده دسته دیگری بنام ازلیان میداشت پشتیبانی می نموده اند ۰ بویژه پس از آنکه جزیره قبرس که نشیمنگاه ازل می بود بدست ایشان افتاده که دلبستگیشان باو و پیروانش بیشتر گردیده ۰

چاپ کتاب نقطه الکاف که پرفسور براون بآن برخاسته و آن " مقدمه " دلسوزانه ای که نوشته ، اگر چه عنوانش دلسوزی به تاریخ و دلبستگی به آشکار شدن آیینهای تاریخ است ، ولی انگیزه نهانیش پشتیبانی از ازل و از بابیان میبوده ۰

سالها چنین می گذشته و از دو دسته آن یکی پشتیبانی از روسیان میدیده و این یکی از هواداری انگلیسیان بهره می جسته ، و این پشتیبانی و هواداری در پیشآمدهای درون ایران بیهنایش نمیبوده تا هنگامیکه جنگ جهانگیر گذشته پیش آمده ۰ چون در نتیجه آن جنگ از یکسو دولت امپراتوری روس با سیاستهای خود بر افتاد و از میان رفت و از یکسو دولت انگلیس به فلسطین که عکاء کانون بهاییگری در آنجاست ، دست یافت ، از آن سوی تا این هنگام میرزا یحیی مرده و دستگاه او به هم خورده و ازلیان چه در ایران و چه در دیگر جاها سست و گمنام گردیده بودند این پیشآمدها آن حال پیش را از میان برده است ۰

یکی از داستانهـــایی که دستاویز بدست بدخواهان بهاییگری داده و راستی را داستان ننگ آوری می باشد آنستکه پس از چیره گردیدن انگلیسیان به فلسطین عبدالبهاء در خواست لقب " سر " ( ) از آن دولت کرده و چون داده اند ، روز رسیدن فرمان و نشان در عکاء جشنی برپا گردانیده و موزیک نوازیده اند و در همان بزم پیکره ای برداشته اند ۰ پیداست که عبدالبهاء اینرا شوند پیشرفت بهاییگری و نیرومندی بهاییان پنداشته و کرده ۰ ولی راستی را جز مایه رسوایی نبوده است و جز به ناتوانی بهاییان نتواند افزود ۰

پایان

در پایان چاپ دوم

چنانکه بارها گفته ایم ما را با بهاییان دشمنی نیست ۰ آنچه ما را بنوشتن این کتاب واداشته دلسوزی به حال مردم است ۰ امروز بهاییگری در این کشور یکی از گرفتاریهاست ۰ این کیش هم خود بهاییان و هم دیگران را برنج انداخته ۰

اما بهاییان :

نخست همه میدانیم که آنان دسته کوچکی هستند ومردم که آنان را دشمن میدارند هر زمان فرصت یافتند از گزند و آسیب بابشان خود داری نمی کنند ۰ چنانکه همین امسال آن پیشآمد ننگ آور در شاهرود رخ داد:

دوم هر بهایی چه زن و چه مرد ، بدستور کیش خود ناچار است که " تبلیغ " کند و این تبلیغ ها نودونه درصد بیهوده است و جز مایه شرمندگی و دل آزردگی بخود " تبلیغ " کننده نمی باشد ۰ بدبختان باید این رنج بیهوده را بخود هموار گردانند

سوم بهاییان چون تشنه " تبلیغ " می باشند و به " مبلغ " پول می دهند و پاس می گزارند و نوازش می نمایند این خود زمینه ای پدید آورده که برخی مردان بی دین و بی همه چیز که هنرشان جز سخنبافی و زبان گردانی نیست خود را بنام " مبلغ " بآنها می بندند که تا میتوانند بهره جوییها می کنند و بخوشگذرانی ها می پردازند و چون اندک رنجشی پیدا کردند این بار بیرون می آیند و بنام آنکه من فریب خورده بودم جا برای خود در میان مسلمانان باز می کنند ، و این بار بدشمنی های بسیار بی شرمانه با بهاییان می پردازند و هرچه دلشان میخواهد می نویسند ۰

اما رنج و زیانیکه ایرانیان از بهاییگری می برند :

بی گفتگو ست که بهاییان دشمن این توده اند ۰ باز بی گفتگو است که از درون دل بدبختی و گرفتاری این توده را می خواهند ۰ زیرا آنان که از مردم اینهمه رنج می برند و در این صد سال نتوانسته اند آزادی برای خود

بدست آورند ، ناچاریست که در آرزوی بهم خوردن این کشور می باشند که به آزادی برسند ۰ گذشته از رازهای سیاسی که نمی خواهم در اینجا به میان آید۰

بهر حال ما میخواهیم این دو تیرگی از میان برخیزد (چنانکه میخواهیم دو تیرگی های دیگر از میان برخیزد) و این کتاب را به آن خواست نوشته ایم ، ما نمی گوییم بهایی دست از کیش خود بکشند بلکه می گوییم اگر کیش بهایی آن شایستگی را دارد که جهانرا راه برد نشان بدهند و ما نیز خواهیم توانست با بهاییان همدست گردیم و آنرا در سراسر ایران رواج دهیم ، و اگر ندارد در آنحال بهاییان باید دست بردارند و خود را و دیگران را برنج نیندازند ۰ بهاییان به ایرادهای ما پاسخ دهند تا بدانیم چه می گویند۰

اینرا هم بنویسم که پس از آنکه چاپ نخست این کتاب پراکنده شد بهاییان (همچون شیعیان و دیگران) به کینه جوییهای پستی برخاستند۰ از جمله ریحانی نام که یکی از سردستگان ایشانست به تبریز رفت و ناشناسانه با ملایان آنجا در پدید آوردن دستگاه وحشیگریهای بهمن ماه آنجا همدستی نمود و پولها در آنراه بیرون ریخت ۰ سپس در تهران برخی یاوه گوییهایی با تلفون یا از راه های دیگری دیده شد که در نتیجه آنها یک بهایی بنام محمد رفیع کتکی از دست پاکدینان خورد۰ اینهم نمونه دیگری از زیانهای این دوتیرگی است ۰

کسروی

زیرنویسها

(۱)کتابهای "شیعیگری" و "بخوانید و داوری کنید" چاپ شده ۰

(۲) کوتاه شده معنی آنکه : " امامان از قریش چهارتن میباشند علی وسه پسر او : یکی حسن ، دیگری حسین ، دیگری محمد که بخواهد مرد تا لشگرها بکشد ، ولی تاهنگامی ناپیداست و درکوه رضوی در نزد او آب وانگبین می باشد "۰

(۳) در پنجاه و چند سال پیش که مهدی یا متمهدی سورانی در سودان برخاست و با انگلیسیان و مصریان جنگها کرد ونام او به اروپا و دیگرجاها رسید. دارمسترشرقشناس جهود نژاد فرانسه در یک نشستی در باره مهدیگری گفتاری رانده است که محسن جهانسوز آنرا بفارسی ترجمه و خود نیز چیزهایی افزوده و بنام " مهدی " کتابی گردانیده که به چاپ رسیده ، ما در این نوشته های خود از آن کتاب سودجسته ایم ۰

(۴) معنی آنکه : " زید را از تنه درخت آویختیم و من مهدی ندیده بودم که به تنه درخت آویخته شود "۰

(۵) معنایش اینست : " اگر گمان من در باره محمد راست در آید آنچه ایرانیان در کتابهای خود نوشته اندر باره او رخ خواهد داد"۰

(٦) هرمردمی دولتی را دارند که چشم براهش میباشند و دولت ما در زمانهای آخر پدیدخواهد آمد۰

(۷) نام امام ناپیدا را عثمان بن سعید ، محمد وکنیه اش را ابوالقاسم گفته است که نام و کنیه پیغمبرنیز همان می بوده ۰

(۸) معنی آنکه : " آیا هنگامش نرسیده که سرداب بزاید آنچه را که آدمیش می پندارید ۰ خاک بخردهای شما که برای سیمرغ و غول سومی نیز پدید آورید "۰

(۹) کتاب " داوری " که چاپ شده ۰

(۱۰) این نکه را حسینقلی جدیدالاسلام در کتاب خود آورده ۰

(۱۱) خون لخت یا دلمه گوسفند را پخته میخورند۰

(۱۲) برسرمنبر نوعی تلکم نموده که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید۰

(۱۳) خواستش سید کاظم و شیخ احمد است ۰

(۱۴) این نامه از کتاب " امیرکبیر و ایران " آورده شده و از تاریخ آن پیداست که پیش از مرگ معتمدالدوله (که در ربیع الاولی آنسال در گذشت)بوده ۰ میتوان پنداشت که نامه رسیده ولی معتمدالدوله از فرستادن باب خودداری کرده تا پس از مرگ او برادرزاده اش ، فرستاده ۰

(۱۵) عبدالبهاء در کتاب " مقاله سیاح " در این باره چنین می نویسد :" نکته نحوی گرفتند احتجاج به قرآن نمود و ایتان بمثل منافی قواعد نحو از آن بیان کرد"۰ ببینید که چگونه داستان را به رنگ دیگری انداخته و دروغی از خود به آن افزوده۰ زیرا چنانکه پیداست به باب غلط نحوی گرفته اند غلطهای بسیار آشکار ـ (نه نکته) آنگاه باب درمانده و پاسخی نتوانسته ۰ نه آنکه پاسخ گفته و از قرآن نیز مانند هایی یادکرده ۰ این یک نمونه است که چگونه ناچار شده اند تاریخ را کج گردانند و به داستانها رنگهای دیگری دهند ۰

(۱٦) همانجا که جبه خانه شده بود و اکنون جایگاه بانک و دیگر اداره هاست۰

(۱۷) خود بهاء در یک لوح چنین می گوید: " و چون مظلوم از سخن خارج حسب الامرحضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیه روس بعراق و عرب توجه نمودیم "۰

(۱۸) کسانیکه بخواهند آن آیه ها را بدانند " داوری " را بخوانند ۰

(۱۹) کتاب " ورجاوند بنیاد " ۰

(۲۰) بیان که کتاب شریعت بابست تا انجام مانده ۰

(۲۱) این شعرها را از صحبت لاری شمارده اند و به آخر دیوان او نیز افزوده شده ۰ ولی من جستجویی کردم و بودنش را از قره العین به باور نزدیکتر دانستم ۰ براون و دیگران یاد آن شعرها را کرده اند ۰ ولی همه آنها را در دست نمیداشته اند۰

(۲۲) ملامحمدعلی پیش از بابی بودن کتابهایی نوشته که بچاپ نرسیده ۰ ولی نسخه هایی ازآنها در خانه ها هست ۰ من یکی از آنها را بنام "صواعق" خوانده ام ۰

(۲۳) برای شناختن داستان ایشان بخش یکم تاریخ مشروطه دیده شود ۰

(۲۴) در باره این یادداشتها گفتاری که در شماره چهارم پرچم نیمه ماهه نوشته شده دیده شود ۰